

شرح احوال سلطان عبدالحمید و اوضاع مملکت عثمانی

ترجمہ:

محمد حسن خان اعتماد السلطنہ

تصحیح و تحشیہ:

محمد حسن کاووسی عراقی

ادارہ انتشار اسناد

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

اسناد / ۵۰

- از این سری منتشر شده است:
- گزیده اسناد خلیج فارس - اداره انتشار اسناد
(جلد اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم)
- گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی - اداره انتشار اسناد
(جلد اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم)
- اسناد معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول - اداره انتشار اسناد
(جلد اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم «قسمت اول و دوم»)
- فهرست اسناد تاریخی وزارت امور خارجه (دوران قاجاریه)
(جلد اول و دوم و سوم و چهارم)
- دیدگاههای جهانی جمهوری اسلامی ایران
- مجموعه سخنرانیهای وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در مجامع بین‌المللی
- گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان (جلد اول)
- گزیده اسناد ایران و پاکستان (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی)
- گزیده اسناد روابط خارجی ایران و مصر (جلد اول)
- گزیده اسناد روابط ایران و آمریکا
- گزیده اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران در جنگ جهانی اول
- گزیده اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران در جنگ جهانی دوم
- جهادیه (فتاوی جهادیه علما و مراجع عظام در جنگ جهانی اول)
- اسنادی از روابط ایران و فرانسه در دوره فتحعلی شاه قاجار
- گزیده اسناد روابط ایران و آلمان (جلد اول)
- فهرست نسخ خطی فارسی گنجینه انستیتوی شرق شناسی ابوریحان بیرونی - تاشکند
(بخش اول از جلد اول - تاریخ)
- فهرست نسخ خطی فارسی انستیتوی آثار خطی تاجیکستان (جلد اول)
- بررسی کتب خطی یا قدیمه وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران

مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

نمایشگاه و فروشگاه مرکزی: صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۵۳

بها: ۳۷۰۰ ریال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح احوال سلطان عبدالحمید

و

اوضاع مملکت عثمانی

ترجمہ:

محمد حسن خان اعتماد السلطنہ

تصحیح و تحشیہ:

محمد حسن کاوسی عراقی

ادارۂ انتشار اسناد

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

تہران - ۱۳۷۷



113748

کتابخانہ تخصصی
وزارت امور خارجہ

DR

۴۸۵

ش ۴ /

۱۳۷۷

فهرست نویسی پیش از انتشار

شرح احوال سلطان عبدالحمید و اوضاع مملکت عثمانی / ترجمه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه؛ تصحیح و تحشیه محمدحسن کاووسی عراقی [برای] اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. - تهران: وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۷.
سی و شش، ۸۷ ص: مصور، نقشه، نمونه، عکس. - (مباحث اسناد؛ ۵۰)
بها: ۳۷۰۰ ریال.
ISBN 964- 6056- 93 - 8

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
ص.ع. به انگلیسی: Biography of Sultan Abdul Hamid and the Situation of the Ottoman Empire During His Reign.

کتابنامه: ص. ۸۷.

۱. عبدالحمید دوم، سلطان عثمانی، ۱۸۴۲-۱۹۱۸ - سرگذشتنامه Abdul Hamid, Sultan of Turkey
۲. ترکیه - تاریخ - امپراتوری عثمانی، ۱۲۸۸-۱۹۱۸. الف. اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی، ۱۲۵۹-۱۳۱۳ ق، مترجم. ب. کاووسی عراقی، محمدحسن، ۱۳۱۹ -، مصحح. ج. ایران. وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. اداره انتشار اسناد. د. ایران. وزارت امور خارجه. موسسه چاپ و انتشارات.

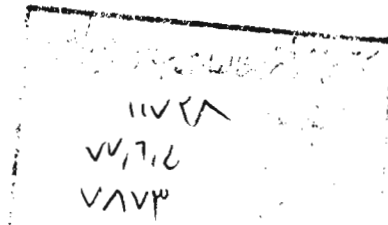
۹۵۶/۱۰۱۵۰۹۲

ش ۴ / ۴۸۵ DR

۱۳۷۷

م ۲۷۸۰-۷۷

کتابخانه ملی ایران

شرح احوال سلطان عبدالحمید و اوضاع مملکت عثمانی

ترجمه: محمدحسن خان اعتمادالسلطنه

تصحیح و تحشیه: محمدحسن کاووسی عراقی

چاپ اول: ۱۳۷۷

تعداد: ۱۵۰۰ جلد

حروفچینی، صفحه آرایی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

مجمع بزرگ کتاب: تهران، خیابان آیت اله طالقانی بعد از تقاطع بهار، شماره ۵۱۷
صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۵۳ تلفن: ۷۶۸۵۸۲، ۳-۷۵۰۶۱۰۰، فاکس: ۷۵۰۶۰۴۴
دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۵۷۷۰۱۹-۲۰، فاکس: ۲۵۷۱۰۱۹
فروشگاه شماره ۳: انتهای خیابان شهید باهنر میدان شهید باهنر، تلفن: ۲۲۹۲۲۷۰-۷۱

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	پنج
یادداشت.....	هفت
مقدمه.....	نُه

شرح احوال سلطان عبدالحمید و اوضاع مملکت عثمانی

مدخل.....	۱
دیباچه.....	۲

● فصل اول

در حالات و صفات سلطان.....	۳
حرم‌خانه سلطان - باب عالی.....	۱۰
نفرت سلطان از فرنگی‌ها.....	۱۲
حکایت مسیو درپسه.....	۱۴
حالات سلاطین عثمانی و عبدالحمید.....	۱۷

● فصل دوم

نتیجه این سلطنت و مداخله آلمان.....	۲۵
-------------------------------------	----

● فصل سوم

در نتیجه، [ای] که تفرقه مسلمانان است.....	۴۱
---	----

● ضمائم

فهرست اعلام.....	۶۵
صفحات داخل جلد، آغازین و پایانی نسخه خطی.....	۷۹
اسامی صدراعظم‌های سلطان عبدالحمید.....	۸۲
نقشه‌ها و تصاویر.....	۸۳
کتابشناسی.....	۸۷

پیشگفتار

مطالعه زندگینامه و تاریخ احوال گذشتگان عموماً و شرح حال و زندگی زمامداران و دولتمردان هر عصر و زمان خصوصاً، موجب تنویر افکار و ازدیاد معلومات افراد می‌گردد. در حقیقت خواندن کتب تاریخ، علاوه بر آنکه ما را به چگونگی اوضاع و احوال گذشتگان آشنا می‌سازد، علل عظمت و انحطاط آنان را نیز برای ما روشن خواهد نمود.

به عبارت دیگر، با مطالعه اینگونه زندگینامه‌ها، متوجه خواهیم شد که خلق و خوی و شخصیت افراد حاکم بر سرنوشت یک جامعه و کشور و درجه هوش و ذکاوت و تدبیر آنان، چگونه می‌تواند در سعادت و نیک‌بختی و یا گمراهی و تیره‌روزی یک قوم و ملت و بالمآل، جامعه کشور مؤثر باشد.

توصیه پیامبران عظیم‌الشان (ص) در کتب مقدس آسمانی و ائمه الطاهیرین (ع) و اکثر علماء و دانشمندان در طول زندگانی بشر، بر اهمیت تاریخ و مطالعه سرگذشت نیاکان، برمبنای عبرت‌آموزی از تاریخ نیز بر همین معنی استوار است که آیندگان زندگی گذشتگان را سرمشق قرار دهند و راه سرافرازی و افتخار را از تاریکی جهل و انجماد باز یابند.

امروزه اسناد و نسخ خطی تاریخی یکی از مهمترین منابع تاریخ واقعی بشمار می‌آیند و نقش بسزایی در روشنگری اذهان جامعه و نسل جوان و آینده‌ساز کشور خواهند داشت، علی‌الاصول لازم می‌داند از کوشش و فعالیت‌های صمیمانه‌ای که در این راه انجام گرفته است قدردانی شود، به ویژه از شورای عالی نظارت بر تدوین و نشر اسناد، معاونت محترم آموزش و پژوهش وزارت امور خارجه و آقای محمدحسن کاووسی عراقی رئیس اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه که کار تحقیق و تهیه و تدوین این مجموعه تاریخی نفیس را با نهایت دقت و صمیمیت به انجام رسانیده‌اند.

سیدکمال خرازی

وزیر امور خارجه

و رئیس شورای عالی نظارت بر تدوین و نشر اسناد

یادداشت

هنگامی که در اداره آرسو وزارت امور خارجه مشغول بررسی اسناد ایران و عثمانی بودم، در قفسه کتابهای خطی، به کتابی تحت عنوان «شرح احوال سلطان عبدالحمید و اوضاع مملکت عثمانی» برخورد نمودم، از آنجایی که چاپ و انتشار آن را برای اولین بار جهت استفاده اهل تاریخ و خوانندگان گرامی مفید و برای مجموعه گزیده اسناد ایران و عثمانی ضروری می دانستم، لذا درصدد برآمدم، این کتاب خطی را که توسط محمدحسن اعتمادالسلطنه در تاریخ ۱۳۱۳ هجری قمری از فرانسه ترجمه شده است، تصحیح و تحشیه نموده با مقدمه مناسبی، اداره انتشار اسناد تاریخی دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه چاپ و منتشر نماید.

مشخصات کتاب به شرح زیر است:

جلد مقوایی با روکش مخمل به رنگ قرمز و قطع ۲۲×۱۵ سانتیمتر، دارای ۱۸۰ صفحه از کاغذ خان بالغ به رنگ آبی کم رنگ و خط نستعلیق خوش، صفحات مجدول به کادر مرکب زرین و آبی و قرمز، مرکب مشکی، صفحه های اول و دوم و سرفصل ها با مرکب سرخ، دارای سروه مذهب منقش از گل و بوته های ریز رنگارنگ در روی متن زرین و اسلیمی در روی متن لاجوردی با گل و بوته های ریز، در پیشانی کادر تذهیب شده که در وسط آن این عبارت با مرکب سرخ نوشته شده است. «بسمه تبارک و تعالی»^۱ در حاشیه صفحه دوم کتاب ناصرالدین شاه به خط خود چنین نوشته است: «در جاجرود شروع شد، در اطاق قصر ابیض نهارخوری دهم رجب ۱۳۱۳، تماماً ادیب الممالک بعرض رسانید. جدی.»

همچنین در روی جلد داخلی نمره های ثبت اسناد وزارت امور خارجه درج گردیده و عبارت: «نمره (۴۹۸۷) ۹ جمادی الاول ۱۳۳۰ حسب الامر از کتابخانه اندرون به اطاق اسناد دولتی نقل شد.» ملاحظه می گردد.

در پایان کتاب دستخط مترجم به شرح: «بتاریخ غره رجب ۱۳۱۳ در قصر

جاجرود تقدیم آستان مبارک شاهنشاه جمجاه، ولینعمت بی منت روحنا و روح العالمینی فداه داشت، خانه زاد بی مقدار محمدحسن مترجم مشهور به اعتمادالسلطنه از فرانسه ترجمه نمود.» مشاهده می‌شود.

آغاز کتاب با جمله: «سطور مسطور در ذیل با احترام تمام تقدیم شده است به حضور همایون اعلیحضرت سلطان مرادخان پنجم سلطان عثمانی.....» شروع شده است. انجام کتاب نیز با جمله: «... اعلیحضرتا امیدواریم که چنین شود و گمان می‌کنیم شما، چندان زحمت انتظار این کار را نکشید والسلام.» به اتمام رسیده است.

کتاب رویهمرفته اطلاعات نسبتاً جامع و کاملی از دوران سلطنت سلطان عبدالحمید به دست می‌دهد که از پاره‌ای جهات بدیع و بنظر می‌رسد نویسنده معاصر سلطان عبدالحمید بوده است؛ برخی از آراء و نظرهای مندرج در آن الزاماً مورد تأیید نمی‌باشد.^۱

محمدحسن کاووسی عراقی

خرداد ۱۳۷۷

۱. آقای ایرج افشار در نشریه نسخه‌های خطی وزارت امور خارجه صفحه ۴ نام این کتاب را آورده‌اند.

مقدمه

آناتولی (آسیای صغیر) که اکنون کشور ترکیه است، مهد تمدنهای باستانی و دارای تاریخ کهنی است که از حدود دو هزار سال پیش از میلاد، همواره کشورگشایان منطقه، برای دست یافتن به آن با یکدیگر در کشمکش و جدال بوده‌اند. چنانکه در هزارهٔ دوم قبل از میلاد، قسمت عمده‌ای از آسیای صغیر به تصرف اقوام هیتی^۱ درآمد و آنها تا سال ۱۱۸۰ قبل از میلاد فرمانروایی داشتند. در اواخر حکومت آنها، یونانیان، قسمتی از سواحل دریای اژه را به تصرف درآوردند و تمدن یونانی را در غرب آسیای صغیر رواج دادند.

پس از سقوط امپراطوری هیتی‌ها، آسیای صغیر میان اقوام آشوری و لیدی تقسیم شد. در قرن هفتم پیش از میلاد، یونانیان، قسمتهای غربی آسیای صغیر را به تصرف خود درآوردند و تقریباً با ایران همسایه شدند. آنها شهرهای مهمی از جمله بیزانس (قسطنطنیه) را بنیان نهادند. در سال ۱۹۶ میلادی امپراطوری روم بر این سرزمین تسلط یافت و در سال ۳۹۵ میلادی یعنی زمانی که حکومت روم به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم گردید، قسطنطنیه که در ناحیهٔ قدیمی بازرگانی بیزانس توسط کنستانتین امپراطور روم شرقی ساخته شده بود، پایتخت روم شرقی شد. و این امپراطوری از سال ۳۹۵ تا ۱۴۵۳ میلادی برقرار بود و بیش از ۸۰ امپراطور بر آن فرمانروایی کردند و حوزه

۱. Hiti: قومی باستانی، که در آسیای صغیر و سوریه می‌زیسته‌اند و دارای تمدن درخشانی بوده‌اند که با وجود سنگ نبشته‌های بسیاری که از آنها به ویژه در بغازگوی بدست آمده، کم و کیف آنها بدرستی شناخته نشده است. اغلب کتیبه‌ها به زبان هیتی و بابلی است. به طوری که معلوم شده، هیتی‌ها در حدود سال ۱۸۰۰ ق.م، اتحادیه نیرومندی از دولت شهر را در کاپادوکیه تشکیل دادند و سپس به جنوب رفتند و با رامسس دوم فرعون مصر به زدوخورد پرداختند. به قرار معلوم دولت هیتی، در قرن دوازده قبل از میلاد بدست مردم فروگیا و آشور منقرض شد (معین، فرهنگ اعلام، جلد ۶، ص ۲۳۱۷).

حکومت آنان در آناتولی متغیر بود و بطور مطلق بر تمامی خاک ترکیه تسلط نداشتند. چنانکه در اواخر، حکومت آنها فقط به ناحیه تراکیه محدود می‌شد.

در اواخر قرن ششم میلادی، نام ترک برای نخستین بار وارد تاریخ شده، آن هم در جایی که سالنامه‌های چینی از امپراطوری نیرومندی در آسیای مرکزی گفتگو می‌کنند که بدست قومی بنام توکی‌یو^۱، تأسیس شده بود. ولی این امپراطوری پس از مدتی تجزیه شد. سرگرمی ترکان جنگ بود. آنها در سر راه خود، در مرزهای ایران با اعراب مسلمان که در این زمان شهرنشین شده و دارای سپاهیان منظمی بودند، برخورد کردند و بسیاری از جنگجویان ترک، دین اسلام را پذیرفتند. به طوری که می‌توان گفت تا سال ۱۰۰۰ میلادی بیشتر ترکان به دین اسلام درآمده بودند. خلفای اسلامی در اوایل قرن نهم میلادی (اواخر قرن دوم هجری) رفته رفته، غلامان ترک را برای خدمات نظامی به بغداد آوردند. آنها اگرچه غلام بودند، ولی رسماً تشکیل صنف نظامی ممتازی را می‌دادند، که بعداً هسته اصلی سپاه اسلام از آنها تشکیل شد. برخی از دستجات آنها، بعدها موفق شدند در ایران، سلسله‌هایی را مانند: غزنویان و سلجوقیان تأسیس کنند. یکی از مهمترین قلمرو جانشینان سلجوقیان، آناتولی شرقی و مرکزی بود. که از قرن پنجم هجری دولت نیرومندی را به وجود آوردند و شهر قونیه را پایتخت خود قرار دادند. آنچه مسلم است تا قبل از قرن چهاردهم میلادی، سرزمین ترکیه یا آسیای صغیر، از وحدت سیاسی و نژادی برخوردار نبود و در هر گوشه آن، امیرنشین‌ها و دولت‌هایی وجود داشتند.^۲

در اواخر قرن سیزدهم، مقارن ضعف دولت سلاجقه روم، ممالک مستقل چندی در آسیای صغیر تأسیس شد که مهمترین آنها، مملکت ترکان قره‌مان اوغلو و یکی از کوچکترین آنها مملکت ترکان عثمانی بود. ترکان عثمانی در اواسط قرن دوازدهم میلادی به آسیای صغیر مهاجرت کردند که ریاست آنها در آن زمان با ارطغرل بود. با مرگ ارطغرل فرزندش عثمان خان بنام عثمان اول ریاست آنها را برعهده گرفت. وی در ابتدا مطیع سلاجقه روم بود. ولی با زوال این امپراطوری در سال (۶۹۹ ه. ق / ۱۲۹۹ م) اعلام

1. Tukiü

۲. استانفورد جی. شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه محمود رمضان زاده، ناشر آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰، صص ۲۱-۲۶.

استقلال کرد و در ناحیه قویون حصار واقع در شمالغربی آناتولی متصرفات خود را توسعه داد. وی در سالهای ۱۳۲۶-۱۲۹۹ میلادی حکومت کرد و در اواخر با تصرف شهر بورسآ آن را به پایتختی برگزید.^۱

پس از عثمان خان اول فرزند ارشد وی اورخان (اورهان) جانشین او شد (۱۳۶۲-۱۳۲۴ م)، و روند پیشروی عثمانیها را تسریع کرد، سازمان نظامی و ارتش را اصلاح نمود و در جنگهای آندروونیکوس سوم امپراطور بیزانس را مغلوب نموده، مناطق وسیعی از قلمروی دولت بیزانس را در آسیای صغیر متصرف شد. در زمان اورخان عثمانیها برای اولین بار وارد قاره اروپا شدند و شهر ادرنه را به پایتختی برگزیدند. سومین فرمانروای عثمانی، مقدونیه و بلغارستان و صربستان را گرفت و امپراطور روم شرقی را خراجگذار خود نمود و از این زمان استعمار اروپا توسط عثمانیان آغاز گشت.^۲

در اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم میلادی، سرزمین عثمانی به مانند سایر نواحی غربی آسیا، مورد حمله امیر تیمور گورکانی قرار گرفت و چهارمین حکمران عثمانی، با یزید اول ملقب به ایلدرم بایزید (۱۴۰۲-۱۳۸۹ م) ضمن جنگ سختی با امیر تیمور در آنقره شکست خورد و به اسارت درآمد. امیر تیمور وی را در قفس آهنینی محبوس ساخت و او در آنجا خودکشی کرد. پس از بایزید، دولت عثمانی متلاشی شد و متصرفاتش تقسیم گردید، و از آن میان، شاهزاده موسی، که به اتفاق پدر به اسارت تیمور درآمده بود، پس از آزادی، از تمامی مردم بالکان، اعم از مسیحی و مسلمان، دهقانان و کارگران که از اشراف و روحانیون وحشت داشتند، سپاهی را تشکیل داد و با برادر خود محمد که به کمک اشراف و روحانیون و امپراطور قسطنطنیه^۳، برضد او برخاسته بودند به جنگ پرداخت. در این جنگ موسی شکست خورد و مقتول گردید، سلطان محمد (۱۴۱۳-۱۴۰۲ م) فرزند بایزید، قلمرو عثمانی را احیاء و تحکیم کرد. توضیح آنکه پس از شکست بایزید، تیمور متصرفات اروپایی عثمانیان را به سلیمان پسر بایزید سپرد و پس از

۱. پیشین، صص ۴۰-۴۳.

۲. پیشین، صص ۴۴-۴۷.

۳. قسطنطنیه، استانبول فعلی و بیزانت قدیم است که در دو طرف تنگه بسفر قرار دارد و کنستانتین امپراتور آن را در سال ۳۳۰ میلادی به پایتختی خود انتخاب کرد، عثمانیها در زمان سلطان محمد دوم «فاتح» آن را در سال ۱۴۵۳ میلادی فتح کردند و اسلامبول نام نهادند. آنتاتورک خلافت عثمانی را هم در این شهر برانداخت و نام آن را به استانبول تغییر داد.

بازگشت امیر تیمور از آسیای صغیر (سلیمان، عیسی، موسی و محمد) پسران بایزید، برای بدست آوردن حکومت، با یکدیگر به جنگ پرداختند تا سرانجام محمد به پیروزی رسید. پس از سلطان محمد اول (چلبی)، سلطان مراد دوم جانشین وی شد (۱۴۵۱-۱۴۲۱ م) وی پس از ایجاد امنیت و تثبیت مرزهای عثمانی به نفع فرزند دوازده ساله خود محمد از کار کناره گرفت.^۱

سلطان محمد دوم (۱۴۸۱-۱۴۵۱ م) معروف به سلطان محمد فاتح، از بزرگترین امپراطوران عثمانی بود. او در سال (۱۴۵۳ م / ۸۵۷ هـ.ق) با فتح قسطنطنیه که مرکز امپراطوری روم شرقی بود، وارث دو قسمت امپراطوری بنام روملیا و آناتولیا گردید و آنجا را به پایتختی انتخاب کرد. روملیا که تازه فتح شده بود، یک ناحیه مرزی محسوب می شد و آناتولیا که سرزمین اسلامی و قدیمی بود، در تمدن اسلامی تحلیل رفته و شکل تازه ای یافته بود.

سلطان محمد فاتح با تصرف قسمت اعظم بالکان و نواحی عظیم دیگر حدود متصرفات عثمانی را گسترش داد و پس از مرگ او پسرش سلطان بایزید دوم (۱۴۸۱-۱۵۱۲ م) که مردی دیندار و میانه رو و صلح طلب بود جانشین وی گردید. در زمان او اختلافات عثمانی و مصر بالا گرفت و سرانجام آن سرزمین به تصرف سپاهیان عثمانی درآمد.^۲

پس از بایزید دوم فرزندش سلیم اول (۱۵۲۰-۱۵۱۲ م) طی یک درگیری کوتاه با برادر خود احمد حکومت عثمانی را قبضه کرد، او را به مناسبت خشونت و صلابتی که داشت به سلطان مخوف یا بعبارت ترکی «یاوز» می خواندند. در زمان وی دامنه متصرفات عثمانی از یکطرف تا قلب اروپا و از جانب دیگر تا شمال افریقا توسعه یافت. سلطان سلیم در اثر اختلافاتی که با شاه اسماعیل بنیانگذار سلسله صفویه داشت، در سال ۹۲۰ هـ.ق / ۱۵۱۴ م در دشت چالدران با وی جنگید و دولت عثمانی را در آناتولی و بالکان به منتهای قدرت رسانید. او همچنین در سال (۹۲۲ هـ.ق / ۱۵۱۶ م) حلب و دمشق و اورشلیم را تصرف کرد و سلطنت آخرین پادشاه ممالیک مصر (قانصوغوری) را برانداخت

۱. استانفورد جی. شاو، پیشین، صص ۶۵-۱۰۵.

۲. پیشین، صص ۱۰۷-۱۴۸.

و خود را خلیفهٔ مسلمین خواند و حمایت از شهرهای مکه معظمه و مدینه منوره را که تا آن زمان با سلاطین مصر بود، منحصر به خود ساخت و لقب «خادم الحرمین» را نیز به القاب خود اضافه نمود.^۱

در سال ۹۲۶ ه. ق / ۱۵۲۰ م سلطان سلیمان معروف به قانونی فرزند سلیم زمام امور کشور را در دست گرفت. وی با انعقاد عهدنامه‌هایی با دول اروپا، موقعیت امپراطوری خویش را مستحکم ساخت و دامنه متصرفات عثمانی را تا دروازه‌های وین در قلب اروپا وسعت بخشید و در مرزهای شرقی امپراطوری خود، در زمان شاه طهماسب صفوی جنگهایی را با ایران آغاز کرد. با وجودی که در برخی از آن جنگها پیروز شد، اما نتوانست کاری از پیش ببرد، زیرا پس از تشکیل و تأسیس دولت صفوی و تأمین وحدت سیاسی و مذهبی ایران، در این منطقه از آسیا، چنان قدرتی حاصل شده بود که هرگونه جنبش‌های جاه‌طلبانهٔ سلاطین عثمانی و قدرت‌های دیگر را به سمت شرق متوقف ساخته بود.^۲

پس از مرگ سلطان سلیمان، بعلت بی‌لیاقتی جانشینان او، امپراطوری عثمانی روبه انحطاط و تجزیه گذاشت. در این دوران عثمانی، همواره مشغول جنگهای شدیدی با همسایگان و شورشیان بود. در حقیقت پنجاه سال پس از مرگ سلطان سلیمان، یعنی در زمان تاجگذاری عثمان دوم، ۱۰۳۲-۱۰۲۷ ه. ق / ۱۶۲۲-۱۶۱۸ م موجبات تجزیه و تنزل این امپراطوری آغاز گردید. به طوری که مخالفت‌های داخلی و شورش سپاهیان یمنی‌چری وی را از انجام اصلاحات بازداشت و عاقبت او را دستگیر و مقتول ساختند.^۳

پس از پایان قرن شانزدهم میلادی، که امپراطوری عثمانی در اوج قدرت بود، شورش‌های فراوانی در اقصی نقاط امپراطوری به وقوع پیوست، که همهٔ آنها متأثر از شرایط داخلی و خارجی کشور بود. کشاورزی در حال انهدام بود، مسیحیان برای کسب آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی در حال شورش بودند، مسلمین عرب به مانند مسیحیان بالکان به عظمت گذشتهٔ خود می‌اندیشیدند، زورگویی، قتل و غارت و عدم امنیت امپراطوری را فرا گرفته بود.

۱. استانفورد جی. شاو، پیشین، صص ۱۴۸-۱۶۰.

۲. پیشین، صص ۱۶۰-۲۰۱.

۳. پیشین، صص ۲۲۶-۳۳۳.

از اوایل قرن هیجدهم نیز جنگهای طولانی روس و عثمانی از عوامل عمده خارجی در ضعف و انتزاع قسمتهایی از این امپراطوری گردید. توضیح آنکه اولین جنگها در طی سالهای ۱۷۱۱-۱۷۱۰ میلادی به تحریک پادشاه مخلوع سوئد که به عثمانی پناهنده شده بود، میان روس و عثمانی آغاز گشت و به پیروزی ترکها انجامید. جنگهای بعدی هم که در سالهای ۳۳-۱۷۳۲ رخ داد، متضمن خطر جدی برای عثمانیان نبود، اما پس از سه دهه آرامش نسبی، از سال ۱۷۶۸ با اعلان جنگ عثمانی به روسیه، تضعیف واقعی امپراطوری شدت یافت. به طوری که در طول این جنگ قوای روسیه پیشرفتهای نمایانی در بلغارستان بدست آوردند و پیمان کوچک قینارچه^۱ در سال ۱۷۷۴ میلادی به آن خاتمه داد.^۲

پس از جنگ سال ۱۷۷۶ م / ۱۱۹۰ ه. ق ایران و عثمانی بر سر بصره در زمان کریمخان زند و حکومت سلطان عبدالحمید اول، بصره به تصرف ایران درآمد و از طرف دیگر با پایان گرفتن جنگهای ۹۲-۱۷۸۴ با روسیه که با پیمان صلح یاسی^۳ پایان پذیرفت؛ دولت عثمانی سرزمینهای وسیعی را از دست داد و رود دنیپر مرز میان دو کشور گردید.^۴

در تمام قرن هیجدهم، عثمانی با دول مقتدر اروپا مانند فرانسه، انگلستان، هلند، سوئد و دانمارک و پروس روابط حسنه و مسالمت آمیزی داشت.

در نیمه قرن هیجدهم جنبش های دیگری در قلمرو آسیایی، آفریقایی حکومت عثمانی بروز کرد که از آن جمله می توان به جنبش وهابیون در قلب عربستان اشاره

۱. پیمان کوچک قینارچه: از سال ۱۷۶۸، با اعلان جنگ عثمانی به روسیه، تضعیف امپراطوری عثمانی شدت گرفت و روسها در بلغارستان پیشتروی نمودند. سرانجام پیمان کوچک قینارچه در سال ۱۷۷۴ به آن خاتمه داد. به موجب این پیمان کریمه از عثمانی مجزا شد و در سال ۱۷۸۳ به روسیه منضم گردید و عثمانی حق حمایت روسیه را نسبت به امیرنشینهای کرانه دانوب به رسمیت شناخت (گیتاشناسی کشورها، ص ۱۱۵. استانفورد، پیشین، ج ۱، صص ۴۳۲-۴۳۳).

۲. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۱، صص ۴۳۲-۴۳۳.

۳. پیمان صلح یاسی: (۱۷۸۷ میلادی) به موجب آن پیمان، جنگهای روس و اطریش با عثمانی خاتمه یافت.

۴. استانفورد جی. شاو، پیشین، صص ۴۳۹-۴۴۱.

کرد.^۱ آنها خواهان بازگشت قدرت اولیه اسلام بودند، همچنین حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ میلادی، که اثرات مهم و پی‌گیری را در تاریخ ترکان و عربها، از خود باقی گذارد، سرانجام عثمانی و روسیه و انگلستان متحداً با ناپلئون جنگیدند و سپاهیان او را از مصر بیرون کردند.^۲

محمدعلی پاشا^۳ و فرمانروای مصر که با افکار فرانسویان آشنایی یافته بود، برای تصرف عربستان با وهابیون جنگید و به سودان لشکرکشی نمود و برای تصرف سوریه با سلطان عثمانی درگیر شد. او نخستین فرمانروای عرب بود که امتیازات زیادی را از امپراطوری عثمانی گرفت و در نتیجه آن، مصر، به سرعت روبه استقلال و آزادی گذاشت. به طوری که در سال ۱۸۰۵ فرمانروای مصر، از سلطان عثمانی لقب خدیوی (نایب‌السلطنه) را دریافت کرد. سرزمین لبنان که پس از قرن شانزدهم میلادی از حاکمیت داخلی استفاده می‌کرد، در سال ۱۸۴۰ میلادی از خودمختاری محلی برخوردار شد.^۴

روسیه که از زمان پترکبیر، خود را نسبت به سرنوشت اتباع ارتدوکس امپراطوری عثمانی علاقمند ساخته بود از تحریک مردم بالکان فروگذار نمی‌کرد. بدین ترتیب پس از پایان قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، امپراطوری عثمانی که لقب «بیمار اروپا» را پیدا کرده بود، سرزمین‌های بسیاری را، یکی پس از دیگری از دست داد. روسها برای دستیابی به دریای آزاد، با دولت عثمانی، جنگ‌ها کردند و به موجب پیمان

۱. استانفورد، جی. شاو، پیشین، ص ۴۳۸. ۲. پیشین، صص ۴۶۳-۴۶۵.

۳. محمدعلی پاشا: مشهورترین تجدیدطلب قرن نوزدهم در تاریخ خاورمیانه، که از سال ۱۸۰۵ تا ۱۸۴۸ م / ۱۲۲۰ تا ۱۲۶۵ ه. ق حکمران و پایه‌گذار سلسله‌ای در مصر بود که بیش از یک قرن بر این کشور حکومت کرد. او در مقام رهبری نیروهای آلبانی و بوسنی در لشکر عثمانی به مصر آمد و از حقوق مردم و سلطان عثمانی در مقابل اشغالگران به دفاع پرداخت در نتیجه مردم او را به حکمرانی مصر منصوب کردند (۱۴ مه ۱۸۰۵) و سپس مورد تأیید نماینده سلطان قرار گرفت و لقب خدیوی یافت. او موفق شد که اصلاحات سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی فراوانی را در مصر انجام دهد. (استانفورد جی. شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان‌زاده، ج ۲، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰، صص ۳۵-۴۰).

۴. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، صص ۲۳۴-۲۳۵.

بخارست^۱ سرزمین بسارابی به روسیه واگذار شد. در طی سالهای ۳۰-۱۸۲۰ میلادی شورش یونان، علیه عثمانی منجر به استقلال آن سرزمین گردید. در فاصله همین سالها جنگ جدیدی با روسیه درگرفت که روسها توانستند، سرزمین خود را به کرانه دریای سیاه گسترش دهند و براساس پیمان ادرنه^۲ راه نفوذ تزاران روسیه در امور داخلی امپراطوری عثمانی باز شد.

در سال ۱۸۳۰، عثمانی قراردادهای جدیدی در زمینه کاپیتولاسیون با کشورهای امریکا، بلژیک، پرتغال و اسپانیا منعقد ساخت. همچنین در سال ۱۸۳۳ با انعقاد پیمان خونکاراسکله سی و سیه مزایای مهمی در بغازهای داردانل و بسفر به دست آورد و بغازها را برای جهازات جنگی خود باز و برای دیگران مسدود ساخت و حمایت خود را از عثمانی برقرار کرد.^۳

در سال ۱۸۳۸ م / ۱۲۵۴ ه. ق براساس پیمان تجاری بالتالیمان^۴ که با انگلستان منعقد گردید، تا در دومین بحران مصر، عثمانی از حمایت دولت انگلستان برخوردار باشد. در مقابل سیاست روسیه، دولت انگلستان هم، در نتیجه تحریکاتی، جنگ بین مصر و عثمانی را شعله ور می سازد و پیمان بغازها در سال ۱۸۴۱ نیز امتیازات روسیه را در بغازها می کاهد. در سال ۱۸۵۴ بر اثر مسئله اماکن مقدسه که تقریباً حل شده بود، در

۱. پیمان بخارست: (۲۸ مه ۱۸۱۲) برطبق این پیمان مولداوی و والاکیا به عثمانی و بسارابی به روسیه واگذار شد، و همچنین روسیه از تمام متصرفات خود در شمال دریای سیاه و ناحیه قفقاز صرف نظر کرد. اما دخالت و نفوذ روسیه در عثمانی گسترش یافت. صربستان خودمختاری نسبی پیدا کرد. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، ص ۴۲.

۲. پیمان ادرنه: ۱۴ سپتامبر، ۱۸۲۹ میلادی که در اثر آن سربازان روسی فتوحات خود را در جنوب پروس، شامل امیرنشینهای دوبرجا و بلغارستان تخلیه کردند ولی نظارت روسیه بر مصبهای دانوب و بستر این رودخانه حفظ شد، در حالی که عثمانیها می بایست در امتداد دانوب و پروس هیچگونه استحکاماتی نداشته باشند. در این عهدنامه سلطان عثمانی فتوحات روسها را در جنگ با ایران به رسمیت شناخت، همچنین استقلال صربستان، یونان و امیرنشینهای تحت الحمایه روسیه از جانب عثمانی به رسمیت شناخته شد. اتباع روسیه در امپراطوری عثمانی از حق قضاوت کنسولی برخوردار شدند. اتباع ارتدوکس عثمانی مورد حمایت روسیه قرار گرفت. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، ص ۷۲.

۳. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۸.

۴. استانفورد جی. شاو، ج ۲، ص ۱۱۴.

نتیجه تحریکات سفیر انگلستان در قسطنطنیه، نماینده تزار روسیه منچیکف^۱ مجبور به ترک پایتخت عثمانی و اعلان جنگ به این دولت گردید.

شکست روسیه، در جنگهای کریمه، نفوذ این کشور را در عثمانی از بین برد و دست آن دولت از مدیریت کوتاه شد. دولت روسیه، پس از این شکست، با استفاده از عقاید نژادی و تقویت جنبش اتحاد اسلاوها سعی کرد ملل اسلاو را تحت تسلط و نفوذ خود درآورد، برخی از ملل اسلاو هم مانند اسلاوهای تابع امپراطوری اطریش برای رها کردن خود از ژرمن‌ها و مجارها از این عقیده استقبال کردند.

جنگهای کریمه که میان عثمانی، انگلیس، فرانسه و ساردنی با دولت روسیه آغاز شده بود، سرانجام، به موجب پیمان صلح پاریس (۳۰ فوریه ۱۸۵۶) با شکست نسبی روسیه خاتمه یافت و براساس آن تمامیت ارضی دولت عثمانی از طرف دول اروپا ضمانت گردید. دولت عثمانی نیز متعهد شد، با صدور فرمانی در رعایت حقوق ساکنین امپراطوری عثمانی تصریح نماید. همچنین مفاد پیمان ۱۸۴۱ درخصوص بسته بودن بغازها مورد تأیید قرار گرفت و دریای سیاه بیطرف شناخته شد و آزادی کشتی‌رانی در روی رود دانوب برقرار گردید. هرچند در این پیمان تمامیت ارضی عثمانی ظاهراً تأمین گردید؛ اما در حقیقت راه برای مداخلات بعدی روسیه، فرانسه و انگلستان در این کشور باز شد.

بعد از کنگره پاریس، در اثر تحریکات دولت اطریش، دولت عثمانی برای اداره امور مولداوی و والاشی مأمورین موقتی تعیین کرد ولی سرانجام با دخالت فرانسه و ناپلئون سوم^۲ دو حکومت‌نشین مولداوی و والاشی با وجود تمام موانع، به یکدیگر

۱. الکساندر منچیکف Alexandre Mentchikov (۱۸۶۹-۱۷۸۷) دریاسالار و سیاستمدار روسی که در زمان طرح اماکن مقدسه سفیرکبیر روسیه در عثمانی بود و با ترک قسطنطنیه روابط دوستانه روسیه و عثمانی قطع گردید و جنگهای کریمه آغاز شد.

۲. ناپلئون سوم (لویی ناپلئون بناپارت ۱۸۰۸-۱۸۷۳) از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰، امپراتور فرانسه بود، وی فرزند لویی بناپارت پادشاه هلند بود. او در ۱۸۴۷ به عضویت مجلس ملی فرانسه انتخاب شد و در سال ۱۸۴۸ در جمهوری دوم به ریاست جمهوری فرانسه رسید و پس از چندی خود را امپراتور فرانسه خواند و با چندین کشور وارد جنگ شد. در سال ۱۸۷۰ مردم علیه او شوریدند و او را از سلطنت خلع کردند و او به انگلستان رفت و تا آخر عمر در آنجا بود. (احمد فرامرزی، راه‌آهن اروپا و خلیج فارس، تهران ۱۳۴۶، صص ۷ و ۸)

ملحق و متحد شدند و دول اروپا در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار گرفتند. عثمانی نیز مجبور شد استقلال رومانی را به رسمیت بشناسد. (۲۱ اکتبر ۱۸۶۵)^۱

در حقیقت، عثمانی توانسته بود، در سال ۱۸۶۲، حاکمیت دوباره خود را بر مونت‌نگرو و هرزه‌گوین اعمال کند، ولی صربستان و دو امیرنشین کرانه دانوب مستقل گردیدند. شکست اطیش در سال ۱۸۶۶ از پروس، موجب امیدواری اسلاوها گردید و با تشویق روسیه، مسئله اتحاد اسلاوها در سال ۱۸۶۷ در کنگره مسکو مطرح شد و ملل اسلاو چه آنهایی که تحت نفوذ عثمانی بودند و چه آنهایی که تحت نفوذ اطیش و مجارستان بودند، تقاضاهای ملی و نژادی خود را اعلام کردند.^۲

روسیه که پس از شکست ۱۸۵۶ در جنگهای کریمه، منتظر فرصت مناسب برای جبران امتیازات ازدست رفته بود، بطورکلی شورشهای بالکان را تشویق می‌نمود، جنگ فرانسه و آلمان در سال ۱۸۷۰، موقع مناسب را در اختیار روسیه گذاشت، و وزیر خارجه روسیه^۳ در ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ یادداشتی جهت دول اروپا فرستاد و در طی آن بیطرفی دریای سیاه را که براساس معاهده پاریس انجام گرفته بود یکطرفه ملغی کرد.

دولت عثمانی هم که از بیطرفی دریای سیاه چندان راضی نبود از این اقدام روسیه ناراضی به نظر نمی‌رسید.

در اوایل سال ۱۸۷۴، در اثر ملاقات امپراطوران اطیش و روسیه در سن‌پترزبورگ، تصمیم گرفته شد در وضع بالکان تغییری حاصل نشود. ولی از آنجایی که دولت عثمانی در اثر عیاشی و ضعف سلطان عبدالعزیز^۴ ممکن بود استقرار صلح در بالکان را به خطر اندازد. چنانکه در سال ۱۸۷۵ مسیحیان هرزه‌گوین علیه ترکها شورش

۱. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، صص ۲۴۲-۲۴۷.

۲. پیشین، صص ۲۴۷-۲۴۹.

۳. گورچاکف Alexandre, Mikhailovitch, Gortchakof (۱۸۸۲-۱۷۹۸ م) سیاستمدار روسی که پس از خدمات سیاسی فراوان از ۱۸۵۶ تا ۱۸۸۱ وزیر خارجه روسیه بود (تاریخ دیپلماسی عمومی، حسن ستوده تهرانی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶، ص ۱۰۸).

۴. سلطان عبدالعزیز (۱۸۷۶-۱۸۳۰ م)، پسر دوم سلطان محمود و برادر سلطان عبدالمجید، او در ابتدای سلطنت، اصلاحاتی را آغاز کرد ولی به اتمام نرسانید و سرانجام بفع برادرزاده خود، سلطان مراد پنجم استعفا نمود و در ۱۱ ژوئن ۱۸۷۶ مقتول شد. تاریخ دیپلماسی عمومی، حسن ستوده تهرانی، پیشین، ص ۱۷۶.

کردند و در ماه اوت همین سال کمیته‌ای برای آزادی خود تشکیل دادند. مونت‌نگرو نیز کمکهایی به شورشیان نمود و روسیه هم از آنان حمایت کرد. حمایت روسیه از شورشیان از سویی آنان را به حمایت اروپاییان امیدوار ساخت و از سوی دیگر انگلستان که تصور می‌نمود، اطریش و روسیه مخفیانه برای تقسیم عثمانی اقدام کرده‌اند؛ دولت عثمانی را به مقاومت در برابر شورشیان تشویق کرد.

دولت عثمانی نیز در ظاهر برای از میان بردن بهانهٔ شورش، انجام اصلاحاتی (تنظیمات) را برای وضع تمام مسیحیان وعده داد. اما شورشیان، فریب این اصلاحات و فرامین دولت عثمانی را نخوردند و به عملیات خود ادامه دادند. از طرفی با کشته شدن قونسولهای فرانسه و آلمان در سالونیک بدست مسلمانان، دول اروپا خواستند یادداشتی را به دولت عثمانی ارسال نمایند، اما بعلت اغتشاشاتی که در دربار عثمانی پدید آمد، ارسال این یادداشت به تأخیر افتاد، توضیح آنکه در ۳۰ مه ۱۸۷۶ مدحت پاشا^۱ با کودتایی سلطان عبدالعزیز را از سلطنت خلع و سلطان مراد پنجم^۲ جانشین وی شد، او نیز دیری نپایید و در ۳۱ اوت ۱۸۷۶، سلطان عبدالحمید دوم^۳ بجای وی نشست.

با سلطنت وی قتل عام اهالی بلغارستان مجدداً آغاز شد و در نتیجهٔ سختگیریهای فراوان که نسبت به مسیحیان انجام شد اهالی صربستان و مونت‌نگرو، علناً علیه دولت عثمانی وارد جنگ شدند. سرانجام شورشهای بلغارستان در سال ۱۸۷۷ سبب جنگهای جدیدی میان روسیه و عثمانی گردید. در این جنگها که با تبلیغات طرفین، جنبه

۱. مدحت پاشا (۱۸۸۴-۱۸۲۲) سیاستمدار عثمانی که ظاهراً طرفدار افکار اروپایی و اصلاحات بود و به تحریک او ابتداء سلطان عبدالعزیز و سپس سلطان مرادپنجم، از سلطنت خلع شدند. در زمان عبدالحمید وی به جرم شرکت در قتل سلطان عبدالعزیز متهم و به عربستان تبعید شد.

۲. سلطان مراد پنجم: (۱۹۰۴-۱۸۴۰ م) پسر سلطان عبدالمجید، در سال ۱۸۷۶ به مدت سه ماه سلطنت کرد و سپس بعلت بیماری روحی از سلطنت خلع و برادرش سلطان عبدالحمید دوم جانشین وی گردید.

۳. سلطان عبدالحمید دوم: (۱۹۱۸-۱۸۴۸) پسر دوم سلطان عبدالمجید، در ۳۱ اوت ۱۸۷۶، سلطان عثمانی شد و در ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶ مجبور به اعطای قانون اساسی گردید، در ۵ مارس ۱۸۷۷ به رژیم استبدادی برگشت و در نتیجه شکست از روسیه، پیمانهای سن استفانو و برلن به عثمانی تحمیل شد. سرانجام در اثر سیاست مزدورانه و شیوهٔ استبدادی در ۱۹۰۹ از سلطنت خلع شد. (تاریخ دیپلماسی عمومی، حسن ستوده، ص ۱۷۶).

نژادی و مذهبی یافته بود، اسلاوها برضد مسلمانان شورانیده شدند، به طوری که در ابتدای جنگ روسها پیشرویهای سریعی در بالکان و آسیا بدست آوردند و بالاخره در نوامبر ۱۸۷۷، روسها، عثمانیها را شکست کامل دادند و در اروپا به اطراف قسطنطنیه و در آسیا ارض روم و طرابوزان را به تصرف درآوردند. دولت عثمانی به ناچار در ۲۴ ژانویه ۱۸۷۸ پیشنهاد ترک، مخاصمه را پذیرفت و در ۳۱ ژانویه آن را امضاء نمود و سرانجام این جنگ با مداخله دول اروپا با پیمان سن استفانو (۳ مارس ۱۸۷۸) خاتمه یافت.^۱

به موجب پیمان سن استفانو، قارص و باطوم به روسیه تعلق یافت و دوبروجا به تصرف روسیه درمی آمد تا بتواند آن را با بسارابی که در تصرف رومانی بود معاوضه کند. همچنین براساس این پیمان دولت وسیع و مستقل بلغارستان تشکیل شد و حمایت تمام عیسویان ارتدوکس به روسیه واگذار گردید. مونتهنگرو وسعت یافته و دولت معتبری را تشکیل می داد. صربستان کاملاً مستقل گشته و بوسنی و هرزگوین استقلال اداری پیدا می کردند. بطورکلی به موجب پیمان سن استفانو، روسیه به آرزوهای دیرینه خود نزدیک شد و نژاد اسلاو اهمیت به سزایی پیدا کرد، اما دولت عثمانی، تقریباً از تمام متصرفات اروپایی خود محروم می شد. از دولتهای اروپا، انگلستان و اتریش با این نقشه روسیه مخالف بودند. در انگلستان پس از آنکه دیسرایلی ملقب به لرد بیکنسفیلد^۲ شد، در مجلس انگلستان گفت: «مسائل سیاسی بالکان را نباید فقط از نظر عیسویان آنجا تحت مطالعه قرار داد، بلکه مسئله بالکان مربوط به حیات امپراطوری انگلستان و اتریش می شود.» وزارت خارجه انگلیس نیز، اعلام کرد، در صورتی با تشکیل کنگره پیشنهادی دولت اتریش در تجدیدنظر به مفاد عهدنامه سن استفانو موافقت می کند، که مفاد این

۱. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، صص ۳۲۴-۳۲۶.

۲. بنجامین دیسرایلی: Benjamin Disraeli, Lord Beaconsfield (۱۸۸۱-۱۸۰۴ م) سیاستمدار معروف انگلیسی اصلاً یهودی ولی بعداً به دین مسیح درآمد، ابتدا به روزنامه نویسی و انتشار رمان پرداخت. در سالهای ۱۸۳۲ و ۱۸۳۵، در انتخابات مجلس شرکت نمود و موفق نشد. در سال ۱۸۳۸ به نمایندگی مجلس انتخاب شد و جزو محافظه کاران گردید و به ریاست آن حزب منصوب شد. در ۱۸۵۲ وارد کابینه انگلیس گردید و در ۱۸۷۴ نخست وزیر انگلستان شد. او در سیاست خارجی طرفدار توسعه امپراطوری انگلستان بود و در سال ۱۸۷۶ از طرف ملکه ویکتوریا لقب لردی گرفت. او دارای تألیفات بسیاری است. (تاریخ دیپلماسی عمومی، پیشین، ص ۱۳۸)

پیمان آزادانه مورد مطالعه قرار گیرد.

دولت روسیه که در جنگ با عثمانی پیروز شده بود، از تغییر اوضاع و مقاومت انگلستان و مخالفت اطریش سخت نگران شده، در پی چاره‌جویی افتاد. ابتدا کوشش نمود با همراه کردن آلمان با دول اروپا به مقابله برخیزد. اما، از آنجایی که بیسمارک صدراعظم آلمان جواب صریحی به این امر نداد؛ دولت روسیه هم که نمی‌توانست به تنهایی در مقابل انگلستان و اطریش بایستد، از در مسالمت درآمده و تغییرات پیمان سن‌استفانو را در کنگره برلن (۱۳ ژوئن ۱۸۷۸) پذیرفت.^۱

به موجب پیمان برلن، مونت‌نگرو از $\frac{1}{3}$ فتوحات خود محروم و از دارابودن کشتی‌های جنگی محروم گردید. هرزه‌گوین به اشغال اطریش درآمد و با توسعه از باقیمانده فتوحات مونت‌نگرو از سرزمین بوسنی دور شد. صربستان کوچک گردیده از الحاق بوسنی محروم شد. بلغارستان به سه قسمت شد، نواحی صوفیه به بلغارها و ناحیه جنوبی و مقدونیه به عثمانی واگذار شد. دولت اطریش و مجارستان هم، علاوه بر اشغال بوسنی و هرزه‌گوین، خطوط ارتباطی مهم مقدونیه را تحت نظر گرفتند و نظارت دریایی مونت‌نگرو نیز بعهدہ آنان گذاشته شد. حمایت ارامنه عثمانی به انگلستان داده شد، تا روسیه نتواند در امور عثمانی مداخله کند. اشغال جزیره قبرس بوسیله انگلستان تأیید شد.^۲ رومانی هم در مقابل واگذاری بسارابی به روسیه، دوبروجا^۳ را متصرف شد. به تقاضاهای یونان ترتیب اثری داده نشد. آزادی بغازها در زمان صلح و بسته‌شدن آنها به هنگام جنگ مورد تأیید دوباره قرار گرفت، دولت روسیه از ایجاد استحکامات در بندر باطوم که به تصرف او درآمده بود صرف‌نظر نمود. دولت عثمانی متعهد شد تا مساوات را میان تمام اتباع خود برقرار سازد و دول اروپا متعهد شدند، برای حفظ حقوق ارامنه شالوده اداری درنظر بگیرند. آزادی کشتی‌رانی دانوب مجدداً تأیید و کمیسیون برای اینکار معین گردید.

۱. استنفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، صص ۳۲۸-۳۳۰.

۲. رحیم رئیس‌نیا، ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، انتشارات ستوده تبریز، ۱۳۷۴، ص ۳۳۲.

۳. دوبروجا (Dobruja)، ایالتی در رومانی بین دریای سیاه و دانوب که قسمت جنوبی آن در سال ۱۹۴۰ به بلغارستان تسلیم شده است.

بدین ترتیب، پیمان برلن که در نظر داشت کلیه دول اروپا را راضی کند، درحقیقت موجب ناراضی شدن آنان را فراهم آورد. این درحالی بود که بیشتر دول اروپا سهمی از تجزیه عثمانی بدست آورده بودند جز آلمان؛ و دولت اخیر نیز با استفاده از این موقعیت خود را نزدیک و حامی دولت عثمانی قلمداد نموده، سعی بر آن داشت تا عثمانی را تحت نفوذ خود درآورد.

ملل بالکان نیز هیچکدام راضی نبودند، صربستان و مونته‌نگرو، از نتیجه فتوحات خود محروم شدند. بلغارستان به ثلث آنچه که در پیمان سن‌استفانو پیش‌بینی شده بود تقلیل یافت. دولت رومانی که از متحدین روسیه بود مجبور به واگذاری بسیاری گردید. اهالی بوسنی و هرزگوین به مقصود خود نایل نشدند و یونانی‌ها جز وعده و وعید چیزی را دریافت نکردند. عیسویان باقیمانده در کشور عثمانی مجدداً دچار وعده‌های اصلاحی پوچ دولت عثمانی گردیدند و تغییر عملی در وضع آنان حاصل نشد.

دولت روسیه هم که با هزینه‌های سنگین جنگ با عثمانی را تحمل کرده بود، به واسطه دخالت دولتهای اروپا، از نتایج فتوحات خود محروم شد و نسبت به انگلستان و اتریش و مجارستان با کینه و نفرت نگاه می‌کرد، زیرا آنها را همواره مانع و رادعی در مقابل نفوذ در بالکان می‌دانست و به همین جهت، تبلیغات اتحاد اسلاو را برای متلاشی ساختن آن امپراطوری توسعه می‌داد. از آلمان نیز به مناسبت کمک نکردن در مواقع لزوم گله‌مند بود.

انگلستان هم که به نظر می‌آمد، به راحتی موفقیت زیادی را بدست آورده است، راضی نبود. زیرا از سویی بعلت مداخله در امور عثمانی وجهه خود را در قسطنطنیه و میان ترکها از دست داده بود و از سوی دیگر، از انتقام روسها و توسعه نفوذ اتریش در بالکان بیمناک بود.

اتریش و مجارستان هم که از اواخر سال ۱۸۷۸ بوسنی و هرزگوین را اشغال کرده بودند، بعلت ناراضی مردم این سامان و مخالفت مجارها و دشمنی روسیه اساس امپراطوری خود را در معرض تهدید قرار داد. با موافقت ضمنی کنگره برلن دست فرانسه برای تصرف تونس باز شد و این امر موجب اختلاف با ایتالیا گردید و انگلستان نیز به مناسبت مصر تمایلی به تقویت فرانسه نداشت، ایتالیا هم که بهره مستقیمی از کنگره برلن نیافته بود،

در افریقا متوجه متصرفات عثمانی شد.^۱ رویهمرفته پیمان برلن که بر روی هیچ اصلی متکی نبود نتوانست اختلافات دول اروپا که فقط به منافع خود فکر می‌کردند، حل نماید.

در انگلستان هم با تغییر دیسرایلی به جای گلاستون^۲ (ژانویه ۱۸۷۴) سیاست استعماری انگلستان شدت یافت و با توسعه نفوذ روسیه در عثمانی به مخالفت برخاست. مسئله دیگری که در نیمه دوم قرن نوزدهم نظر انگلستان را جلب کرده بود، مسئله مصر و حفر کانال سوئز بود، که در زمان ناپلئون اول، انگلستان به شدت با استقرار نفوذ فرانسه در مصر مبارزه کرد. توضیح آن که پس از رانده شدن فرانسه از مصر، این کشور که ظاهراً تحت تبعیت عثمانی قرار داشت، اما عملاً مستقل شده، و تشکیلات اداری آن زیر نظر فرانسویان اداره می‌شد. حفر کانال سوئز بوسیله فردیناند دولسپس^۳، به توسعه نفوذ فرانسه کمک بسیاری کرد و انگلستان که می‌ترسید با افتتاح این کانال منافع بریتانیا به خطر بیفتد در ابتدا به مخالفت‌های زیادی با آن برخاست. ولی بعداً درصدد برآمد تا این راه حیاتی را در اختیار خود درآورد. اوضاع بد مالی مصر این فرصت را به انگلستان داد، و در ۲۵ نوامبر ۱۸۷۵ سهام اسماعیل پاشا خدیو مصر را خریداری کرد و بدینوسیله راه نفوذ در اداره امور مالی مصر را پیدا نمود. سرانجام خدیو مصر اداره امور مالی مصر را بدست بازرسان فرانسوی و انگلیسی سپرد. کم‌کم اسماعیل پاشا با قرضه‌هایی که از انگلستان گرفت زیر نفوذ آنها درآمد تا جایی که وزیر مالیه مصر یک نفر انگلیسی شد.

۱. رک به: استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، صص ۳۳۰-۳۳۲.

۲. William Edward, Gladstone (۱۸۰۹-۱۸۹۸) سیاستمدار معروف انگلیسی، در ابتدا جزو محافظه کاران و سپس به آزادیخواهان پیوست و ریاست آنان را عهده‌دار شد. در سال ۱۸۵۲ به وزارت و در سالهای ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۴ و از ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۵ و از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۴ به نخست‌وزیری انگلستان منصوب شد. از اقدامات وی می‌توان اصلاحاتی در قوانین انتخابات و تلاش برای حل مسئله ایرلند و جداسدن کلیسا از دولت را نام برد. وی مخالف جدی سیاست دیسرایلی بود (حسن ستوده تهرانی، تاریخ دیپلماسی عمومی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۳۹).

۳. Ferdinand de Lesseps (۱۸۰۵-۱۸۹۴) سیاستمدار فرانسوی که پس از طی خدمات سیاسی در ۱۸۴۹ منتظر خدمت شد، در سال ۱۸۵۴ امتیاز حفر ترعه سوئز را بدست آورد و از سال ۱۸۵۵ مشغول کار شد و در سال ۱۸۶۹ ترعه سوئز رسماً افتتاح گردید. وی در سال ۱۸۸۴ به عضویت فرهنگستان فرانسه انتخاب شد و از سال ۱۸۷۹ برای حفر ترعه پاناما تلاش کرد ولی کارش بجایی نرسید. (حسن ستوده تهرانی، پیشین، ص ۱۳۹)

دخالت‌های انگلیس بتدریج اسباب زحمت خدیو مصر گردید و به تحریک اسماعیل پاشا مصریها درصدد بیرون راندن خارجی‌ان از این کشور برآمدند، اما بیسمارک که خواستار موازنه اروپا، در نتیجه کنگره برلن بود، سلطان عثمانی را واداشت تا اسماعیل پاشا را از خدیوی مصر معزول نموده و براساس تمایل انگلستان، پسرش توفیق پاشا را جانشین آن کنند. در این موقع دولت عثمانی با استفاده از فرصت درصدد برآمد تا مصر را مجدداً ضمیمه امپراطوری عثمانی نماید. عکس‌العمل این شرایط در انگلستان موجب سقوط کابینه دیسراولی و روی کار آمدن دوباره گلاستون گردید و در نتیجه دولت انگلستان نفوذ جدیدی در مصر پیدا کرد و با اعتراض دولت مصر از مداخله سلطان عثمانی در امور این کشور، سلطان عثمانی مجبور شد در ۷ اوت ۱۸۷۹ اختیارات خدیو مصر را به رسمیت بشناسد.^۱

بدین ترتیب نفوذ مشاوران انگلیسی و فرانسوی مجدداً در مصر برقرار گردید و دولت مصر وجود یک کمیسیون بین‌المللی را برای تصفیه قروض خود قبول نمود، در این هنگام انگلستان توسط ژنرال قونسول خود «سرداوارد برلدوین مالت»^۲ در مصر با استفاده از سختگیریهای حکومت ریاض پاشا، خود را طرفدار طبقه عامه نشان داده و رؤسای ملیون را تحریک نمود که اروپاییان برای تصفیه قروض مصر، منافع عامه و مستخدمین دولت را فدای وصول طلب خویش می‌نمایند، لذا رؤسای ملیون با یکی از رؤسای ارتش بنام عربی پاشا^۳ وارد مذاکره شدند و در فوریه ۱۸۸۱ با اصرار قونسول انگلیس و فشار ملیون، خدیو مصر وزیر جنگ را که مخالف آنان بود معزول و یکی از یاران عربی پاشا را وزیر جنگ نمود و عربی پاشا نیز در رأس هیئتی مأمور اصلاحات ارتش شد. چندی نگذشت

۱. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، صص ۳۳۲-۳۳۳

۲. Sir Edward Beldwinmalet (۱۸۳۷-۱۹۰۸) سیاستمدار انگلیسی که نمایندگیهای سیاسی انگلستان را در عثمانی و مصر و بلژیک و آلمان برعهده داشته است. (حسن ستوده تهرانی، پیشین، ص ۱۴۳)

۳. عربی پاشا: احمد عربی الحسینی از سرداران مصری، یکی از سران ملیون مصر طرفدار اخراج خارجی‌ان از مصر بود. وی در سال ۱۸۸۲ وزیر جنگ مصر شد و سعی کرد تا دیکتاتوری در مصر برقرار نماید. لیکن از ارتش انگلیس شکست خورد و محکوم به اعدام گردید. بعداً تخفیف مجازات یافت و به سیلان تبعید شد. او در سال ۱۹۰۴ دوباره به مصر برگشت.

که میلیون به تحریک انگلستان عزل ریاض پاشا را درخواست نمودند و چون خدیو مصر ترتیب اثری به تقاضای آنان نداد و از طرفی وزیر جنگ جدید را هم معزول ساخت، ارتش مصر به تحریک عربی پاشا، عزل وزیر جنگ را بهانه کردند و سر به شورش برداشتند و خواسته آنان که تغییر ریاض پاشا و تأسیس مجلس ملی بود عملی گردید و دولتهای عثمانی و فرانسه نیز که مخالف این جریانات بودند، از مداخله در امور مصر منع گردیدند.^۱

در نوامبر سال ۱۸۸۱ فرانسه و انگلستان توافق صوری را در اداره مصر حاصل نمودند، اما با سقوط کابینه فرانسه، دست انگلستان در امور مصر باز شد و عربی پاشا که از انگلستان تبعیت می نمود راه را برای توسعه نفوذ انگلستان در مصر هموار ساخت. در این هنگام عربی پاشا که سرمست غرور موفقیت‌های خود گردیده بود، با اقداماتی برخلاف نظر انگلستان، میانه خود را با خدیو مصر برهم زد و بدین مناسبت انگلستان علناً مخالفت خود را با عربی پاشا اعلام نمود، داوریهای دولت عثمانی و مجلس مصر میان خدیو و عربی پاشا بجایی نرسید، عربی پاشا برای اینکه اوضاع را به نفع خود خاتمه دهد، شورش را در اسکندریه علیه اروپاییان به راه انداخت، و توافق فرانسه و انگلیس مبنی بر تشکیل کنفرانسی در قسطنطنیه به منظور عدم مداخله عثمانی در اوضاع مصر، نیز به نتیجه مثبتی نیانجامید (۲۳ ژوئن ۱۸۸۲) ولی انگلستان به بهانه تقویت نیروهای ساحلی مصر توسط عربی پاشا، تجهیزات دفاعی اسکندریه را در ۱۱ ژوئیه ۱۸۸۲ بمباران کرد و مصریها متقابلاً محله اروپاییان را در اسکندریه غارت نمودند.

در ۱۵ ژوئیه ۱۸۸۲ انگلستان برای حفظ ترعه سوئز و خاتمه دادن به قتل و غارت اروپاییان، ارتش خود را وارد خاک مصر نمود. دیری نگذشت که اقدامات انگلستان در مصر از جهات مالی و حفظ حقوق طلبکاران مصری، مورد قبول عامه قرار گرفت و بدین ترتیب پس از شکست مصریها انگلستان نفوذ کامل خود را در ادارات و ارتش مصر تسری بخشید، و برای بیطرف ماندن دول اروپا اعلام کرد، هر زمانی که مصر عوامل استقرار امنیت و ترقی را پیدا نماید، دولت انگلستان سرزمین مصر را تخلیه خواهد نمود. اما شورش سودان، انگلستان را به قول خود ملزم نساخت.^۲

۱. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، صص ۳۳۳-۳۳۴.

۲. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، صص ۳۳۵-۳۳۶.

از سال ۱۸۱۹ که محمدعلی پاشا و پس از او اسماعیل پاشا، حدود مصر را توسعه دادند، سودان را نیز ضمیمه خاک این کشور نمودند و تا دریای احمر پیش رفتند. پس از آنکه ژنرال گوردون^۱ به حکومت سودان منصوب شد، نواحی هارار^۲ و دارفور^۳، نیز ضمیمه سودان گردید. در سال ۱۸۷۹ ژنرال گوردون از حکومت سودان استعفا داد و حکومت این ناحیه بدست عوامل عثمانی و مصری افتاد و ظلم و جور آنها سبب شد تا اهالی سودان در مه ۱۸۸۱ به رهبری درویشی بنام محمداحمد که خود را مهدی می‌نامید، شورش کنند و تا پایان سال ۱۸۸۲ دامنه شورش گسترش یافت به طوری که بیشتر خاک سودان بدست شورشیان افتاد.

در فاصله سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۸۴ میلادی کوششهای انگلستان برای خوابانیدن شورش مهدی بجایی نرسید. از آنجایی که عده زیادی مسیحی و اروپایی در خارطوم وجود داشتند و از طرفی انگلستان نمی‌خواست هزینه‌های زیادی را در این جنگها متحمل شود و مصر هم توانایی مالی نداشت، لذا انگلستان دول اروپا را در آوریل ۱۸۸۴ به تشکیل کنفرانسی در این زمینه دعوت نمود تا سرنوشت قروض مصر را معین کنند، این کنفرانس در ۲۸ ژوئن ۱۸۸۴ بدون نتیجه در لندن خاتمه یافت و این در حالی بود که ژنرال گوردون پس از شکست از شورشیان در ۲۶ ژانویه ۱۸۸۵ به قتل رسید.

در نتیجه مذاکرات فرانسه و انگلستان در حل قضیه قروض مصر، پیمان لندن در (۱۸ مارس ۱۸۸۵) به امضاء رسید و سپس برای تعیین رژیم ترعه سوئز کنفرانسی در پاریس منعقد گردید که در نتیجه خدیو مصر، مسئول نگاهداری و حفظ بیطرفی ترعه سوئز شد و نمایندگان از طرف دول اروپا بر این امر ناظر گردیدند.

در این اوقات سیاست انگلستان از اطراف به شدت مواجه با اشکال شده بود.

۱. Charles Georges Gordon Pacha (۱۸۳۳-۱۸۸۵) فرمانده انگلیسی که در جنگهای کریمه و چین شرکت داشت، از سال ۱۸۶۰ به خدمت دولت چین درآمد و در سال ۱۸۷۳ به خدمت مصر وارد شد و در سال ۱۸۷۴ حاکم سودان گردید و در سال ۱۸۷۹ از حکومت سودان استعفا کرد، اما در سال ۱۸۸۴ مأمور برقراری امنیت در سودان شد. در ژانویه ۱۸۸۵ در خارطوم محاصره و سپس بدست شورشیان مقتول شد. (حسن ستوده نهرانی، پیشین، ص ۱۴۸).

ازجمله در سودان. ارتش انگلیس و مصر در برابر فشار درویشان مجبور به تخلیه خارطوم و سواکین^۱ شدند، در چنین شرایطی کابینه گلاستون سقوط نموده سالیسبوری^۲ جانشین وی گردید. او ضمن کنار آمدن با آلمان سعی کرد اختلافات انگلستان و روسیه را بهبود بخشد. وی همچنین برای خوشایند آلمان و نزدیک شدن به عثمانی هنری دروموندولف^۳ را با اختیارات تام سفیر کبیر انگلستان در قسطنطنیه نمود (۲۴ اکتبر ۱۸۸۵) دروموندولف توانست با انعقاد پیمانی بین انگلستان و عثمانی شورش سودان را خاموش کند و اوضاع اقتصادی مصر را روبه راه سازد. بدین ترتیب انگلستان توانست با مساعدت بیسمارک^۴ پیمانی را در قسطنطنیه منعقد سازد که نفوذ مصر بر ترعه سوئز را در تحت نظر و حمایت خود درآورد و شورش سودان را نیز پس از ده سال جنگ در سال ۱۸۹۱ توسط لرد کیچنر^۵ خاموش کرد و تمامی دره نیل زیر نفوذ انگلستان واقع شد.^۶



۱. Sawākin بندر سودان در کنار دریای احمر
۲. Robert Arthur Salisbury (۱۸۳۰-۱۹۰۳) سیاستمدار انگلیسی که در سال ۱۸۵۳ به نمایندگی مجلس انتخاب شد و جز محافظه کاران بود. در سال ۱۸۶۸ به عضویت مجلس لردها درآمد. در سال ۱۸۷۸ وزیر خارجه انگلستان شد و پس از درگذشت دیرائیلی رهبر محافظه کاران گردید و چندین بار نخست وزیر انگلستان شد. (حسن ستوده تهرانی، پیشین، ص ۱۳۳).
۳. Henry Drummondwolf (۱۸۲۰-۱۹۰۹) سیاستمدار انگلیسی، در سال ۱۸۴۶ وارد خدمت سیاسی شد و وزیر مختار انگلستان در قسطنطنیه، تهران، بخارست و مادرید گردید. (حسن ستوده تهرانی، پیشین، ص ۱۵۱).
۴. بیسمارک: Otto Edouard Leopold, Prince de Bismarck (۱۸۱۵-۱۸۹۸) سیاستمدار معروف آلمان که در ۱۸۴۷ به نمایندگی دیت پروس انتخاب شد، مخالف آزادیخواهان بود، نماینده پروس در دیت فرانکفورت. سفیر پروس در روسیه از ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۹، سفیر پروس در فرانسه از ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۲، نخست وزیر و وزیر خارجه پروس از ۱۸۶۲ مؤسس امپراطوری آلمان و در سال ۱۸۸۰ مستعفی گردید. (حسن ستوده تهرانی، پیشین، ص ۷۵).
۵. Lord Herbert Kichener (۱۸۵۰-۱۹۱۶) سردار انگلیسی که در سال ۱۸۸۱ وارد ارتش مصر شد و در اصلاح آن کوشید، شورش درویشان را فرو نشاند و در سال ۱۸۹۹ رئیس ارتش سرکوب کننده بوئرها شد و سپس فرمانده ارتش هندوستان و نماینده مقیم انگلستان در مصر و بالاخره در جنگ جهانی اول وزیر جنگ انگلستان شد و سرانجام در ۱۹۱۶ هنگام عزیمت به روسیه کشتی او غرق شد. (حسن ستوده تهرانی، ص ۱۵۲).
۶. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۶.

حکومت عثمانی در زمان سلطنت سلطان عبدالحمید، دوره ترس و وحشتی ایجاد کرده بود که خود سلطان نیز از ترس جان و مال و شورش مردم و ولایات تمام امور مملکتی را در حوزه اقتدار خویش درآورده و با نظارت در کارها و تعمیم سیستم جاسوسی و رشوه‌خواری و استبداد مطلق، دستگاه حکومتی را مورد تنفر و کینه مردم قرار داد و با این ترتیب، اعتماد و امنیت عمومی را در کشور عثمانی از میان برد.^۱

از جمله مللی که زودتر از دیگران دستخوش و قربانی این سیاست و اختلافات دول اروپا گردید، ملت ارامنه بود که از سالها پیش انتظار استقلال داشت. توضیح آنکه، سلطان عبدالعزیز در سال ۱۸۶۳، آزادی نسبی به آنان داده بود و سلطان عبدالحمید، نیز در ابتدای سلطنت، بسیاری از مشاغل و مناصب را به آنها سپرده بود. بطوریکه در سال ۱۸۹۰ ارامنه، اعتبار و نفوذ فراوانی در دولت عثمانی پیدا کرده بودند و بعدها پیمانهای سن-استفانو و برلن هم سلطان عثمانی را موظف میکرد تا در اصلاح وضع ارامنه کوشش نماید. این در حالی بود که دولتهای روسیه و انگلستان بدون داشتن نظر خاصی نسبت به ارامنه، برای استقرار نفوذ سیاسی خود حاضر به از میان بردن منافع آنها بودند. چنانکه دولت روسیه پس از پیمان برلن و یاسی، در جهت توسعه نفوذ خود در آسیای صغیر، فشار زیادی را به ارامنه وارد ساخت تا آنان را روسی نماید. اما ارامنه که از حس ملیت قوی برخوردار بودند، با تبلیغات فراوان و تشکیل اجتماعات سری به مبارزه برخاستند. این اقدام ارامنه موجب تشدید فشار روسیه به آنان گردید و از آنجائیکه بعنوان حمایت ارامنه نمی‌توانست منظور خود را در دولت عثمانی تأمین نماید، دولت عثمانی را علیه ارامنه تحریک و تشویق نمود. ارامنه هم که در خاک عثمانی سکونت داشتند، با امیدواری به کمک انگلستان، دست بکار اقدامات تروریستی در جهت ایجاد یک نهضت ملی شدند. دولت عثمانی نیز که تا آن زمان روی خوشی به آنها نشان داده بود، درصدد برآمد تا با اضمحلال این ملت، موجبات مداخله دول اروپا را از میان بردارد.

سلطان عبدالحمید، برای اجرای این نقشه، کردها را که جزء سپاهیان عثمانی محسوب می‌شدند، به آزار ارامنه واداشت و در نتیجه تبلیغات، اذهان عمومی را جهت سرکوبی و قلع و قمع ارامنه حاضر کرد. بطوریکه در ماه اکتبر ۱۸۹۴ در شهرهای ساسون

۱. ر.ک به رئیس‌نیا رحیم، ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، پیشین، ج ۳، صص

و تبلیس و دیار بکر قتل عامی از ارامنه انجام شد که موجب اعتراض دول اروپایی گردید. سلطان عبدالحمید، برای از میان بردن مسئولیت خویش، با تشکیل کمیسیونی از نمایندگان دول اروپایی، جهت رسیدگی به قضیه موافقت کرد. این در حالی بود که چون دولت روسیه با مداخله دولت انگلستان در این امر موافقتی نداشت، برطبق تمایل دولت عثمانی قضایا را طوری وانمود کردند که مسئولیت متوجه ارامنه گردید. دولت انگلستان نیز برای پرهیز از تکرار اختلافات دیرینه بر سر قضایای مشرق در این زمینه سکوت کرد.^۱ در این هنگام بیشتر دول اروپا، اوضاع عثمانی را زیر نظر داشتند و مترصد بودند تا قسمتی از خاک آنرا تجزیه کنند. چنانکه دولت ایتالیا در سال ۱۸۸۹ تقاضای تصرف طرابلس را داشت و در ماه اکتبر همین سال، نقشه تقسیم خاک عثمانی با همکاری یونان در مذاکرات گریسی نخست وزیر و وزیر خارجه ایتالیا با بیسمارک صدراعظم آلمان مطرح گردید و یکسال بعد هنگام تجدید پیمان اتحاد مثلث نیز این نظریه ابرام و اصرار شد. درحالیکه دولت اطریش با مخالفت این امر رشته اتحاد مثلث را سست میکرد، اقدامات سالیسبوری نخست وزیر انگلستان دولت ایتالیا را موقتاً وادار به سکوت کرد. از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۹ دولتهای آلمان و انگلستان برای جلوگیری خطر احتمالی فرانسه و اشغال بغازها^۲ توسط روسیه، مذاکراتی را انجام داده بودند، اما آلمان درحقیقت میخواست بدینوسیله نیروی دریایی خود را در مدیترانه تقویت کند و از طرفی دولت ایتالیا را به کمک خود مستظهر سازد. انگلستان هم که در این موقع کاملاً در مصر مستقر نشده بود نیاز مبرمی به کمک ناوگان ایتالیا داشت. لذا ایتالیا بر توقعات و تقاضاهای خود میافزود و تنها مخالفت اطریش عامل بازدارنده مقاصد ایتالیا بود.

روزربری^۳ وزیر خارجه کابینه جدید گلاستون نیز با اتخاذ سیاست سلف خود سعی بر بیطرفی فرانسه در مناقشات احتمالی مدیترانه داشت. ولی از آنجائیکه انگلستان نمی‌توانست در مقابل فشار ترکها بر ارامنه ساکت باشد، به پیشنهاد وزیر خارجه خود برای

۱. رحیم رئیس‌نیا، ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، ج ۳، پیشین، ص ۳۳۳.

۲. منظور بغازهای بسفر و داردانل است.

۳. Rosebery (۱۸۴۷-۱۹۲۹ م) سیاستمدار انگلیسی، نماینده مجلس انگلستان در ۱۸۶۸، معاون وزارت داخله از ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۳، وزیر خارجه در سالهای ۱۸۸۶ و ۱۸۹۲، نخست‌وزیر انگلستان از ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۵. (حسن ستوده تهرانی، تاریخ دیپلماسی عمومی، دانشگاه تهران ۱۳۳۶، ص ۱۶۳)

حمایت ارامنه، قرار اقداماتی را در بغازها گذاشت تا دولت عثمانی مجبور به رعایت حقوق ارامنه گردد. دولت آلمان نیز ورود جهازات جنگی انگلستان را به دریای سیاه مقدمه اختلاف جنگ روسیه و انگلستان تلقی نموده، منتظر استفاده جویی از وضع موجود بود، اما دولت فرانسه که چنین موقعیتی را طالب نبود، پیشنهاد کرد، دول اروپا، انجام اصلاحاتی را نسبت به ارامنه از سلطان عبدالحمید درخواست نمایند. این درخواست در تاریخ ۱۶ مه ۱۸۹۵ مورد موافقت دول اروپا قرار گرفت. ولی سلطان عبدالحمید که از اختلافات دول اروپا اطلاع داشت، برخلاف پیشنهاد آنها قتل عام ارامنه را تشویق کرد و از ۱۶ تا ۱۸ اکتبر ۱۸۹۵ کشتار ارامنه در قسطنطنیه و طرابوزان و دیار بکر شروع شد و تا ماه نوامبر ادامه یافت.

دول اروپا در مقابل این وضع با تحریک احساسات عمومی برعلیه عملیات سلطان عثمانی، در ۷ نوامبر ۱۸ کشتی خود را به بندر سالونیک فرستادند و روسیه نیز مقدمات تجهیز ارتش خود را در سیاستوپول آغاز کرد. فرانسه، ایتالیا و اطریش نیز آماده شدند. با تمام این احوال دولت عثمانی از تعقیب رویه خود نسبت به ارامنه دست برنداشت. انگلیسیها به ناچار دو کشتی جنگی وارد دریای مرمره کردند و شایع شد که در موقع لزوم ایتالیا نیز به کمک انگلستان خواهد آمد. نزدیکی جهازات انگلیس به داردانل سبب شد تا روسها نفرات و تجهیزات بنادر سیاستوپل و ادسا را بحرکت درآورند و در ۲۵ نوامبر ۱۸۹۵ بدولت عثمانی اطلاع داد؛ دولت روسیه با همکاری دولت فرانسه اقدام لازم در حفظ بیطرفی عثمانی خواهد نمود.

در این هنگام انگلستان برای مجبور ساختن عثمانی به رعایت حقوق ارامنه، پیشنهاد اقدام دسته جمعی دول اروپا را در مقابل دولت عثمانی نمود. روسیه که تصور می کرد پیشنهاد انگلستان منجر به نفوذ این دولت در کشور عثمانی بشود، از این پیشنهاد استقبال ننمود. فرانسه هم که از شروع اختلافات بیمناک بود، اقدامات جدی را برای رفع اختلافات بین دول آغاز کرد و بدولت روسیه خاطرنشان ساخت نسبت به اقدامات پیش بینی نشده مقید بکمک روسیه نیست. همچنین مخالفت خود را با هرگونه تجاوز نسبت به عثمانی به انگلستان اعلام نمود. بدین ترتیب، منافع ارامنه فدای اختلافات دول اروپا شد.

ارامنه که موقعیت خود را بدتر از پیش می دیدند، در سال ۱۸۹۶ به تحریک

دستجات شورشی تروشاکی^۱ حملات خود را به بانک عثمانی آغاز نمودند. این امر اقدامات دولت عثمانی را علیه آنان تشدید کرد، بطوریکه در اواخر اوت ۱۸۹۶ کشتار ارامنه مجدداً آغاز شد.^۲ لرد سالیسبوری از عثمانی خواست تا اقدام جدی در رفع این غائله نماید و دولت فرانسه خواهان اجتماع یک ناوگان بین‌المللی در داردانل^۳ شد.

روسها که مخالف هرگونه نفوذ خارجی در بغازها بودند، اعلام کردند، آنطرف بغازها را اشغال خواهند کرد و تجهیزات بنادر سباستوپل و آدسا را از نو شروع کردند. بالتجیه این بار نیز منافع ارامنه فدای نگاهداری صلح بین دول اروپا گردید. تنها سلطان عبدالحمید وعده داد طرح اصلاحات اداری را به ولایات ارمنی نشین آسیای صغیر گسترش دهد.^۴

در جزیره کرت نیز رفتار سلطان عبدالحمید با مسیحیان آنجا مورد تنفر عمومی قرار گرفت به طوری که در ماه مارس ۱۸۹۶، حاکم جدید به آن جزیره اعزام گردید. اهالی کرت که از مدتها پیش تقاضای الحاق خود را به یونان کرده بودند، با استفاده از موقعیت جدید و تغییر حاکم، سر به شورش برداشتند. حاکم جدید با دستور سلطان عبدالحمید در ماه مه ۱۸۹۶ قتل عامی از مسیحیان در کانه^۵ به راه انداخت، به طوری که حاکم جدیدی با دستجات کمکی به آن سامان اعزام گردید. دول اروپا عثمانی را به فرستادن ناوگان جنگی به کرت تهدید نمودند و سلطان عبدالحمید بناچار وعده اصلاحاتی را در این جزیره داد، اما در باطن، حکام عثمانی از هیچگونه آزاری نسبت به ساکنین جزیره فروگذار نمی‌کردند. دولت یونان که مدعی الحاق جزیره کرت بود با ارسال مهمات و نیروهای کمکی به شورشیان، دامنه شورش را گسترش بخشید، دول اروپایی به سلطان عبدالحمید پیشنهاد کردند، امور اداره جزیره کرت را به آنها واگذار کند، تشدید ناآرامیها در این جزیره، دولت یونان را وادار به اعزام دو کشتی جنگی به کرت کرد، از آنجایی که سلطان

1. Trochak

۲. رحیم رئیس‌نیا، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۳.

۳. داردانل: تنگه‌ای به طول ۶۴ کیلومتر و عرض ۱/۵ تا ۶ کیلومتر، نام قدیم و یونانی آن هلسپونتوس است. این تنگه دریای اژه را به دریای مرمره مربوط می‌سازد. تنگه داردانل و بستر دارای اهمیت مهم استراتژیکی می‌باشند. از سال ۱۸۴۱ تا سال ۱۹۳۶، کنفرانسهای پاریس، لوزان و سور و مونتر، موقعیت این تنگه‌ها را معلوم نمودند.

۴. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، صص ۳۴۴-۳۵۳ و رک به: قاضی، محمد، تاریخ ارمنستان، صص ۴۴۴-۳۹۳.

۵. (Khania) Cannea مرکز جزیره کرت.

عبدالحمید می‌دانست، پادشاه یونان در نظر دارد یکی از پسرانش را به حکومت کُرت بگمارد و دولت روسیه نیز بعثت خویشاوندی از این امر پشتیبانی خواهد نمود، برای جلوگیری از منظور دولت یونان، با واگذاری اداره امور جزیره به دول اروپایی موافقت کرد تا صلح و آرامش را در آنجا برقرار کنند.^۱

نهایتاً ناوگان دول اروپا جزیره کُرت را اشغال و اعلام نمودند در وضع موجود الحاق جزیره به یونان مقدور نیست. بدین ترتیب سیاست سلطان عبدالحمید با حفظ تسلط عثمانی بر این جزیره مانع الحاق آن به یونان گردید.^۲

موضوع دیگری که در پایان قرن نوزدهم در کشور عثمانی مورد توجه اغلب دول اروپا واقع شد مسئله مقدونیه بود، که براساس پیمان سن‌استفانو جزء بلغارستان شده، اما پیمان برلن دوباره آن را به دولت عثمانی برگردانید. مردم مقدونیه که در قسمتهایی پیوستگی با دول مجاور خود، یعنی بلغارستان، یونان و صربستان داشتند، از سال ۱۸۹۰، متقاضی استقلال و الحاق به یکی از دول مذکور بودند. پیمان سن‌استفانو این ناحیه را به بلغارستان داد، کمیته‌ای از جانب بلغارها و به منظور انتزاع مقدونیه از عثمانی تشکیل شد، اما سلطان عبدالحمید با توسل به نیروی نظامی مانع این امر گردید. مردم مقدونیه اجباراً به صربستان و بلغارستان متواری و آماده انتقام شدند.

بعثت تیرگی روابط بلغارستان و روسیه، کشور اخیر تصور می‌کرد چنانچه روابط حسنه‌ای با روسیه پیدا کند، می‌تواند در مقاصد خود نسبت به پیوستن مقدونیه به بلغارستان کامیاب شود، این روابط، با روی کارآمدن نیکلای دوم و تأمین نظریات روسیه در بلغارستان مبنی بر شناسایی پادشاه آن کشور (فردیناند دوکوبورک) حاصل شد. ولی از آنجایی که رقابت و اختلافات دول بالکان زمینه را جهت اعمال سیاست خشونت‌آمیز سلطان عبدالحمید در مقدونیه مساعد ساخته بود و از طرفی دولت اطیش نیز که مایل به توسعه ملل بالکان نبود، ضمن مذاکره با دولت روسیه تصمیم گرفتند، از مداخلات خارجی و شورشهای داخلی در دولت عثمانی جلوگیری کنند. علیرغم این تمهیدات بعثت کشتارهایی که در اوت ۱۸۹۶ از مسیحیان قسطنطنیه بعمل آمد و فشارهایی که دولت عثمانی بر مسیحیان مقدونیه و کُرت وارد ساخت، سبب شد که صربها، بلغارها و

۱. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، صص ۳۵۵-۳۵۶.

۲. پیشین، صص ۳۵۶-۳۵۷.

یونانی‌ها درخواست امتیازاتی را از سلطان عثمانی برای برادران دینی خود بنمایند. از این روی تحت فشار عقاید عمومی پادشاه یونان در فوریه ۱۸۹۷ قوایی به ناحیه تسالی^۱ اعزام داشت، در نتیجه اختلافاتی که میان دستجات ارتش عثمانی و یونان بروز کرد، در آوریل ۱۸۹۷، جنگ عثمانی و یونان آغاز شد و نظر به عدم مداخله دول اروپا یونانی‌ها شکست خورده و قوای عثمانی ناحیه لاریسا^۲ را به تصرف درآورد.

دولتین روسیه و اطریش جهت جلوگیری از توسعه اغتشاش در بالکان در تاریخ ۸ مه ۱۸۹۷ قرارداد سری را با یکدیگر امضاء نمودند که برطبق آن قرارداد می‌بایستی از هر نوع لشکرکشی و فتوحات دول دیگر در بالکان ممانعت نمایند. این توافق کمک زیادی به تخفیف یافتن اختلافات بالکان کرد. به طوری که آلمان با وجود عدم خوشنودی از نزدیکی روسیه و اطریش، مجبور به موافقت شد و ایتالیا نیز درخواستهای خود را بر سواحل دریای آدریاتیک مسکوت گذاشت. صربستان، رومانی، بلغارستان و مونته‌نگرو، نیز کم و بیش از تبلیغات منصرف شدند، یونان هم با وساطت روسیه از شکستی که خورده بود نجات یافت و جزیره کرت را از سپاهیان خود تخلیه نمود و از الحاق این جزیره به خاک خود صرفنظر کرد. دولت عثمانی نیز در اثر فشار روسیه در ۱۸ مه ۱۸۹۷ ترک مخاصمه با یونان را امضاء و ناحیه تسالی را در ازای پرداخت غرامت به یونان مسترد نمود.

در سال ۱۸۹۸، تزار روسیه برای جلب رضایت یونان، پیشنهاد کرد، حکومت جزیره کرت به پسر پادشاه یونان سپرده شود، اما دولتهای آلمان و اطریش بعلت برانگیخته شدن احساسات ترکها با این پیشنهاد مخالفت کردند. سرانجام حکومت کرت به هیئتی مرکب از دریاسالاران خارجی مجلس انتخابی اهالی کرت سپرده شد. اما مخالفت دولت عثمانی با لشکرکشی مجدد و کشتن مسیحیان، دول اروپا را مجبور نمود تا عملیات عثمانی را متوقف و این دولت را وادار به قبول پرنس ژورژ پسر پادشاه بعنوان کمیسر عالی کرت نمود، مردم جزیره کرت هم که به این ترتیب خود را نزدیک به الحاق یونان دیدند، با این شرایط موافقت نموده منتظر الحاق رسمی به یونان شدند.

این توافق روسیه و اطریش در مورد امور بالکان، از خشونت و قتل و غارت دولت عثمانی در مقدونیه نکاست، به طوری که اهالی مقدونیه به ویژه ساکنان بلغاری آن

1. Thessali

2. Larissa (ناحیه و شهری در شمال شرقی یونان)

ناحیه به تشکیل مجامع سری پرداختند، دولت اطیش با همکاری ایتالیا و روسیه برنامه اصلاحاتی را برای مقدونیه به دولت عثمانی پیشنهاد کردند.

در سال ۱۹۰۲ مجامع سری در برابر فشارهای عثمانی سر به شورش گذاشته و با ارتش عثمانی به مقابله برخاستند و پس از یک دوره کشمکش دول اروپا سلطان عبدالحمید را به امضاء موافقتنامه مورزتک^۱ مجبور نمودند (۲ اکتبر ۱۹۰۳) برطبق این موافقتنامه، مأمورین دولت اتریش با همکاری حلمی پاشا^۲ می‌باید نظارت در امور مقدونیه را بعهده بگیرند و یک فرمانده خارجی به کمک افسران اروپایی مأمور تشکیل ژاندارمری بشوند. این موافقتنامه در آوریل ۱۹۰۴ جنبه بین‌المللی پیدا کرد و در ۱۸ دسامبر ۱۹۰۵ با تهدید جهازات جنگی دول اروپا، سلطان عثمانی مجبور شد، نظارت کمیسیون بین‌المللی را در اداره امور مقدونیه بپذیرد. برطبق ماده سوم این موافقتنامه که از جهت نژادی سلطان عثمانی را وادار می‌کرد تا حدود نواحی مختلف مقدونیه را تغییر دهد. اما وجود این ماده، یونانیها، رومانیایی‌ها، بلغارها و صربها را که خواستار مناطق نفوذ بیشتری بودند به جان یکدیگر انداخت و سرانجام در سال ۱۹۰۷ این ماده به پیشنهاد انگلستان حذف شد. سلطان عثمانی نیز که از وعده اصلاحات طفره می‌رفت موظف شد تا اصلاحات قضایی را زیر نظر کمیسیون در مقدونیه انجام دهد.^۳

بدین ترتیب سلطان عبدالحمید، دولت عثمانی را به انحطاط و نیستی برد و در اثر استبداد و رواج فساد اخلاق و جاسوسی و رشوه‌خواری به تدریج نهضت جدیدی بنام جوانان ترک به وجود آمد و رهبران این نهضت از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۷، اجتماعاتی بنام جمعیت «اتحاد و ترقی»^۴ تشکیل دادند، به طوری که در ارتش نیز نفوذ کرده و سرانجام با برپایی انقلاب در ۲۳ ژوئیه ۱۹۰۸ سلطان را مجبور به اعطای حکومت مشروطه کردند.

۱. Murztag شهری در اطیش جنوبغربی وین Murzzushtag

۲. حلمی پاشا، سیاستمدار عثمانی، که اصلاحاتی در مقدونیه انجام داد و در سال ۱۹۰۹، صدراعظم عثمانی شد. چون طرفدار جوانان ترک بود پس از خلع سلطان عثمانی دست به اصلاحات اداری زد و در اواخر سال ۱۹۰۹ مجبور به استعفا گردید.

۳. استانفورد جی. شاو، پیشین، ج ۲، صص ۳۵۷-۳۶۴.

۴. اتحاد و ترقی نام دسته‌ای از جوانان ترک است که بعداً به صورت حزب درآمد و آنها که از مظالم سلطان عبدالحمید دوم به ستوه آمده بودند، حکومت مشروطه را به وجود آوردند و سرانجام موجب تجزیه مستملکات و واژگونی امپراتوری عظیم عثمانی شدند.

همچنین از وی خواسته شد تا از سلطنت کناره گیری کند. پس از این کودتا دولت اطریش با استفاده از ضعف امپراطوری عثمانی، بوسنی و هرزگوین را که از سال ۱۸۷۸ اشغال نموده بود رسماً ضمیمه کشور خود ساخت. در این هنگام بلغارستان و صربستان نیز استقلال خود را اعلام نموده از امپراطوری عثمانی جدا شدند. یونان هم پس از سالها جنگ از ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۸، در سرزمین باریکی حاکمیت خود را بدست آورد. در سال ۱۸۸۱، تسالی^۱ و در سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ قسمتهایی از اپیروس^۲ و مقدونیه و تراکیه را به کشور خود ملحق ساخت.

سرانجام در فاصله سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳، کلیه دولتهای بالکان با یکدیگر متحد شده، ترکان عثمانی را پس از قرن‌ها تسلط بر آن شبه جزیره از اروپا بیرون راندند و بدین ترتیب تا شروع جنگ جهانی اول، تقریباً تمام عوامل تجزیه و انقراض عثمانی فراهم آمده بود که جنگ جهانی اول آن را تسریع نمود.

با شروع جنگ جهانی اول، قدرت و نفوذ آلمان در عثمانی روبه افزایش گذاشت، و در طی یک پیمان سری در اوت ۱۹۱۴، اتحاد سیاسی و نظامی آلمان و عثمانی شکل گرفت. در این پیمان استخلاص امپراطوری عثمانی، از نفوذ خارجی و اشاعه و نفوذ فرهنگ ترک، استرداد مصر و قبرس و در صورت امکان لیبی، تونس و الجزایر، آزادی نواحی ترک‌زبان روسیه مانند قفقاز و ترکستان و انضمام آنها به کشور عثمانی مورد توجه قرار گرفته بود، اما با شکست متحدین در جنگ، سلطان مجبور به امضای متارکه جنگ شد (۳۰ اکتبر ۱۹۱۸) به موجب این متارکه، تقریباً تمامی متصرفات عثمانی به دست فاتحین افتاد. فاتحین که هدفشان، اعطای استقلال، بنام حفظ اساس ملیت به ایالات و ولایات غیر ترک بود، پایتخت امپراتوری عثمانی را اشغال نمودند، به طوری که یونانیها در ازبیر و ایتالیایی‌ها در آدالیا و فرانسوی‌ها در آدانا مستقر گردیدند. در داخله امپراتوری کردها و ارامنه سر به شورش برداشتند، و از جهت بین‌المللی گفتگو از تأسیس امپراتوری یونان تحت نفوذ انگلیس به میان آمد که وسعت آن می‌باید شامل تمام قسمت‌های آناتولی غربی می‌شد. این شدت عمل که علاوه بر انقراض امپراتوری عثمانی از جهت سیاسی جایی برای ملت ترک باقی نگذاشته بود، موجب حس بیداری و عکس‌العمل شدید حس ملیت در ترکان شد و در سال ۱۹۱۹ کمیته ملی را در سیواس ایجاد کرد و این

کمیته تلگرافی را به سلطان که در قسطنطنیه تحت مراقبت متفقین بود مخبره کرد. مبنی بر اینکه ترکان اجازه نمی دهند که استقلالشان خدشه دار شود و کوچکترین سرزمین های ترک نشین از مملکت آنها مجزا گردد. با وجود این تلگرام، سلطان عهدنامه سور^۱ را با متفقین امضاء نمود که بر طبق آن امپراتوری عثمانی انقراض یافت و ناحیه تراس به یونان و فلسطین و ماوراء اردن و عراق تحت قیمومت انگلیس و سوریه و لبنان تحت قیمومت فرانسه درآمدند و همچنین ناحیه حجاز و ارمنستان مستقل شده و بغازها بین المللی اعلام می گردید. این حوادث حس ملیت و آتش خشم مردم عثمانی (ترکیه) را شعله ور ساخته، مقارن این ایام مصطفی کمال که بعدها به نام آتاتورک شهرت یافت، بعنوان بازرس کل ارتش سوم وارد شهر سامسون در آناتولی گردید و با اعتقاد به ایجاد نیروهای مقاومت ملی برای نجات کشور، در ژوئیه ۱۹۱۹ میلادی از سمت خود استعفا داد و دست به کار تشکیل جبهه ای شد که هدف آن مبارزه با اشغال و تقسیم کشور به دست خارجیان بود. به دنبال فعالیتهای سیاسی این جبهه و تشکیل کنگره هایی در ارض روم و سیواس سنگ بنای جنبش آزادی بخش گذاشته شد.

از آنجایی که عهدنامه سور به نظر موقت می آمد، کشورهای بزرگ اروپا تصمیم گرفتند، در آن تجدیدنظر نمایند و بدین منظور برای رسیدگی به مسئله ترکیه در شهر لوزان سوئیس کنفرانسی را تشکیل دادند که بر طبق آن، استقلال ترکیه به رسمیت شناخته شد و حق حاکمیت خارجیان (کاپیتولاسیون) در آن کشور منقضی گردید و آسیای صغیر تا سرحدات ایران و شوروی سابق توأم با ایالات تراس شرقی و ادرنه و قسطنطنیه که نام اسلامبول به خود گرفته بود به ترکیه واگذار گردید. (۲۴ ژوئن ۱۹۲۳) بدین ترتیب در ششم اکتبر ۱۹۲۳ سپاهیان ترک وارد اسلامبول شدند و جمهوری ترکیه در مجلس بزرگ ملی اعلام گردید و مصطفی کمال پاشا را بعنوان اولین رئیس جمهور انتخاب کرد.

* * *

بسمه تبارک و تعالی

سطور مسطور در ذیل با احترام تمام تقدیم شده است. بحضور همایون اعلیحضرت سلطان مراد خان پنجم سلطان عثمانی محض تذکار حق اعلیحضرت معظم و ظلمی که به شخص ایشان وارد آمده است و به جهت خیرخواهی و صلاح اندیشی عثمانیها و اطمینان از وضع آینده ممالک آل عثمان که امروز طرف ظلم واقع شده. [است]

اگر سلطان مرادخان پنجم بر تخت سلطنت عثمانی باقی بود ملت بزرگ دوچار [دچار] صدمات و بدبختیهایی که ما با کمال تأسف به شرح آن می پردازیم نمی شد و طوایف مختلفه [ای] که رعایای دولت عثمانی از آنها تشکیل یافته هرگز مجزا نمی شدند و رشته اتحاد ایشان نمی گسست. نیز این سطور را به حضرت اشرف والا رشاد افندی جانشین محبوس عبدالحمید معروض میدارد.

امیدواریم این شاهزاده بدبخت که در گوشه زندان منتظر آن موقعیست [موقعی است] که علی الظاهر تقدیر برای او معین کرده ازین [از این] مختصر رساله بهره برد و آن اقتضاح و اغتشاشی را که برادر غاصبش باعث شده به نظر و دیده بصیرت ببندد و داند که درین [در این] سرای سپنج هیچ چیز بهتر از امانت و دیانت و راستی و درستی و عدل و انصاف نیست و چیزی که سلاطین باید از درگاه حق جلّ جلاله درخواست نمایند همین خصایل مرضیه مزبوره می باشد و اگر پادشاهی دارای این اوصاف باشد، بداند که لطف الهی شامل حال اوست [او است].

دیباچه

در این اوراق و رساله [ای] که به نظر مطالعه کنندگان میرسد، مراقبت و دقت کامل نموده‌ایم که بدون چشم‌پوشی و ملاحظات ظاهری با کمال انصاف و حقیقت‌گویی حال واقعی و معنوی دولت عثمانی و وهن و فتوری که بواسطه سلطنت سلطان عبدالحمید در آن راه یافته همه را باز نماییم و ظاهر سازیم. اما آنچه در کسوت ایراد و اعتراض علمی و تحقیقات علماست [است] آنرا از قلم انداخته‌ایم. همچنین از اطلاعات فیلسوفی و استاتیسیکی صرف‌نظر کرده‌ایم اگرچه آن به سهولت مؤید ایرادها و بحثهای ما می‌تواند شد.

ابتدا حالت مغشوش مثلون سلطان را شرح داده‌ایم. بعد از آن دو نتیجه مهم پلیتیکی را که او اختیار کرده به وجه اختصار بیان نموده‌ایم و آن دو نتیجه عبارتست [است] از پیروی و تبعیت عثمانی به آلمان و پراکنده شدن قوای اسلام و اضمحلال آن در این مملکت و در سایر ممالک اسلامی.

اشخاصی که خالص از شوایب طرفداری هستند بطور یقین منکر بی‌غرضی و صحت مطالب کتاب ما نخواهند شد و از مطالعه فقرات آتی، فهم و استنباط خواهند نمود که دقت شده و آن موقع در رسیده که دولت عثمانی جای خود را به دیگران دهد، چنانکه گفتگوی تجزیه و تقسیم آن امروز در مجالس پلیتیکی مطرح می‌باشد و آشکار است که دو دولت از خبط و خطای سلطان حالیه بهره‌مند [بهره‌مند] می‌شوند و فایده می‌برند و از وقایعی که بعد از هدم و زوال دولت عثمانی واقع می‌شود مستفیض گشته راه مداخله و تسلط برای خود باز می‌نمایند و آن دو دولت در اروپا و آسیا، «آلمان» است و در افریقا و عربستان «انگلیس».

○ فصل اول

در حالات و صفات سلطان

شک نیست که ملایمت و حسن خلقی که در سلطان عبدالحمید بوده به پسرش سلطان عبدالحمید به میراث رسیده ولی باید دانست این خونیکه در عروق سلطان عبدالحمید دَوْران دارد خون خالص سلطان عبدالحمید نیست، بلکه با خونهای دیگر که چندان شرافت و نجابتی نداشته مخلوط شده، اینست [این است] که سلطان عبدالحمید حالت اضطراب و سوء ظنّی دارد که به تمام قوای درآکه و هوش و شعور او اذیت می‌رساند.

از اشخاص متوسط القامه قد سلطان کوتاه‌تر است و پشتش بشدت خمیده و سنّش زیاده از آنچه هست به نظر می‌آید. لاغر است ولی عضلات و اعصابش قوی می‌باشد. رنگش تیره و سیاه‌چرده است رویه‌مرفته نمونه خوبی از جنس و نژاد مخلوط ارمنی و عرب بدست می‌دهد و این نژاد از خیلی حیثیت‌ها ضد و مخالف است با وضع نژاد اصلی عثمانی که برادرش سلطان مراد پنجم نمونه حقیقی کامل آن است.

و جوه امتیاز نژاد ترک کمال هیئت و ترکیب و قوّت رنگ است و اصلاً مناسبتی با خشکی و بیحالی چهره و صورت ظاهر ضعیف خشن سلطان حالیه ندارد و این صفات و حالات که بر سلطان طاری و عارض شده، از آن خونهای بی‌قوتی است که با خون اصلی او مخلوط و ممزوج گردیده. ضعف عضلات سلطان عبدالحمید، ابتدا به نظر غریب می‌آید. بعلاوه حالت پز مژدگی و نقاهتی به خود می‌بندد که، متملقین، دور و حوالی او وی را بدین تصنع زیاده از حد می‌ستایند و تمجید و تعریف می‌نمایند. همینکه شخص از نزدیک به سلطان نگاه کند، در آن بشره علیل نحیف تحلیل رفته دیگری ببیند که، اهمیت آن زیادتر و واضح‌تر است. این شخص که مادرش مهزول^۱ و

۱. مهزول = (به فتح میم و ضم زاء) شکست خورده، هزیمت یافته، فرهنگ عمید ص ۱۰۰۹.

محزون بوده و ناتوان را دارد و مبتلا به خرابی‌های اندرونی و ناخوشی‌های عصبانیست [است]. چهره‌اش را خطوط زیاد است و در هر خطی علامت حزن و خستگی زیاد ظاهر و اغتشاش و اختلال روحانی که از اجداد وی به میراث به او رسیده، بر این جمله مزید شده است. پیشانی سلطان قدری طویل و راست می‌باشد، ولی تنگ و در نزدیکی ابرو برآمده است. در طرف شقیقه فرو رفته با چین‌های زیاد روی هم رفته پیشانی شخص لجوج خیالی خودخواهی است که قوه و میل به اقدام دارد، اما، اقدام بچه کار، دیگر آن تمیز و معرفت را ندارد. در بیخ بینی او، مابین دو خط برجسته گوشتی فرو رفته و چین‌های آن نشانه بسیاری خیال و رنج تفکر است و آنها که به سلطان نزدیک‌اند، می‌دانند که او آدم پرخیالی می‌باشد و در هر کار جزئی و کلی، مدتی مدید فکر می‌کند و در عالم افتکار^۱ کمال زحمت و دقت و مواظبت را می‌نماید.

انسان را اعصابی است که دارون^۲ [داروین] حکیم قیافه شناس آنها را اعصاب رنج خوانده، در وجود سلطان عبدالحمید، خطوطی که زیر اعصاب رنج واقع شده می‌نماید که: مشارالیه در منتها [منتهای] درجه بی حوصله گی [حوصلگی] با عقل و شعور خود در زدو خورد است. و بعد از آنکه مبلغی مجاهده نمود، باز هم نتیجه مفیدی حاصل نمی‌نماید و معلوم می‌شود، که این کله برای کار عقلانی ساخته نشده و از ضعف فهم مطالب، دقیقه [ای] نمی‌تواند کرد و هرچه این راه را به پیماید بیهوده پیموده است. چشم سلطان سیاه و بی نور و تیره رنگ و درشت و صحیح می‌باشد، ولی اغلب پوشیده است و گاه گاه نور تندی از آن بیرون می‌آید و هیجان روح سریع الخشم او به نظر بعضی از متملقین، علامت سرعت انتقال و استعداد باطنی او می‌باشد. وقتی که سلطان در عالم فکر است و خیالها می‌کند که نه بحال خود او فایده دارد نه بدیگران، هر کس ملتفت نگاه او شود، یا با او صحبت کند، آشکارا می‌بیند که حواس سلطان مغشوش است و بر او معلوم می‌شود که جزئی اتفاقی صاحب اورنگ عثمان خان را مشوش و پریشان می‌نماید و آنچه را بعضی در مردمک دیده سرد خواب آلود او جلا فرض کرده‌اند، جلا نیست، تزلزل و بی حوصله گی [حوصلگی] و نگرانی است، و این

۱. افتکار = تفکر

۲. Darwin Charles Robert (۱۸۰۹-۱۸۸۲ م) طبیعی دان و عالم و ظایف الاعضای انگلیسی، کتاب معروف او بنام «اصل انواع» و تغییر انواع حائز اهمیت است و مکتب داروینسم منتسب به او می‌باشد.

علامات در هر شخص پیدا شود، دلیل اغتشاش مغز اوست و ارباب دانش دانند که چنین آدمی گرفتار سودا و مستعد جنون است. چشم سلطان به شدت در حدقه فرو رفته رنگهای مختلف ظاهر می‌سازد و آن علامت اندوهناکی و حزن است. مژگان‌ها طویل و ضخیم و جُفون^۱ قدری روی چشم‌ها را گرفته و مخصوصاً، پلک زیرین، یک نوع چرک دارد که همه اطبا می‌دانند آن مخصوص مردم ضعیف‌العقل و آنهایی است که استعداد دیوانگی و مالیخولیا دارند. درین [در این] قسمت چهره سلطان خوف و وحشت و سوء ظن و بی‌اعتمادی و کمی حافظه و ادراک و قَلت شعور هویدا و مشهود است. بینی سلطان بزرگ و بینی آن باریک و استخوانی است با حالت انحنا و در طرف منخرین قوی و قدری به جانب چپ مایل و این علامت خوبی نیست. بینی نشانه بی‌اعتدالی است و اغلب در اخلاق انسان مدخلیت کلی دارد. دهن سلطان بزرگ و حالت حیوانی و شهبانی از آن ظاهر و پیدا است که بسیار خوار می‌باشد و در سلک مردمان اکول^۲ است. ریش سلطان انبوه و جوگندمی است. دندانها از یکدیگر جدا و قوی و زرد رنگ و صفراوی [است]. لب زیرین جلو آمده و سطر و شکاف وسط آن زیاد است و بطور زشتی برگشته و همواره با رطوبت و بزاق می‌باشد و این جمله علامت پر خوری و شکم‌پرستی و حرص و میل مفرط به خوردن است. گوش‌های سلطان که طرف بالای لاله آن قدری بلند است. در طرف پشت پهن و چسبیده و در طرف اعلی تقریباً مسطح و این ترکیب هم اختصاصی دارد و مؤید خیالات ما است. رنگ بنا گوش سلطان که شفاف است، نیز علامت خوبی نیست زیرا، که به واسطه کم‌رنگی و زردی کمی خون سلطان و ضعف او را ظاهر می‌سازد و این مطلب از شرحی که در باب بشره مشارالیه داده شد معلوم و آشکار نمی‌شود. جمجمه سلطان دراز و از عقب سر برآمده و نامتناسب و موهای سر سلطان کوتاه و تنک است. بر روی هم که ملاحظه اعضا و بشره و سیمای سلطان را نمایند، می‌بینند حالت ملالت فوق‌العاده و خستگی زیاد بر هیئت سلطان غلبه دارد و پیش از وقت پیر شده و بقدری ضعف بر طبیعت او طاری گشته که جای هرگونه تشویش است. صدای سلطان خشک و تند و سخت می‌باشد و حالت اقتدار به خود بستگی را دارد و خیلی نامطبوع است. بعضی حرکات صاف در آن صدا هست اما، به محض اینکه متغیر شود

۱. جفون، به فتح جیم و سکون فا، پلک‌ها

۲. اکول، به فتح الف و سکون کاف و فتح واو = پر خوار

و خشمی عارض او گردد، سکون و آرامی مصنوعی او تغییر می‌یابد و صدا خشن و تند و حالت شکستگی بهم میرساند و زیاد بلند و اسباب اذیت می‌شود. پیش روی مردم هرگز تبسم نمی‌کند ولی به چهره [ای] که آثار سببیت آن نمودار و علت مزاجش آشکار است به زحمت تمام حالت ملایمت و گشادگی و خوشخویی می‌بندد. با دقت گوش به حرف مردم می‌دهد و چشم‌های کبود مایل به سبزی خود را سخت به صورت مخاطب می‌دوزد، مع ذلک خوب نمی‌تواند خودداری کند. آخر الامر به واسطه تقلبات مذکوره در نظر اشخاص کم علم بی‌دقت و فراست آدمی باصفا و مؤدب و خوش فطرت به قلم می‌رود. در صورتیکه ممکن است همان وقت آتش کینه‌های ناشی از عالم جهل و حیوانی در اندرونش مشتعل باشد و خیال ظلم‌های سخت روح مضطربش را منقلب و در جوش دارد. و مطلب دیگر که علت آن را قیافه‌شناسان می‌دانند اینست که حافظه بصری سلطان بیش از حافظه سمعی اوست.

اینک صفات سلطان باقی مانده که بیان نمائیم و نواقصی که در شرح چهره او مانده تکمیل کنیم و آن از این قرار است:

کوتاه نظری، کم جرأتی، میل به تجمل با وجود خست، میل به ظرافت و قشنگی، اعتقاد به حشمت و جلال، میل به اشتها و طرف تمجید و تحسین شدن، میل مفرط بحکومت و اقتدار و سلطنت، حرص افتخار و لاف و گزاف، اعتقاد به سرنوشت، عقاید باطله، میل به علوم غریبه، از قبیل رمل و جفر و اعداد، تلون مزاج، شکستگی اقبال به مالیخولیا و جنون، خشم ناگهانی، سوء خلق، خستگی و در ماندگی بعد از غضب، شهوت پرستی، طمع، امساک، بخشش بیجا و از روی بی‌اختیاری، هوا و هوسهای بی‌معنی، بی‌نظمی در مهم امور، کسالت شدید و حالات دیگر که همه دلیل است بر اینکه آخر الامر سلطان مخبط و مبتلا به مرض فالج خواهد شد.

عجب این است که آن بی‌سعادت با این همه معایب و نواقص خود را مأمور اصلاح حال مردم می‌داند و هر دفعه اتفاقی او را عقب می‌اندازد. جهد می‌کند که باز سوار کار شود و به طرف مقاصدی که هرگز صورت‌پذیر نخواهد شد شتابد و از اینجاست [است] آن هیجان‌ها و جرأت‌های بی‌قاعده و سستی‌های علاج‌ناپذیر بی‌اندازه که آن وجود ناخوش را در دو حالت متضاده نگاه

می‌دارد. یعنی نمی‌تواند آرام بنشیند. نه از عهده کار بر می‌آید و گاه می‌شود که این هیجان و تشنج که متصل او را معذب دارد یک هفته طول می‌کشد و در این مدت در گوشه‌های تاریک عمارت سلطنتی بی‌نوکر و مونس و همدم تنها بسر می‌برد و چون ازین [از این] حال پر زحمت فارغ می‌شود و بیرون می‌آید باز سخت می‌چسبد بکاری که هر روز برای او تازه است و هرگز تمام شدن ندارد. و به واسطه این خستگی پی در پی و خیالات بی‌معنی هر روز پرده‌های دماغ او ضعیف‌تر و بی‌حال‌تر خواهد شد، تا عاقبت کار به هلاکت کشد و دست اجل گریبان او را گرفته به وادی خاموشان کشاند.

خلع سلطان عبدالعزیز که خود را از این جهت کشت. و قتل حسین عونی پاشا، و عزل سلطان مراد پنجم برادر بزرگتر سلطان عبدالحمید که جنون او به این آسانی قبول شد. و کینه مسلمان از بابت وفاداری نسبت به خلیفه معزول. و خوفها و خیال‌ها که وجود سلطان مراد آن را باعث می‌شود، چنان اثری در عبدالحمید کرده که همه کس را با خود، بد و دشمن می‌داند و گمان می‌کند برای نابود کردن او، اتفاق نموده‌اند و هر کس داخل قصر یلدوز [یلدیز]^۱ شود، اگرچه با ادنی شاگرد و آشپزی کار داشته باشد، از او سؤالات می‌نمایند، فی الحقیقه مثل اینست که او را استنطاق کنند. و اما دیدن خود سلطان و دسترسی به شخص او از محالات است. مگر سفیری ابرام و اصرار کند، یا یکی از بزرگان و محارم به شفاعت پردازد، تا کسی را به حضور خود پذیرد. ده هزار نفر عسکر قصر سلطان و اطراف آن را مستحفظی می‌نمایند و کشیک شخص سلطان را می‌کشند. عمارت یلدوز [یلدیز] پراست از سیاه‌های سودان و عده کثیری از چرکس و کُرد و آلبانی و این جمله حاضرند که به یک اشاره هر کس را که باشد بزنند و برانند. سرای سلطان نصف شهر را به جاسوسی، نصف دیگر، وادار نموده. با وجود این سلطان متصل در خوف و وحشت است. که او را خواهند کُشت و خیال و ترس هلاکت و قتل علی‌الدوام، مغز ناخوش سلطان را در عذاب دارد. بعضی اشخاص هم هستند که ازین [از این] حالت سلطان فایده می‌برند و چون منفعت خود را درین [در

۱. قصر یلدیز، یلدوز: در زبان ترکی به معنی «ستاره» است، اما قصر یلدیز توسط سلطان عبدالعزیز برای یکی از سوگلی‌های او بنام «یلدیز» ساخته شد و همچنین جایی برای ملاقات و پذیرایی از نمایندگان سیاسی سایر کشورها بود و نیز اطلاقهایی برای شکنجه در این قصر وجود داشت. (نول باربر، فرمانروایان شاخ زرین، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر گفتار، تهران ۱۳۷۰، صص ۱۶۱ و ۱۹۲)

این [اضطراب و تزلزل او می بینند، خیالش را هر روز قوت می دهند و حرف ها به او می زنند، که بیشتر بترسد. و به او چنین وانمود می کنند، که تخت و تاج، بلکه جانش عرضه خطر است. و نگهبانی و حراست آنها او را محفوظ دارد. به این وسیله، وجود خود را واجب و محتاج الیه می نمایند و تا هر جا و هر قدر که باشد بر قیمت خدمات، نکرده خویش می یفزایند. و اگر یکروز فی الجمله توجه سلطان را به خود کمتر دیدند، افسانه ها جعل کرده چیزها بهم می بافند، تا او را درست متوجه یا مطیع خود نمایند. مثلاً، می گویند: جمعی برای کشتن و مسموم کردن شما، متفق و مصمم شده بودند و اگر مراقبت گماشتگان و جاسوس های ما نبود خبردار نمی شدند و ما را خبردار نمی کردند و جلو غایله هایله را نمی گرفتیم کار به جای بدی می کشید و خاک عالم بر سر ما، ریخته و بیخته می شد. سلطان ازین [از این] دروغ بی سروته، از زمین تا آسمان ممنون می شود. در صورتیکه مبلغی هم بر ترس و تزلزل او می افزاید.

عبدالحمید از وقتیکه بر تخت جلوس کرده، تاکنون از قصر خود بیرون نیامده، مگر روزهای جمعه که ناچار باید به مسجد برود و اوقاتیکه، بعضی انجمن های مذهبی از قبیل احتفالات عید اضحی و فطر منعقد می شود. و حضور خلیفه در آن از واجبات است. و هر وقت از قصر یلدوز [یلدیز] بیرون می آید، دو صف سرباز، تا در مسجدی که آنجا باید به نماز برود، در دو طرف راه سلطان می ایستند و صف می کشند. ولی قبل از وقت تجسس و تفتیش کاملی از حال و خیال صاحب منصبان آن سربازها به عمل می آید. و معلوم می نمایند که، آنها دارای چه قسم عقاید هستند و با چه قبیل اشخاص خلطه و آمیزش دارند و چگونه زندگی می کنند. نیز آن کوچه ها که به شوارع محل عبور سلطان باز می شود، همه را در آن وقت مسدود می نمایند. یعنی سوارهای مسلح، سرکوچه ها می گذارند که آنها را راه آمد و شد را بر مردم ببندند. با این همه پیش بینی ها، باز آن اطمینانی که باید حاصل نمی شود. لهذا اغلب خبر می دهند که سلطان از فلان راه، به فلان مسجد می رود. همین که مردم در آن راه منتظر موکب سلطان شدند؛ او از راه دیگر و به مسجد دیگر می رود. ولی حق اینست [این است] که سلطان، در کوچه ها محفوظ تر است تا در سرای سلطنتی خود. راست است که بسیاری از سلاطین آل عثمان کشته شده، لکن تمام آنها در سرای خود و به دست اهل سرای خود مقتول گردیده، مگر یک نفر ایلدرم بایزید که در آلبانی درویشی با خنجر قصد جان او کرد. پس

باید دانست، هیچیک از سلاطین عثمانی در اردوها و میان جمعیت و مردم کشته نشده‌اند. و سلطان محمودخان بزرگ هم که با تمام ملت می‌جنگید و مردم را بدار میزد و در دریا غرق می‌کرد و توپ به رعایا می‌بست، که بعضی تغییرات به زور و قوت قاهره، در کار ملک دهد و عوام که فواید آن تغییرات را نمی‌دانستند، هر وقت از کوچه‌های اسلامبول می‌گذشت، او را لعن و نفرین می‌کردند. هرگز واهمه نداشت، که او را در شوارع و معابر بکشند. اما، عبدالحمید پُربی حق نیست که به این شدت می‌ترسد. زیرا که می‌داند، او حقاً بر رعایا خلیفه نشده و مادامی که مراد پنجم زنده است، او در خلافت نایب و وکیل برادر خود می‌باشد؛ بلکه غاصب حق اوست. آن بیچاره را به بهانه علت مزاج و ناخوشی از سلطنت محروم ساخته، عبدالحمید، موقتاً از جانب او وکالت می‌کند. اما خلافت از آن سلطان مراد است. که در چراغان محبوس می‌باشد و همه کس می‌داند که قانون شرع مقدس سخت است و ممکن نیست در اسلام دو خلیفه باشد.

عبدالحمید خیال می‌کند، دو طایفه حامی او می‌باشند؛ یکی متعصبین از عوام که از عالم تمدن و تربیت روگردانند. دیگر لشکریان، و این دو فرقه او را از شر سفته‌ها یعنی طلاب و از دسایس رعایا محفوظ میدارند و گمانش، اینکه با وحشی‌های تربیت‌ناپذیر، اسلام اعتنایی به خیالات آزادی طلب دست‌پروردگان، مدحت‌پاشا نیست؛ و هیچ اندیشه [ای] از شورش قشون نمی‌نماید. لکن چنانکه او می‌پندارد نیست. قشون عثمانی اصلاً از سلطان دلخوشی ندارند. مگر قراولان خاصه او که مواجب خود را به قاعده می‌گیرند و جیره و لباس آنها را به خوبی می‌دهند و اگر اطمینانی باشد، به همین قراولان است. باقی افواج که از گرسنگی و بی‌چیزی می‌میرند و با لباسهای پاره پاره به سر می‌برند و از سر تا پا شکایت‌اند؛ چگونه طرف اطمینان خواهند بود. و حال آنکه یک شاهی مواجب ندارند. یعنی کسی به آنها نمی‌دهد؛ اسم دارد ولی رسم ندارد.

قصر یلدوز [یلدیز] به منزله اداره پلیسی است که هر روز از هر گوشه مملکت هزاران راپورت به آنجا می‌فرستند و این وضع جاسوسی جدید، از وضع انگیزیسیون^۱ رُم، یعنی تفتیش در عقاید مذهبی که با کمال سختی در آنجا و در اسپانیا معمول بود می‌گذرانند. سعایت و نَمّامی در

۱. انگیزیسیون رُم Inquisition، نام محکمه مذهبی که در رم و اروپا برای تفتیش عقاید مردم و تعقیب متخلفان از مقررات مذهبی تأسیس شد.

دولت عثمانی یکی از مشاغل خطیره شده بلکه مذهب تازه‌ایست [ای است] که امام و پیشوا دارد. نه همین سلطان را پلیس مخصوص یا جاسوس هست و از آنها راپرت دریافت می‌کند، اولیای دولت هم اقتدا به سلطان کرده و هر یک خُفیه‌نویس دارند و تمام خدام عمارت سلطنتی به طیب خاطر این کار [را] می‌کنند و به این جهت همه مواظب حال یکدیگر می‌باشند و خیانت‌ها به هم می‌نمایند و تهمت‌ها می‌زنند؛ در این جاسوسی‌ها به قدری احمق و نادانند که هر کس هر دروغ و خبری جعل کند و برای آنها بگوید، اگرچه از مقوله محالات باشد، فوراً و بی تأمل باور می‌کنند. اما باید دانست که از همین خرافات و اکاذیب منتفع می‌شوند. چه هر تهمت و افترا بی در حکم کشف فتنه و فساد است؛ و هر کس را که به اسم مفسد و مفتن گیر دهند، فوراً، اجر و منفعت قابلی به آنها عاید و عطا می‌شود.

حرم‌خانه سلطان

باب عالی

عبدالحمید میل مفرطی به زن دارد؛ و این صفت از آبا و اجداد به ارث به او رسیده [است]. بنابراین امروز حرم سلطان، مثل بدترین اوقات سلطنت آل عثمان در مُنتها درجه اقتدار و اختیار است، و سرای سلطانی نقطه‌ایست [ای است] که طرف توجه و نظریک ملت می‌باشد و چشم‌ها همه به این نقطه است. تمام وزرای بزرگ عبدالحمید در نوبه خود با خواجه‌ها و خادمان حرم دست و پنجه نرم کرده و کلاً مغلوب شده‌اند. همیشه فیما بین عمارت و حرم‌خانه سلطنتی و باب عالی خلاف و نزاع و کشمکش در کار بوده است. و با آنکه در مشرق زمین رسم است. هر قدر می‌توانند، کارها را طول می‌دهند. جانبین، یعنی اهالی حرم‌خانه و اجزای باب عالی در قطع و فصل و گذراندن کارها بر هم سبقت می‌گرفته که دست طرف مقابل را کوتاه کنند. و فی الحقیقه از آن وقت که سلطان سلیمان بزرگ در گذشته، این جدال و کشتی‌گیری شروع نموده [شده] و تا امروز در کار است. و نمی‌گذارد، کارهای دولت پیشرفت کند و موضوع نزاع اینست [این است] که معلوم شود، آیا حکم با وزیر اعظم و شخص قابل کافی باید باشد، یا اهالی حرم‌خانه و اندرون که عادةً [عادتا] لیاقت و شعور

حکمرانی ندارند. حاکم و مالک از مُمه اموراند و با خیالات فاسده مغرضانه خود کارها را می‌پردازند و اگر در سایر از مننه گاهی، باب عالی پیش برده یا اقلًا پُر، پس نیفتاده در زمان سلطان عبدالحمید، هیچ شک نیست که زمام مهام سلطنت بدست اهل حرم است.

کامل پاشا^۱، در مدت شش سال وزارت خود کمال سعی را نمود، که باز باب عالی را بر سر کار و قدرت آرد [آورد]. اما با وجود قابلیت و مهارتی که داشت و با حمایت اتحاد ثلثه^۲ کاری از او [از او] ساخته نشد و جوادپاشا^۳ که به جای او منصوب گردید؛ بیشتر اسباب تبعیت باب عالی را به حرم خانه فراهم آورد و از روز سیم ماه سپتامبر سنه ۱۸۹۱ باب عالی اداره [ای] شد که کارش منحصر به امضا و ثبت و ضبط اوامر و مقاصد زن‌های قصر یلدوز [یلدیز] و تملق به آنهاست [آنهاست]. بعضی عزل کامل پاشا و نصب جوادپاشا را حمل به تغییر پلتیک خارجی کرده‌اند و روزنامه‌های فرانسه، که عموماً از امور شرق اطلاع درستی ندارند؛ از روی ساده‌لوحی از دولت عثمانی و سلطان آن تعریف و تمجید نمودند؛ که از آلمان گسسته و به اتحاد فرانسه و روس پیوسته [است]؛ و حال آنکه، هیچ این خبرها در کار نبود. عزل کامل پاشای صدراعظم جهت خارجی نداشت؛ بلکه به علت داخلی معزول شد. و آن علت اینکه، مشارالیه تدبیری اندیشیده می‌خواست دست اهل حرم و عملة خلوت سلطان را کوتاه کند؛ قبل از آنکه کار خود را صورت دهد، پی به خیالش بردند و او و همدستش، شیخ الاسلام معزول شدند؛ و عزل این دو سبب معزولی رئیس دارالشوری و وزیر داخله و وزیر فوائد عامه و وزیر علوم نیز گردید. اما جهت انتخاب جوادپاشا نیز، پلتیک پیوستن عثمانی به اتحاد فرانسه و روس نیست؛ بلکه به واسطه اینست [این است] که نتیجه

۱. کامل پاشا، محمود: (۱۹۱۳-۱۸۳۲) وی در قبرس متولد شد و سپس در بخش خدمات مُلکیه مصر و دستگاه دیوانی ولایتی عثمانی فعالیت داشت. او زمانیکه حکومت لبنان را داشت بعلت خنثی کردن تحریکات انگلستان در آنجا مورد توجه سلطان واقع شد و سپس خدمت در مقامهای مختلف حکومتی در سال ۱۳۰۳ ه. ق / ۱۸۸۵ م به مقام وزیراعظمی منصوب شد، او در دوره نخست شش سال وزیر اعظمی (۱۸۹۱-۱۸۸۵) وضع مالی عثمانی را تثبیت کرد. شرکتهای خارجی را به احداث و توسعه راه آهن و صنایع تشویق نمود. سرانجام چون از دخالت سلطان در امور مملکتی مانع میشد در سال ۱۸۹۵ از وزیر اعظمی برکنار و به از میر تبعید شد و در مقام حکمرانی ده سال در آنجا ماند و در دوره ترکهای جوان دو دوره وزیر اعظم شد.

۲. اتحاد ثلثه: منظور اتحاد آلمان و اتریش و ایتالیا است.

۳. جوادپاشا: (دوره صدراعظمی از ۴ سپتامبر ۱۸۹۱ تا ۸ ژوئن ۱۸۹۵)

اعمال این وزیر اعظم تبعیت کلی باب عالی به حرم سرای سلطان شده است.

جوادپاشا هر روز صبح به قصر و عمارت یلدوز [یلدیز] می رود و آنجا سلطان اوامر و احکام خود را به توسط یک نفر پیشخدمت، یا منشی به او القا می کند و اظهار می دارد؛ و صدراعظم مشارالیه، مقاصد سلطان را مجرا [مجری] می نماید؛ و مطلقاً از خود، دخل و تصرف ولا و نعمی ندارد. اینست [این است] که جوادپاشا طرف توجه و التفات سلطان شده و به این سرعت ترقی کرده [است]؛ که در ظرف مدتی کمتر از بیست سال از رتبه نایی به منصب و شأن سپهسالاری و وزارت عظمی رسیده [است]. به عبارة [عبارت] اختری هیچ خلاف میل نزدیکان و محارم حرم سلطان را نمی نماید. تابع و مطیع یکدل و یک جهت آنهاست [آن ها است]؛ و به همین جهت است که با وجود صفات حسنه و داشتن شغلی به این بزرگی، بیکاره و بی قدرت قلم رفته و مردم غافل اند [غافلند]، که او فی الحقیقه برای خود تدبیری به کار برده، رائی نمی دهد و مداخله در کاری نمی کند. هرچه را سلطان می گوید. مجرا [مجری] می دارد و بس. و این اطاعت و انقیاد خود را وسیله قرار داده که اگر وقتی سلطان به موجب اتفاقی مجبور شود او را از وزارت عظمی معزول کند، از توجه و التفات خود وی را محروم نسازد.

نفرت سلطان از فرنگی ها

یکی دیگر از صفات خاصه سلطان، که کمتر ذکر شده تنفر زیاد اوست [او است] از فرنگ و فرنگی، با وجود اینکه قصر و عمارت سلطنتی پُر است از مهتر و کالسکه چنی و باغبان و مقلد ایتالیایی و فرانسوی و آلمانی. علاوه بر اینکه در ادارات بحریه و نظامی و فواید عامه و امور خارجه صاحب منصبهای مغرب زمینی به اسم «پاشا» و «بیک» مشغول خدمت می باشند. و با وجود این، بی مهری یا کینه [ای] که سلطان از فرنگی ها در دل دارد، اگر آنها در دولت عثمانی به خدمت قبول شده اند از اینست [این است] که عثمانی ها، خود ملتفت شده اند در میان آنها کسی یافت نمی شود که مشاغل معموله این عصر و زمان را به درستی و خوبی بپردازد و از عهده برآید؛ و ناچار محتاج به وجود فرنگی ها می باشند، تا بتوانند به دستیاری آنها تقلیدی از تمدن جدید درآورند و بیش و کم با

دول متمدنه هم‌رنگ شوند. بی میلی و کینه سلطان نسبت به عیسویان متمدن، امری نیست که پوشیده و پنهان باشد و همه کس آن را می‌داند. مگر روزنامه‌نگارهایی که از دولت عثمانی موجب دارند؛ یا آنها که صاحب هوش و فطانت درستی نیستند که بتوانند، به‌کُنه کار مشرق زمین برخوردند؛ و آنها که به اسلامبول نرفته و در آن پای‌تخت نبوده نیز یقین است که نمی‌دانند، فرنگی‌ها در آنجا چقدر خوار و خفیف‌اند. سلطان چون مجبور است با سفرایی که از پذیرایی آنها چاره ندارد به خوبی برآید؛ و مثل سابق نمی‌تواند آنها را در برج منزل دهد، تلافی را از راه دیگر درمی‌آورد؛ یعنی در وقتی که با ندما و مصاحبین خود می‌خواهد به تفریح و دفع کسالت پردازد، و مقلدها باید به زحمت او را خوشحال و تردماغ سازند؛ تقلید یکی از سفرای فرنگ را در می‌آورند [در می‌آورند]، فی الحقیقه سفیر محترمی را هجو و استهزا می‌کنند.

وقتی که روزنامه‌های رسمی می‌نویسند، سلطان سفیر فلان دولت را به شام دعوت کرده پلتیک‌دان‌ها و آنها که در امور مشرق مداخله و نظری دارند، بنای حدس‌زدن را می‌گذارند و رمل‌ها می‌کشند و توجیه‌ها می‌نمایند که، راه درستی از روی علم برای این التفات بزرگ به دست آرند. در واقع به مقتضای میل تأویلات خوب برای این ضیافت عالی فکر می‌کنند؛ و آن را علامت تغییر بزرگ به قاعده [ای] قرار دهند. بی‌خبر که هیچ این خیالات در کار نیست؛ چون تقلیدهای پیش‌کهنه شده و دیگر به سلطان، مزه و لذتی نمی‌دهد. خواسته است اسباب مسخرگی تازه فراهم آرد. و اگر بر عده مدعوین افزوده، محض تکمیل عمل مقلدهاست [است]، که بیشتر چیز به بیند و بهتر و کاملتر تقلید درآورند. و صاحب تخت و تاج عثمان‌خان را به وجه اکمل خوشوقت سازند. و ساعتی چند از زحمت سودا و مالی‌خولیا آسوده‌اش نمایند. برشو و بریلا ساواژن^۱ حرفی زده که حکم مثل را بهم‌رسانیده و مشهور شده و آن حرف این است که: همیشه کارهای پلتیکی را مهمانی می‌گذارند؛ این مثل مثل کلمات حکمای بزرگ متین و در صحت مانند قضایای هندسه می‌باشد. زیرا که شکم از تمام اعضای انسان حق‌شناس‌تر است؛ و زودتر و بهتر ممنون می‌شود. اما در قصر یلدوز [یلدیز]

۱. بریلا ساواژن: آنتلم بریلا - ساوارن Brilat - savarin (۱۷۵۵-۱۸۲۶)، نویسنده و سیاستمدار فرانسوی (ویل دورانت، تاریخ تمدن، عصر ناپلئون ترجمه اسماعیل دولشاهی - علی‌اصغر بهرام‌بیگی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۳۴۵).

کاری می‌کنند که شکم هم امتنانی حاصل نمی‌نماید. گویا مطبخ سلطان صرفه و صلاح خود را ممنون کردن مهمانان ندیده، بلکه میل رنجاندن آنها را دارد. زیرا که هر وقت سفیری را دعوت می‌کنند، غالب آنست [آن است] که طرف بی‌احترامی واقع می‌شود و سخت مزورانه به او بی‌ادبی می‌کنند و هیچ عاقلی نیست که چنین رفتار ناهنجاری را جایز داند. مثلاً مهمانان را هرگز سر سفره خود سلطان نمی‌برد، مگر خیلی نادر و در موقعی که اختصاص مخصوصی داشته باشد. سلطان اکثر اوقات در اطافی نزدیک به اطاق مهمانخانه تنها غذا می‌خورد و سفرا با پیشخدمت‌ها و منشی‌ها و سایر عمال باب عالی صرف شام یا نهار می‌نمایند. مثل اینکه صاحب خانه مهمان‌های خود را بفرستد در شربت‌خانه با ناظر و سایر ملازمان غذا بخورند؛ و سفرا به ملاحظات و اقتضای وقت، هیچ این بی‌احترامی را به روی خود نمی‌آورند و به سکوت می‌گذرانند؛ و فیلسوفی بخرج داده می‌گویند رسم دربار دولت عثمانی اینست [این است]، و در صورتی که سلطان در مهمانی‌ها با وزرای خود حتی با صدراعظم همین طور رفتار می‌کنند؛ چه جای گله است. اما یک تفاوت در میانه هست که می‌توان گفت سلطان ملاحظه وزرای خود را بیشتر از سفرای خارجه می‌نماید. و آن اینست [این است] که گاهگاه محض اظهار الثفات به وزراء از سر میز خود که دست احدی به آن نمی‌رسد؛ بعضی غذاها و مخصوصاً شیرینی‌ها برای وزرا می‌فرستد و اهل خبر می‌دانند که مشرق زمینی‌ها همانقدر که به خون میل دارند به شکر هم مایل‌اند [مایلند]. از همه اینها گذشته در صورتیکه این اواخر دوک دَمبورگ [ادمبورگ] که به دیدن سلطان آمده بود در مهمانی، همین وضع رفتار را قبول کرد و سلطان به بهانه ناخوشی با او همسفره نشد. در صورتیکه همه کس می‌دانست، خلیفه صحیح و سالم است و اصلاً تکسر مزاجی ندارد. و از پیش این عذر غیرموجه را برای بی‌احترامی به شاهزاده محترم انگلیس تراشیده و دیگر سفرا چه حق شکایت دارند.

حکایت مسیو دریسه

مسیو دریسه در عثمانی، خوش بخت اتفاق افتاده [است]، در صورتیکه، احدی نباید مترقب باشد که یکنفر فرنگی درین [در این] مملکت به حالت خوش زندگی و زیست می‌نماید. و این فقره،

ثابت می‌کند که سلطان عبدالحمید، اگرچه دور از عالم صداقت و عفت است؛ گاهی هم از روی هوا و هوس سپاسدار می‌باشد، و وفائی زنانه دارد، و اگر بهتر به تحقیق حال او پردازیم می‌توانیم گفت: این شخص اگر این ترس و واهمه از روی جهل و جنون را نداشت. و تمام عمر بسته به این بند و زنجیر نبود، با همان عقل و هوش متوسط خود به نحوی می‌توانست بار دولت عثمانی را بار کند و به وضعی سلطنت نماید، که اگر با نمایش و افتخار نباشد، ضرری هم بر آن مترتب نشود. و یک بدبختی دیگر آنکه، تمام دوستان و محارم این سلطان ضعیف‌الرأی و اغلب وزرای او هیچ خیالی نداشته، جز اینکه، به او تملق نمایند و خوش آمد او را بگویند و او چون، خود فهم و فراست و عقل راسخی ندارد، فریب چاپلوسی آن‌ها را به خورد و بر سستی و فتور خویش بیفزاید. و دنبال معایب و نواقص خود را رها نکند، و دایره خُبث نفس و بد فطرتی را توسعه دهد، و آلت و اسباب کار آن بداندیشان گردد. بلی از میان آن همه ملازمان و احبّاء، دو نفر به سلطان راست گفتند، و نصایح مشفقانه کردند، و راه تزویر و خیانت نرفتند، و معایب و مفاصد امور را نپوشیدند. و آن دو نفر بهرام آغای خواجه^۱ و احمد و فیک پاشا^۲ بودند. باقی همه غدار و مدبّر و خائن و مزور بودند. خلاصه اطاعت مطلقه بعضی و بی‌غیرتی و بدذاتی بعضی دیگر، سلطان را یکباره ضایع کرد و آنچه هم از خوبی و مردمی در آن روح ضعیف بود، به واسطه معاشرت و همدمی دائمی با این اشخاص از میان رفت و مستحیل به بدی و بدکاری گشت.

اما حکایت مسیو دریسه شنیدنی و قابل ذکر است. در سنه ۱۸۶۷ که سلطان عبدالعزیز، با بعضی از شاهزادگان خانواده سلطنت به فرانسه آمد، مسیو دریسه، که آن وقت کاپیتن قابلی بود، به عنوان صاحب منصب فرمانده، به خدمت عبدالحمید پیوست و قتی که، این شاهزاده به تخت

۱. بهرام آغای خواجه: غلام وزیر سابق تجارت که به خواجه سرانی دربار گمارده شد. تاریخ عثمانی، استانفورد، جی. شاو، ترجمه محمود رمضان‌زاده، انتشارات آستان قدس ۱۳۷۰، ص ۳۰۰.

۲. احمد و فیک پاشا: وی از شخصیت‌های برجسته گسترش نظام‌های قضایی و آموزش و پرورش عرفی و غیردینی بود. از ۱۲۹۴-۱۲۹۵ هـ. ق. / ۱۸۷۷-۱۸۷۸ م) رئیس مجلس، و در ۱۸۷۸ م مقام وزارت اعظم و سپس از ۱۸۸۲ تا ۱۸۷۸ حکمران بورس بود او در دوران بازنستگی به تألیف و ترجمه پرداخت و تألیف نخستین فرهنگ علمی ترکی عثمانی، تاریخ امپراطوری عثمانی برای مدارس و ترجمه کمدی‌های مولیر و آثار کلاسیک ترکی از کارهای اوست. استانفورد جی. شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان‌زاده، انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۰ ص ۳۷۶.

سلطنت جلوس کرد، مسیو دریسه را به خاطر آورد و به اسلامبول طلبید و در یکی از عمارات قصر یلدوز [یلدیز] منزل داد و از دولت فرانسه خواهش کرد اسم مشارالیه را از دفتر لشکری خارج کنند و او را سفیر دولت فرانسه مقیم پای تخت عثمانی نمایند. پس از آن وی را به بلندترین مناصب نظامی رسانید و التفات های بزرگ در حق او کرد و مسیو دریسه صاحب مال و تمول شد، و برای اینکه پاس نیکی های دولت خود را داشته باشد و حقوق او را منظور دارد؛ هیچوقت داخل دسایس امور خارجه یا داخله عثمانی نشد. خود را از جمله محارمی قرار داد که، در هیچ کار دخالت نمی نمایند؛ و از خود رأی و میلی ندارند. و فقط به تماشای وضع می پردازند. و اگر مسیو دریسه غیر ازین [از این] کرده بود هرگز نمی توانست مدتی مدید با هوا و هوس های سلطان به سر برد و بسازد.

عبدالحمید ناخوشی و مرض عصبانی سختی دارد. که از آبا و اجدادش به ارث به او رسیده و بعد از آنکه، این ناخوشی بروز کرد و ساکت شد، انقلاب کاملی در حالت او پیدا می شود و لمحۀ [ای] چند او را بی حال و بی هوش می نماید. بلکه بعضی می گویند گاه گاه اختلال دماغی عارض او می گردد.

در سنه ۱۸۸۲ هنگام شورش دروغی قراولان چرکس، عبدالحمید را طوری خوف و هراس گرفت، که جبن و وحشتی به اعلی درجه ازو [از او] دیده شد. و روز جمعه که می گفتند، قراولان مذکور درین [در این] روز به طغیان می پردازند؛ به مسجد نرفت. برعکس در سال ۱۸۸۸ که فوج سیاهان و فوج آلبانی با هم نزاع کردند، جلادتی از شخص سلطان به ظهور رسید که از هیچیک از نزدیکان و اشخاص دور و حوالی او دیده نشد؛ و این هر دو نیست، مگر از ناخوشی اعصاب و اغتشاش و اختلال عقل و حاصل کلام، آنکه این پادشاه را خیالی متزلزل و متردد می باشد و مغزش ضعیف است و هرچه فکر کند حاصل و نتیجه [نتیجه ای] ندارد. و در مقاصد خود ثبات قدمی نمی ورزد و گاهی اگر در کاری ازو [از او] اصراری دیده اند، از روی دیوانگی بوده است. متعلقین او می گویند از روی حقیقت و واقع خیر خواه مملکت است. در صورتیکه این حرف راست باشد؛ جهل و بی قابلیت او نمی گذارد، ثمری بر این خیر خواهی او مترتب شود و هر خیالی که برای اصلاح کارها کند، ضعف عقل او آن را خراب می نماید. و از جهت تلون مزاج نتیجه به عکس می دهد و دولت

عثمانی امروز به اختیار اعصاب این سلطان است. گاهی از این طرف میرود، و گاهی از آن طرف، روزی پیش می‌رود و روز دیگر پس می‌افتد. و آخر الامر با این حال سلطان هر چه در اصلاح کار و رفع اغتشاش و رفع بی‌نظمی سعی کند؛ زحمت او به هدر می‌رود و کوشش او بیهوده و بی‌فایده می‌شود. معروف است که سلطان عبدالحمید خیلی کار می‌کند، و الحق میل به کار هم دارد. اما هر چه می‌کند، بی‌معنی است. به جای اینکه مسائل را از حالت غش و اغتشاش بیرون آرد، بدتر آن‌ها را در هم و بر هم می‌نماید به حدی که خود او هم در آن‌ها در می‌ماند. ادعای او اینست [این است] که خود به نفس همه چیز را می‌بیند و از همه جا خبر دارد. لکن چنین نیست، زیرا که او به شخصه از عمارت بیرون نمی‌رود پس در اطلاع و آگاهی از حقایق امور محتاج به واسطه و غیر می‌شود. و مستشارها برای خود پیدا می‌کند و از سوء اتفاق یا اعوجاج سلیقه در انتخاب آن‌ها یک از یک متقلب‌تراند. پس راه تحقیق و کشف مطالب سد می‌شود. راست است که در اطاق دفترخانه سلطان به قدری نوشتجات جمع می‌شود، که شخص وحشت می‌نماید. اما یکی از آن کاغذها نیست که به دردی بر به خورد و اسباب فهمیدن یک مطلب جزئی گردد.

سلطان خود را پلیتیک‌دان بزرگی فرض می‌کند. و حکمران بی‌مانندی می‌داند. زیرا که همیشه وقت خود را جداً به مصرف کارهای جزئی و ناقابل می‌رساند. و این جور کار هرگز تمام شدن ندارد. و ناچار اهمال و غفلت نیز با آن همراه است. درین [در این] صورت هر روز از روز پیش ضعیف‌تر و خسته‌تر است. و از قدرت و اقتدار سلطنتی او کاسته می‌شود.

حالات سلاطین عثمانی و عبدالحمید

از ابتدای سلطنت سلاطین آل عثمان، تا زمان سلطان سلیم ثانی، شاهزاده‌های عثمانی در میان اردوهای خود مست و مخمور تربیت می‌شدند، و از جوانی چون در کار و امور نظامی و لشکرکشی بودند. به حکومت و فرماندهی به نحوی عادت می‌کردند، و از آنجا که ملت عثمانی جنگجو می‌باشد، و دولت آل عثمان را، زور شمشیر برقرار کرده و پایداری آن را نیز منوط به زدو خورد و فتح و ظفر می‌دانستند. ناچار پادشاهان رعایای خود را به کار جنگ و جدل وادار و

تشویق می نمودند. و نمی گذاشتند صدا و همهمة اسلحه از میان امور زندگانی خارج شود. تا اظهار قدرت و توانائی بر سر جای خود بماند. لکن فساد طبیعت بیزانس، آن فاتحین ساده لوح را از راه بدر برده، مسلک اصلی خود و راه اردو و طریقه لشکری بودن را فراموش کردند و از دست دادند. و طلب راحت و آسایش و عشرت های حرم خانه، بر خستگی ها و خطرهای جنگ ترجیح یافت. و از ترس اینکه یاغیان به سایر شاهزادگان خانواده سلطنت آل عثمان پیوندند و آن ها را آلت کار و حصول مقاصد خود قرار دهند، تمام را حبس کردند. و این محبوسی نسبت به قانون برادرکشی که سلطان محمدثانی وضع نموده برای شاهزاده عثمانی خیلی خوب بود. چه بعد از سلطان مزبور اغلب سلاطین عثمانی همین که به تخت سلطنت جلوس می کردند، تمام برادرها و برادرزاده ها و بنی اعمام خود را می کشتند. و هم اکنون، ولیعهدهای آن دولت، حالت بسیار بدی دارند. یعنی محبوس اند تا وقتی که نوبت سلطنت به آن رسد. یا اتفاق خوشی ایشان را به تاج و تخت عثمان رساند، و حاصل کلام اینکه، ولیعهدهای عثمانی از محبس به سریر پادشاهی می آیند و معلومست [معلوم است]، که شاهزاده [ای] چون هرچه عمر کرده در حبس بوده و از همه جای عالم بی خبر، چه می داند و چه می تواند. این چنین ساده لوحی از محنت زندان فارغ شده و گرفتار حيله و تزویر مشتی مزور متقلب گشته از تمام امور زندگانی این عالم عاری، با چشم و گوش بسته در مملکتی وسیع حکمرانی می کند. پیدا است [پیدا است] که نتیجه چه خواهد شد. سلطان متولد می شود و زندگی می کند و سلطنت و حکومت می نماید و می میرد، بدون اینکه از در عمارت پای خود را بیرون گذاشته باشد. مگر برای ادای تکلیف مذهبی که باید آن را در پیش نظر مردم به جای آرد. و آن شرط رتبه خلافت اوست [او است]. اولین وظیفه سلطنت سلطان اینست [این است] که در خارج کلیه احکام قرآن را مجرا [مجری] دارد. چه آن کسی که مدعی جانشینی پیغمبر است، باید طوری کند که نتواند به او تهمت بی دینی زنند و بگویند در او امر و نواهی شرع مطاع لاقید و سست اعتقاد می باشد. و الا کار مشکل می شود. بعضی از سلطان های عابد و زاهد یا متعبد مترهد، این کار را خیلی سخت گرفته تا آنجا که عرصه را بر شخص خود هم تنگ کرده، و گفته اند سلطان باید به کد یمین و عرق جبین معاش خود را تحصیل کند. بنابراین سلاطین برای خود کارها فکر و معین کرده اند که

هیچ حاصلی نداشته؛ مگر باز ماندن از کارهای مملکت و سلطنت.

مثلاً سلطان محمد دوم، خود به شخصه در باغی که داشت زراعت می نمود و محصول آن را به بازار می فرستاد تا بفروشد و به مصرف گذران خویش رساند. غیر از زراعت در کارهای دیگر هم مهارت داشت. چنانکه می توانست کشورستانی کند. اسامبول را به حمله تصرف نماید، و قواعد عثمانی را به شکل قوانین منظمه در آورد. سلطان سلیم ثانی در اثنای مستی و عوالم مخموری ماه و ستاره های کوچک می ساخت و آن ها را به البسه حاج و زوآر می چسبانند.

سلطان سلیمان ثانی در کفش دوزی شهرتی بهمرسانید. سلطان محمد ثالث تیر درست می کرد و آن ها را تیز می نمود. سلطان ابراهیم اول گوش پاک کن می فروخت. سلطان محمد رابع برای خدام و ملازمان خود گوشت حیوانات بزی و ماهی تهیه می دید.

سلطان محمود ثانی در بند این کارها و افتخارهای بچه گانه نبود، و وقت خویش را تلف نمی نمود؛ و به مشاغل و اعمال مفیده می پرداخت. و علف های بدی را که در مملکت عثمانی زیاد شده و نزدیک بود آنها سبب اضمحلال او شود می بُرید؛ و از میان برمی داشت. دو پسر آن سلطان خیر خواه نیز به اعمال بدی نپرداختند؛ و فقط سایرین را به کار واداشتند و کار سایرین هم منحصر به این بود که متصل می ساختند و خراب می نمودند.

عبدالحمید دوباره آن زهد و قدس زمان پیش را تجدید نمود. یعنی از همان وقت که شاهزاده [ای] بیکاره بود و خیال سلطنت به مخیله او نمی گذشت به خیال شغل و کار و عمل یدی افتاد. امیر المؤمنین، حالا حرفه معینی دارد و آن نجاری است؛ و از قرار مذکور در پاریس به این کار و پیشه راغب و مایل گردیده [است]. می گویند، سفر، سلاطین را پخته می کند. آنچه به رأی العین دیده می شود، این فقره در وجود سلطان عبدالحمید، اصلاً و مطلقاً اثری نکرده [است].

در آن وقت که به سلطنت نرسیده و بیکار بود؛ نجاری را اختیار نمود تا به وسیله این حرفه آسمان هفتم و بهشت را مسخر کند. بعد از آنکه به سلطنت نایل آمد، در اول وهله که عساکر او از سالدات روس شکست خورد خود را به لقب غازی ملقب ساخت. بعد چنین به نظرش آمد که این لقب برای تسخیر بهشت کافی نیست باز رفت بر سر نجاری و در قصر یدلوز [یلدیز] برای این

حرفه کارخانه [ای] برپا کرد. که دوپست و پنجاه نفر سرباز در آن کار می‌کنند.

سلطان عبدالحمید هم مثل پدر و عمش میل به بنائی و بنای ابنیه و عمارت دارد. بنابراین هرگز کارخانه نجاری قصر یلدوز [یلدیز] تعطیل نمی‌شود. در آن کارخانه به حکم سلطان در و پنجره و تخته کف اطاق و اسباب و اثاث البیت می‌سازند و عقیده سلطان اینست [این است] که فی الحقیقه در کار ترقی دادن صنایع مملکت عثمانی می‌باشد. لهذا خیال می‌کند همان قدر که کلبر^۱ وزیر مالیه لونی چهاردهم^۲ اداره خود را ترقی داد، او هم صنعت نجاری عثمانی را ترقی داده و چون چند پارچه اسباب و آلات زراعی ساخته و در ممالک خود منتشر نموده، کار زراعت را به اعلی درجه کمال رسانیده و با این همه، تصور و عقیده نجاری هم برای رفع کسالت سلطان در وقتی که با اهل حرم نیست، کفایت نمی‌کند؛ و چون عبدالحمید، اغلب کسل و ملول است، و هیچ مشغولیاتی نیست که بتواند او را از آن حالت بیرون آورد. هرچه تماشاخانه و بازی و اسب‌دوانی با اژه و رنده و تیشه همراهی کند فایده برای حال سلطان نخواهد داشت، و همانطور متصل در خمیازه خواهد بود. تفضیل حالات و عادات سلطان زیاد است. ما از آن جمله به تحقیق مختصری می‌پردازیم و به این چند کلمه قناعت می‌نمائیم.

۱. کلبر: ژان باتیست کلبر Jean - Baptiste Colbert سیاستمدار فرانسوی (۱۶۸۳-۱۶۱۹ م) یکی از بزرگترین وزرای فرانسه بود که به وسیله مازارن به لونی چهاردهم معرفی شد و طرف اعتماد و اطمینان وی قرار گرفت. وی با سیاست حمایت صنعت و بازرگانی، فرانسه را پیشرفت داد و سازمانهای مالی، قضاوت و دریانوردی فرانسه را تجدید کرد. او موجب پیشرفت کمپانی هند شرقی شد، ادبیات و هنر فرانسه را رونق داد، به عضویت آکادمی فرانسه درآمد و رئیس شورای شد که بعدها به آکادمی کمیته‌ها تبدیل شد، او همچنین در سال ۱۶۶۶ آکادمی علوم در ۱۶۶۷ رصدخانه فرانسه را بنیان نهاد. از سال ۱۶۷۱ که با هزینه‌های دربار مخالفت کرد، نفوذ و اعتبار خود را از دست داد و درحالیکه مورد ناسپاسی لونی چهاردهم قرار گرفته بود، درگذشت.

۲. لونی چهاردهم: Louis XIV le grand (جلوس ۱۶۳۸-۱۷۱۵ م) از پادشاهان نامدار فرانسه، از پنجسالگی به مقام سلطنت فرانسه رسید و مازارن به کمک مادر وی امور سلطنت را اداره می‌کردند. اما در ۲۳ سالگی یعنی در سال ۱۶۶۱ مستقلاً اداره امور کشور را در دست گرفت، وی از پادشاهان قدرتمند فرانسه بود و به علم و دانش توجه خاص داشت، با پادشاهان اسپانیا (فیلیپ چهارم و پنجم) بر سر وراثت جنگید و امپراطوری آلمان و قسمتهایی از جنوب اروپا ناپل ساردنی و میلان را به تصرف درآورد. در نتیجه جنگ با، هلند و صلح نیمک Niméque بخشی از فلاندرو فرانسی کنته ضمیمه خاک فرانسه شد، با اتحادیه پادشاهان اروپا (انگلستان، آلمان، سوئد و اسپانیا) بنام اتحادیه اگسبورگ Augsburg جنگها نمود، که نتیجه خسارات و زیانهای ناشی از این لشکرکشی‌ها، یکی از مهمترین علل انقلاب کبیر فرانسه در زمان لونی شانزدهم گردید.

عبدالحمید که خانه‌نشین تر از تمام اهالی مملکت عثمانیست [عثمانی است] و از ولایات و ایالات خود جز اطراف عمارتی را که در آن سکنی دارد و جز چند مسجد از مساجد پای‌تخت که در آن نماز کرده جانی را ندیده [ست]. به اسب خیلی مایل است؛ اما از وضع اسب‌سواری او نمی‌توان اطلاع درست صحیحی حاصل نمود. زیرا که هرگز در جلو قشون سوار نشده، سانی ندیده و تاخت و تازی نکرده [است]. و اگر اتفاقاً وقتی سواره میان مردم آمده آهسته حرکت کرده است. پس باید از کسانی که با او مانوس‌اند [مانوسند]، پرسید سلطان در سواری چگونه است؟ و ایشان در جواب می‌گویند، اگر شخص حقیقتاً بخواهد بداند؛ امیرالمؤمنین کیست و چند مَرَد پهلوان است، باید بیاید به آن میدان مشقی که در عمارت سلطنتی است؛ و در آنجا به بیند آن بزرگوار چگونه اسب‌های سرکش و مرکب‌های توسن را رام می‌نماید؛ و طپانچه بازی می‌کند، و در فروسیّت^۱ و آداب سواری چه ید طولائی دارد؛ و چقدر چابک و استاد است. سلطان عبدالحمید، وقتی که در کالسکه خود می‌نشیند، و در کوچه‌های پرایا^۲، در شوارع اسلامبول به سرعت حرکت می‌کند؛ خیلی بی‌حال و بی‌دماغ و منحنی و مشوّش به نظر می‌آید. ولی در میدان مشق همان قدر بشّاش و خرم و تردماغ و مغرور و متهور است، و با کمال عشق و میل، مشغول اعمال و فنون حربیه می‌شود. این‌ها حرفهائیست، [حرفهائی است]، که نزدیکان و متملقین سلطان می‌زنند. اما حق اینست [این است] که میان آن سلطانی که مردم می‌بینند و به عینه، مرده‌ایست [ای است] متحرک با آن سلطانی که محارم و خواص او وصف و تعریف می‌نمایند؛ تفاوت از زمین تا آسمان است. بر احدی از سکنه پای‌تخت عثمانی پوشیده و مخفی نیست؛ که عبدالحمید همیشه اوقات محزون و سر به گریبان است؛ و هیچوقت حالت بشاشیت و شگفتگی به او دست نمی‌دهد. حتی می‌توان گفت، لوئی سیزدهم پادشاه فرانسه هم این قدر مهموم و مغموم نبوده و در هر حال، باید گفت، آن بی‌سعادت در قصر یلدوز [یلدیز] کمتر معذب‌ست [معذب است] تا در بیرون. زیرا که در قصر خود را محفوظ می‌پندارد و گمان می‌کند؛ ملازمان و نوکرهای امین باوفای او وی را در آنجا حراست می‌نمایند و دور او را دارند و

۱. فروسیّت: سواری کردن، ماهر بودن در سواری و شناختن اسب.

۲. پرایا نام یکی از محله‌های اسلامبول که به مناسبت موقعیت خوب و داشتن هتلها و رستورانهای مجلل محل رفت و آمد و پاتوغ خارجیان بوده است.

قراولان خاصه اش نیز خوب کشیک او را می‌کشند. برخلاف بیرون که مردم و مسلمانان مقدس، او را غاصب می‌دانند؛ و هوا خواهان و طالبان اصلاح از او [از او] متنفرند. زیرا که خلاف رسوم دولت مشروطه کرده و به سبک دول مستقله رفتار نموده و حال آنکه قسم خورده بود که، از کنستیتوسیون^۱، تجاوز و تخطی ننماید. این است که از بیرون و مردم می‌ترسد. و یک خوف عمده دیگر نیز گریبان‌گیر او می‌باشد و آن اینست [این است] که انتقام‌کننده سلطان مراد، از میان جمعیت مردم و تماشاگران بیرون آید و به او حمله نماید تا خلق صدا بلند کنند و بگویند، برادرت را چه کردی، خلیفه ما که برادر ارشد تو بود و بر ما و تو هر دو پادشاهی داشت چه شد. عبدالحمید، این خیالات را می‌کند و می‌ترسد و حال آنکه همه واهی است. هیچکس درباره او سوء قصدی ندارد و انتقام او را به منتقم حقیقی واگذار کرده‌اند.

این گفتگوها که تاریخ برای سلطان عبدالحمید، ذخیره کرده [است] به نظر وی می‌آید که لب‌های معاصرین او را می‌سوزاند؛ چه بی‌حاصلی سلطنت او را باز می‌نماید و خود عبدالحمید، با خود دایم در نزاع و گرفتار ملامتهای نفس‌لوامه است که منشأ هیچ اثری نشده [است] نه وجودش برای رعایا مفید شده، نه برای خانواده سلطنت آل عثمان که تلافی غاصب بودن او بشود. سلطان عبدالحمید، دو کار بد و گناه بزرگ کرده [است]. یکی کشتن مدحت‌پاشا و دیگر حبس کردن سلطان مراد پنجم و از همه بدتر، اینکه بی‌قابلیتی طبیعی او نمی‌گذارد، از این [از این] دو معصیت کبیره، فایده و حاصلی ببرد و بردارد و بعد از آنکه به مقصود خود رسیده، اصلاً و مطلقاً سودی و منفعتی عاید او و اهل مملکت او نمی‌شود. این است که روز بروز بر عذاب او می‌افزاید و خیال، آزار و اذیتش می‌کند. سلطان چون خود بی‌اطلاع و بی‌قابلیت و بی‌عرضه است، مشاغل ملکی و زمام قدرت و اختیار سلطنت را به دست مردمان ناقابل متقلّب داده [است]. لهذا، آن فی‌الجمله کوششی هم که وزرای خیراندیش می‌نمایند، به هدر می‌رود و ضایع و باطل می‌شود. و آن متقلبین، تعدیات و اجحافات خود را وسیله اقتدار و پیشرفت کار خویش قرار می‌دهند و می‌کنند آنچه می‌خواهند، و چون سلطان غیر از خوش‌آمدگویان که او را دارای تمام فضایل و کمالات و محسنات و افتخارات می‌خوانند؛

احدی را ندیده و به واسطه غرور و تکبر بی حد و اندازه [ای] که دارد، از سایر مردم دور است، و در ذهن او فرورفته که از روی استحقاق ارثی و قابلیت به سلطنت رسیده [است] و خیال می‌کند حکمرانی او نیست؛ مگر نمونه و سرمشقی از عدالت و خیرخواهی؛ و هیچ ملتی نیست که به سعادت و خوش‌بختی ملت محکومه او باشد. و تملقات روزنامه‌هایی که از او [از او] رشوه می‌گیرند؛ بیشتر امر را بر او مشتبه می‌نماید و وی را در خیال خود راسخ، بلکه مست و مغرور می‌کند، و از جمله آن تملقات یکی اینست [این است]:

در سنه ۱۸۸۷ در نزدیکی یلدوز [یلدیز]، برای چند نفر که در زدو خورد کوترا در سرحد یونان زخمی شده بودند؛ مریضخانه [ای] دایر کردند. یک نفر نایب که درویش افندی نام داشت و ازین [از این] مریضخانه موقتی فواید کلی می‌برد؛ کاغذی بی‌معنی به روزنامه‌های اسلامبول نوشته، سلطان را به اعلی درجه ستوده، روزنامه‌نگارها هم محض خوش‌آمد؛ فوراً آن کاغذ را چاپ کردند. در این نوشته، آن شخص کاسه لیس، بازدیدی را که سلطان از مریضخانه و مجروحین کرده به صورت ذیل شرح داده بود.

اگر هم زخم زخم‌داران طوری منکر بود، که هیچ علاج نداشت؛ مراحم و الطاف اعلیحضرت سلطان مرهم جراحات ایشان گردیده، به صحت و عافیت نایل می‌شدند. بهتر آنست [آن است] که به کتب تواریخ [تاریخ] و سیر عالم رجوع کنند و به بینند؛ از اول خلقت دنیا تا کنون از سلاطین و امپراطورها هیچ پادشاه ظل الهی مثل شخص همایون این سلطان و ولی نعمت ما، منعم و عطوف و رؤف بوده و صد یک این صفات حمیده و ملکات ملکوتی و خصایل مرضیه را داشته است. آیا این مهملات ثمری به حال کسی دارد؟ مگر اینکه دل سلطان را خوش کند. بلی خیال کاسه‌لیس‌ها هم فقط همین است، که ریشخندی بکنند؛ و شکمی از عزا بیرون آرند. ولی باید دانست، که تنها خرسندی خاطر سلطان کافی نیست. خرسندی سرای سلطان نیز شرط است. باید آن سرای عالی را نیز به رشوه، خشنود نمود. حسنی که در کار است این است که آن سرای مُعظم درین [در این] موقع قیدی به شأن و رفعت ندارد. رشوه‌های خیلی ناقابل را هم قبول می‌کند. از کرورها تومان می‌گیرد تا چند عدد پول سیاه مختصر هرچه بدهی دریافت می‌کند و ممنون می‌شود. مثل

مستسقی^۱ و آبست [آب است] از پول هرگز سیر شدن ندارد و همیشه محتاج است. و دخل های معمولی دولت رفع احتیاج او را نمی نماید. وزرا و مباشرین اعمال، هر روز باید مداخل تازه [ای] پیدا کنند. اگر سرای عالی، پولی را که می خواهد دریافت کند؛ همه کارها درست می شود. و هیچ بحث و اشکالی در هیچ کار نیست. اما نمی توان معین کرد که سرای در سال چقدر خرج برای عثمانی درست می کند. وی نمی توان عدد شکم چران هایی را که ازین [از این] خوان یغما می برند و بخوشی می خورند معین نمود. دزدی و تقلب هم در منازل این سرای عالی جای خود را دارد. مثلی در ترکی هست، می گویند: تفریط مال دیوان لازم است. مصداق این مثل اموال و نقود سلطان می باشد؛ که حکم دریای پهناوری را دارد کسی که از آن نمی خورد، خوک است و پس.

بنابر این مقدماتست [مقدمات است] که مبانی امور دولتی را متزلزل کرده، وزرا را خوار و غارت نموده، قرآن کریم را حقیر شمرده بلکه، انکار آنرا نموده و این جمله در نظر آقایان هیچ است. و نقلی ندارد. چیزی که احتراز از آن واجب است؛ دست درازی به عمارت می باشد. این کار خیلی مفسده و عیب دارد. در مملکت عثمانی بی احترامی به مذهب و هتک حرمت شریعت جایز است. اما بی ادبی و بدگوئی از یکی از خواص سلطان و اهل سرای، جایز نیست. و عقوبات و نتایج وخیمه دارد.

۱. مستسقی: آب خواهند، آنکه آب برای آشامیدن بخواهد، کسی که مبتلا به مرض استسقاء باشد.

○ فصل دویم [دوم]

نتیجه این سلطنت و مداخله آلمان

درین [در این] مختصر رساله ممکن نیست. ما تاریخ سلطنت سلطان عبدالحمید را درج نمائیم. و اغتشاش و خرابی باطنی و ظاهری امور ملّتی عثمانی را باز نمائیم. و معایب و مفاسدی را که، در تمام جزئیات حکومت عثمانی ریشه دوانده شرح دهیم. و از ظلم و جور که بر تمام رعایای سلطان، از مسلمان و غیر مسلمان، یعنی عیسوی، وارد می آید سخن رانیم [رانیم]. در بعضی از نقاط اروپا گمان می کنند؛ مسلمانان عثمانی مثل عیسوی ها، زیر بار ظلم نیستند. ولی نه چنین است. کسی نیست که شرح حال آن ها را به فرهنگی ها عرضه دارد. برای ظاهر نمودن و ثابت کردن، انقراض دولت عثمانی مجلّات عدیده لازم است؛ تا مطالب را مفصلاً شرح دهد. اگرچه آن جمله منتهی به یک نقطه و یک نتیجه می شود. اجحاف و تعدّیات، ولّاء [ولات] و متصرفین و قایم مقام ها؛ سوء سلوک و ظلم قضاة [قضات]. تقلّبات مستوفیان دولت؛ حیف و میل های مباشرین مالیات؛ بی اعتدالی ها که در سرگرفتن مالیات به رعایا می شود؛ رشوه خواری تمام عمّال و متصدیان اعمال، دزدی و چپاول بسی حد و اندازه که آن هم درد بی درمانی شده؛ رواج دغلی و داخل کردن مال التجاره هایی که دخول آن ممنوع است. و دسته های دویست سیصد نفر از مردمان مسلّح آن را به زور داخل می کنند. واسطه انگیزی که قانون و اسباب سپردن، ولایات به آدم های ناقابل شده؛ نَمّامی و سعایت، که مبنای حکومت بر آن است؛ قحطی، که غالباً در آناتولی و آسیای صغیر وجود دارد، و مردم را به دیار عدم می فرستد. تجارت اهل مملکت، که رویه انهدام است؛ خرابی و نقایص استعداد بحریه عثمانی، که سفاین آن در دریا جرأت جلورفتن ندارد. ویرانی ایالات، که سکنه مسلمان آنها به

واسطه فقر و فاقه و امراض مسریه، هر روز کم می‌شود؛ و همین فقره، از قوت عسکری و نظامی دولت می‌کاهد؛ میل ملل مختلفه، که سابقاً مطیع و رعیت عثمانی شده به جدائی و آزادی و خصوصت لابدی عثمانی‌ها، که این خصمی تنها بار عایای عیسوی نیست؛ بلکه با بعضی طوایف مسلم نیز از قبیل اعراب، که گرفتار آن نجیب‌ها شده، دشمنی و کینه می‌ورزند. اتلاف و اسراف سرای سلطنت که این هم برای امور مالیّه خرابی دیگر است؛ بلکه این خرابی بدتر از آن خرابی خواهد بود که قرار داد بیستم ماه دسامبر سنه ۱۸۸۱^۱ رفع آنرا نمود. زیردستی و تبعیت دولت سلطان به مملکت آلمان، که انقراض دولت عثمانی را پیش می‌اندازد؛ و در زوال آن تعجیل می‌نماید. مخصوصاً در صورتی که سلطان خوابیده است؛ و تصرف عالم را بواسطه تفأل با قرآن و به دستیاری شمشیر خواب می‌بیند.

مطالب مسطورّه [مسطوره] در فوق، علل و اسباب انقراض و زوال دولت عثمانی را ظاهر می‌سازد. اما هر مطلبی شرح مبسوط دارد. و آن جمله را باید در مجلّدات عدیده جمع کرد و کتاب بزرگ جامعی تشکیل داد؛ که موسوم به این اسم باشد. «چگونه می‌توان مملکتی را خراب کرد؟» عجلتاً مقصود ما شرح و بسط آن مطالب عالیّه نیست. در اینجا اکتفا و اقتصار می‌نمائیم؛ به ذکر بعضی از کلیات. ولی باید مطالعه کنندگان بدانند که، ما این فقرات را از روی تحقیق و اطلاعات کامله قدیمه نوشته و به حال اشخاصی که در کار بوده و هستند، همچنین بر مجاری امور و مهام بصیرت تام و تمام داریم. از روی حدس و تخمین و فرض و خیال حرف نمی‌زنیم. بنابراین گوئیم: برماست [بر ما است] که، دو مطلب عمده از پللیتیک عثمانی را واضح و آشکار سازیم. یکی مداخله دولت آلمان را در امور عثمانی؛ دیگر تفرقه و پراکندگی مسلمانان را که سلطان می‌خواست آن‌ها را متحد کند.

در هر عصر و زمان، مردم مشرق زمین، خاصه آل عثمان، قوای حیوانی را خیلی عزیز و محترم میدانند. و مخصوصاً عثمانی‌ها از عالم انسانیت چیزی که فهمیده‌اند؛ و نزد آنها نیک مطلوب

۱. قرارداد ۱۸۸۱؛ تجدید پیمان اتحاد روسیه و آلمان و اطیش در زمان الکساندر سوم تزار روسیه، در تعقیب پیمان ۱۸۷۹ این کشور در زمان الکساندر دوم که نزدیکی روسیه را بدول آلمان و اطیش باعث شد. (حسن ستوده تهرانی، تاریخ دیپلماسی عمومی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۲۶، ص ۱۶۶).

و مطبوع است؛ فربهی و ضخامت جثه است. اگرچه با سفاقت و حمق همراه باشد. و این عثمانی‌ها، که پرستندگان اعصاب قوی و گردن کلفت می‌باشند، هنوز آن وصفی را که شوالیه «دارویو» دویت سال پیش ازین [از این]، از آن‌ها کرده دارا هستند؛ و به همان اوصاف موصوفاند [موصوفند]. بدون کم و زیاد. دولت فرانسه به واسطه جنگ قرم [کریمه] مملکت عثمانی را از خطر فنا و زوال نجات داد. و خون مبلغی از سربازان خود را در این راه ریخت، و از هیچ کار و زحمت مضایقه نکرد. ولی افسوس که حالا در اسلامبول، هیچ پاس آن نیکی‌ها را ندارند. در جنگ سنه ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱^۱، که اختر فرانسوی‌ها روبه وبال نهاد و آلمانی‌ها بر آن‌ها غلبه کردند؛ چون خبر فتح آلمان و شکست فرانسه به عثمانی‌ها رسید، بی‌اندازه شادی کردند.

فرانسوی‌ها، از روی کرم و مردمی و بی‌غرضی از عیسویان شام و سرستان [صربستان] و رومانی حمایت کردند؛ و بدون خیال منافع شخصی به باب عالی که مدت‌ها به تزویر و تقلب با آن‌ها اظهار دوستی و اتحاد می‌نمود؛ راه‌های ترقی و تمدن را نشان دادند. اجر و مزد آن‌ها همان خوشحالی‌هایی بود، که عثمانی‌ها در بد روزی موقتی ایشان نمودند. و چون کوکب بخت آلمان را در اوج سعادت دیدند؛ آنجا به خاک افتادند، و رسوم زمین بوسی را به عمل آوردند. و آلمان هم از توجه و التفات به عثمانی، مقاصدی داشت. لکن قبل از حصول آن سلطنت عبدالعزیز، که سلطانی متکبر و بی‌اعتماد بود به انتها رسید. و مقرض اجل، رشته زندگانش [زندگانی‌اش] را برید. و بعد از آن جنگ روس و عثمانی در گرفت. و این واقعه سبب شد که صدراعظم آلمان متوجه، بُسُفُزُ گردد و قسمت اعلیحضرت سلطان عبدالحمید بود که، تفوق و برتری نفوذ پروس مزور را در مملکت عثمانی برقرار و محکم نماید. عثمانی که در زیر بار تحمیلات و دست‌اندازی روس‌ها در مانده و بیچاره شده بود؛ و خلف وعده‌های انگلیس هم او را مأیوس کرده، سلطان جوان یعنی عبدالحمید یقین نمود که، چاره او در اروپا منحصر به این است؛ که خود را به دولت آلمان ببندد. پرنس بیزمارک

۱. جنگ ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱، تاریخ جنگ آلمان و فرانسه که با پیمان صلح فرانکفورت در ۱۰ مه ۱۸۷۱ خانمه پذیرفت و ایالات آلاس ولرن به آلمان واگذار گردید. لوکزامبورگ تحت نفوذ پروس و فرانسه ۵ میلیارد خسارت جنگی به آلمان پرداخت. (حسن ستوده تهرانی، تاریخ دیپلماسی عمومی، پیشین، ص ۱۱۱)

هم حسب المصلحه التفات کرده، مؤید این عقیده سلطان گردید. و فوراً عهدنامه «سان استفانو»^۱ را برهم زد. و بعد از کنگره برلن^۲، قراردادهای جدید به میان آورد که، برای عثمانی خیلی مُضَر تر از شرایط و قراردادهای عهدنامه سان استفانو بود. اما برضد روس؛ فی الحقیقه، بیزمارک برای خود کار کرد. نهایت آنکه، از ضدیت روس برای دولت متبوعه خود، جلب فایده می نمود و سلطان، این ضدیت او را، انتقام کشیدن از روسها محسوب داشته دل خود را به این کار خوش داشت. علی نظامی پاشا، از جانب سلطان، مأمور دربار آلمان شده، نشان امتیازی برای امپراطور گلیوم اول [گیوم اول]^۳ برد. و در عوض، مسیو بیزمارک هم پرنس راز دیویل را مأموریت اسلامبول داده نشان عقاب سیاه را برای سلطان فرستاد. بعد از مراجعت پرنس دُ راز دیویل به برلن، دولت عثمانی و روزنامه های اسلامبول با شوق و شغف و سروصدا از صدراعظم آلمان، تعریف و تمجید نمودند؛ و او را رفیق شفیق و دوست خیرخواه و منعم با عنایت خویش خواندند؛ و خیالات برضد فرانسه اظهار کردند. و از آن وقت دولت عثمانی، در موافقت با آلمان کمال جد و جهد را نموده و دولت آلمان هم انصافاً از روی نظم و قاعده به خرابی و هدم دولت عثمانی پرداخته است.

شک نیست که آن میلی که دولت عثمانی به آلمان دارد؛ ملت عثمانی ندارد. ولی در این ممالک، ملت داخل کاری و جانی نیست. حرف در سر رؤسا و امنای یلدوز [یلدیز] است. که همه رشوه خواراند [خواراند] و یکباره طرفدار آلمان شده، و در ذهن سلطان فرو کرده اند که، مهر و محبت و خیرخواهی دولت پروس، آخر الامر، فرانسوی ها را از الجزایر و تونس بیرون خواهد کرد.

۱. عهدنامه سان استفانو: (۳ مارس ۱۸۷۸) بین عثمانی و روسیه که بموجب آن قارص و باطوم به روسیه واگذار شد و دوبروجا به تصرف روسیه درآمد تا آنرا با بسازاری در رومانی معاوضه کند، دولت مستقل بلغارستان به وجود آمد به حمایت تمام عیسویان ارتدوکس به روسیه واگذار شد. مونتنگرو و سعت یافت صربستان مستقل و بسنی و هرزگوین استقلال اداری یافتند. اما این عهدنامه به علت ناراضی بودن انگلستان و اطیش و مجارستان تحقق کامل نیافت و در کنگره برلین تجدیدنظر شد.

۲. کنگره برلن: (۱۳ ژوئن ۱۸۷۸)، در این کنگره نمایندگان دولتهای آلمان، انگلستان، روسیه، اتریش، مجارستان، فرانسه، ایتالیا و عثمانی شرکت داشتند و تصمیماتی در تقسیم متصرفات اروپائی عثمانی و کشورهای بالکان و شمال آفریقا و آزادی کشتی رانی در دانوب و حمایت از ارامنه و ...

۳. گیوم اول: (ویسلهلم) نسام چند تن از پادشاهان آلمان و پروس، گیوم اول (۱۷۹۷-۱۸۸۸ م) در سال ۱۸۵۸، نایب السلطنه برادر بیمار خود، ویلهلم چهارم شد و در ۱۸۶۱ جانشین وی گردید. در سال ۱۸۶۲ بیسمارک را به صدراعظمی انتخاب کرد، و در جنگ ۱۸۷۱ آلمان و فرانسه شرکت کرد (فرهنگ عمید، ص ۲۲۳۳)

و جزیره قبرس و مصر را از انگلیس پس خواهد گرفت. و اسباب اتحاد مسلمین را فراهم خواهد آورد؛ و در ضمن این خوشحالی‌ها، یک غصه [ای] هم برای کاردانان پیدا شده و آن اینست [این است] که، کار استیلای آلمان به جایی رسیده که، به آسایش و امنیت دولت عثمانی تهدید می‌نماید. و ناخوشی مزمنی برای آن دولت شده [است].

آلمانی‌ها به وسایل و وسایط چند گمرک و پُست و اداره بحریه و عسکریه و فواید عامه دولت عثمانی را گرفته‌اند؛ و به آسانی می‌توانند در صدد خرابی تیول مشرقی خود برآیند. هر ماه برای صدراعظم و اداره عسکریه آلمان، از مملکت عثمانی راپرت‌ها می‌رود و آن‌ها را از تمام تفصیل و اوضاع و قوه و استعداد نظامی مشرق زمین خبردار می‌کند. و ایشان در هر آن می‌دانند؛ سلطان در وقت جنگ چقدر قشون می‌تواند حاضر کند. و به میدان فرستد و قلاع و حصون او تا چه حد غیر محکم و موهون است. و قورخانه‌اش تا چه اندازه خراب و طرق و شوارعش برای حرکت دادن قشون چطور ناقص و بدو آن راپرت‌ها را فوراً امنای دولت آلمان، از برلن برای دولت معتبری که با عثمانی روابط و سروکار دارد می‌فرستند. دولت معتبر مذکور، اطیش هنگری است. و کیست که نداند اطیش هنگری خیال دارد شبه جزیره بالخان [بالکان] را ضمیمه مستملکات خود نماید. تصرف بُسنی و هرزگوین^۱ اول قدم این راه و این کار بوده است؛ و اسباب سهولت جذب ایالات جنوب غربی عثمانی را فراهم آورده [است]. مخصوصاً سالتینیک [سالونیک]^۲، که مفتاح دریای مجمع‌الجزایر^۳ و راه مصر و هند است. به نقد کارگذاران [کارگزاران] دولت اطیش به این قانع

۱. بوسنی و هرزگوین: Bosni-o-Herzegovin از جمهوریه‌های متحده یوگسلاوی سابق ۵۱/۱۲۹ کیلومتر مربع مساحت، پایتخت سرايوو در گذشته تابع عثمانی بود، براساس معاهده برلن ۱۸۷۸ توسط اطیش اشغال شد و در سال ۱۹۰۸ ضمیمه اطیش گردید و در سال ۱۹۱۸ مستقل و از اتحاد دولتهای صرب و کروآت و اسلونی کشور یوگسلاوی به وجود آمد. جنگهای داخلی امروز وضعیت نامشخص را برای آنها به وجود آورده است اخیراً طبق موافقتنامه صلح دیتون که در ایالت اوهایوی امریکا (۲۱ نوامبر ۱۹۹۵)، بین عزت بگووینچ رئیس جمهور بوسنی و تاجمند رئیس کروآتها و میلوسویچ رئیس صربها، امضاء شد، کشور بوسنی و هرزگوین به صورت فدراسیونی از مسلمانها و کروآتها درآمد و قرارداد نهائی در ۱۴ دسامبر همان سال در پاریس منعقد گردید. (The World Fact Book 1996) (عمید ۲۶۹)

2. Salonika

۳. دریای اژه.

شده‌اند که بابی سروصدا آلبانی^۱ را منظم [منظم] نمایند. چه بعد از آنکه این ایالت را جذب و روبه خود کردند؛ مابقی هم به طبیعت می‌آید. بنابر دقایق و مقاصد مزبوره دولت اطریش هنگری منتهای جهد و سعی را دارد که؛ به راستی و درستی از حال عبدالحمید آگاه باشد؛ و جزئی و کلی کار او را بداند. تا وقتی که موقع برسد و او را از کاکل بر زمین زند. پرنس بیزمارک در دستورالعمل‌هایی که، برای جانشین‌های خود، در پلیتیک آلمان مرتب کرد؛ و حساب‌هایی که داد، و تقسیماتی که نمود؛ در عوض و تلافی تغییرات لازمه حدود اروپای مرکزی، تمام مشرق را بهره دولت اطریش قرار داد. و سرای سلطنتی عثمانی و قصر یلدوز [یلدیز]، در روی زمین تنها نقطه‌ایست [ای است] که هنوز در باب آن فکر می‌کنند. و چقدر این تفکر و تأمل و تردید، به آسایش و خوشی سکنه تنبل آن قصر و سرای خدمت می‌کند. و به کار تن‌پروری و بی‌غیرتی آن پرخورهای کم‌دو می‌خورد. پلیتیک مزورانه [ای] که پرنس بیزمارک، برای مشرق اختیار کرد؛ چون دید باید بعد از انقضای مدتی فایده و ثمر دهد، با جد و جهد هرچه تمامتر دست به کاری زد که، نتیجه آن آنی‌الحصول باشد. و به مرام و مراد خود رسید. چنانکه آلمان مملکت عثمانی بازار و محل فروش ته بساط‌های اجناس بی‌معنی و پروپوچ صنایع ساکس^۲ و باویر^۳ و سایر ولایات آلمان است. و خود صدراعظم از روی سخریه و استهزاء، گفته است: این امتعه و اقمشه [ای] که آلمان‌ها به عثمانی‌ها می‌فروشند؛ مال‌التجاره حسابی نیست. آل و آشقال‌های بد و ارزان آنهاست [است]. راه‌های آهن عثمانی، تماماً برطبق میل و منظورات دولت آلمان است. جز چند خط کوچک از قبیل خط راه‌آهن شام و آیدین^۴ و قصبه و از سالتیک [سالونیک] به دِ دِ آغاج^۵ و درین [در این] راه‌آهن آخری هم حرف هست. یعنی به نظر می‌آید که، آن هم در تحت تصرف اطریش و آلمان درآید. چه الآن خطوط روملی^۶ و خط بزرگ آناتولی همین حالت را دارد.

1. Albany

۲. Saxe ایالتی در آلمان و حوضه رودخانه الب.

3. Bavaria

۴. Aydin شهری در غرب ترکیه در جنوب از میر

۵. (آلکساندر روپولیس) بندری در شمال شرقی یونان و نزدیک مرز ترکیه در ساحل دریای اژه

6. Rumeli

گازت دُکُلنی^۱ در باب خطوط راه آهن روملی از «بارون هیرش»^۲ بد میگفت. اما، بارون مشارالیه جواب اعتراضات گازت دُکُلنی را به شرح ذیل داده میگوید:

«آلمانی ها خیلی تعجب خواهند کرد؛ اگر بدانند یک نفر آلمانی است، که بر ضد قصد و اقداماتی که اصلاً تعلق به آلمان دارد؛ این طور رأی می دهد و سخن می گوید، در صورتی که چند صد نفر عمله جات آلمانی همان که طرف ایراد و تعرّض شده به عثمانی آورده [است]. و برای آن ها و اهل و خانواده [ای] که دارند اسباب معاش و گذران به قاعده [ای] فراهم آورده فی الحقیقه یک کلنی حسابی آلمانی در مملکت عثمانی برقرار کرده [است] و همین کار سبب شده که در هانور^۳ و نورامبرگ [نورنبرگ]^۴ مایانس^۵ و کُلنی^۶ و دُرْتْمُنْد^۷ و سایر نواحی آلمان لُکُمُتیو ها [لوکوموتیوها] و واگن ها و رایل ها [ریل ها] ساخته می شود. و اگر درست ملاحظه کنند می بینند، برای صنعت آلمان محل و تیول بسیار خوبی پیدا کرده است.»

این جواب بارون هیرش را باید سنجید و موازنه کرد با کتابچه [ای] که در سنه ۱۸۸۳ در برلن طبع و منتشر شده [است]. و از جمله مطالب آن یکی مطلب مسطور در ذیل می باشد و عثمانی ها باید آن را به نظر تعمّق ملاحظه نمایند.

سالنیک [سالونیک] که بعد ازین [از این] بندر اصلی و حقیقی آلمان و اطیش خواهد بود؛ از طرف خشکی راه ندارد. زیرا که چهار صد کیلومتر ازین [از این] راه خشکی خراب است [خراب است] و شخص مجبور می شود؛ از روی دریا شش روزه از راه تری پست^۸ برود.

چه بسیار از مال التجاره های آلمانست [است] که از بلاد، دانزیک^۹ و استتن^{۱۰} و لپزیک^{۱۱}

1. Gazzet de colonye

۳. Hanover نام ایالتی در شمال غربی آلمان

۵. شهری در ناحیه رنای آلمان

۷. Dortmund شهری در غرب آلمان

۲. Baron Hirsch بانکدار بلژیکی

۴. نورنبرگ Nurnberg

۶. Coloyne شهری در غرب آلمان.

۸. terieste بندری در یوگسلاوی کنار دریای آدریاتیک

۹. Danzig (godansk) بندری در لهستان

۱۰. Stettin بندری در شمال شرقی آلمان و مصب رودخانه اُدر

۱۱. Laypzig شهری در ناحیه ساکس آلمان

[لایپزیک] و نورامبرگ^۱ [نورنبرگ] از راه هامبورگ^۲ و جبل الطارق^۳ و مارسیل^۴ و ژن^۵ و یا تری‌یست برای اسلامبول و سالنیک [سالونیک] حمل می‌شود. وقتی که راه مستقیم این امکنه ساخته شود و مشرق را به مغرب وصل و مربوط سازد. ملتفت خواهند شد، که حالا چه ضررها به عالم صرفه‌جویی آلمان وارد می‌آید. عجالتاً که آن راه مستقیم قابل عبور و مرور نیست.

این بود مضمون کتابچه برلن و باید دانست که تجارتخانه پاریس در سال ۱۸۸۷، آن راه، منظور صاحب کتابچه را ساخته و او را به آرزو و مقصود خود نایل نموده است. و برای آلمان‌ها چندان زحمتی ندارد که، انگلیس‌ها و فرانسه‌ها را از شبه جزیره بالخان [بالکان] بیرون کنند. و البته تا بیست سال دیگر این کار صورت خواهد گرفت؛ و دست آن دو ملت کوتاه خواهد شد.

اول کسی که به خیال گرفتن امتیاز راه‌های آهن آناتولی افتاد، دکتر استرنزبرگ بود؛ و مشارالیه به واسطه سرگذشت‌هایی که از روسیه و رومانی دارد معروف است. البته مسئله آن امتیازها مهم بود و دکتر استرنزبرگ، ضمانتی را که احتیاطاً از او [از او] می‌خواستند؛ نتوانست بدهد. بعد از امضای عهدنامه برلن، تمام اروپا به خیال افتادند که، راه‌آهنی مابین اسلامبول و بغداد کشیده شود. لُرد بیکنسفیلد^۶، که می‌خواست نفوذ دولت انگلیس را در آسیای عثمانی برقرار کند؛ و مملکت مزبوره در تحت حمایت دولت مشارالیه‌ها باشد؛ با فصاحت تمام از راه‌های آهن آناتولی سخن راند. مگر این گُوراء، از میدان او به در برد. اشخاص عدیده دیگر هم متوالیاً قدم در این راه نهادند و به خیال بلعیدن این لقمه لذید افتادند. و از آن جمله دوک دسوترا لاند و بارون بلیش رُڈز و ژنرال کلاپکا و نجیب‌پاشا سردار عثمانی و کمپانی مرکب از تجارتخانه و بانک پاریس و هلاند [هلند] و بانک

۱. نورنبرگ Nurenberg شهری در باواریای شمالی آلمان، مقر کنگره‌های حزب نازی در زمان هیتلر و محل نخستین محاکمه جانیان جنگ بین‌ال‌دولت دوم.

۲. Hambourg نام شهر و بندری کنار رود الب در شمال غربی آلمان

۳. تنگه‌ای بین اسپانیا و مراکش که مدیترانه را به اقیانوس اطلس متصل می‌سازد. عرض آن ۱۵ کیلومتر و عمق متوسط ۴۵۰ متر نام آن مأخوذ از طارق بن زیاد سردار مشهور اسلام است که از آنجا به اسپانیا حمله کرد و دولت اسلامی را در جنوب آن کشور تشکیل داد. (عمید ص ۴۲۵).

۴. Marseille بندری در جنوب فرانسه و کنار مدیترانه دارای اهمیت بازرگانی و صنعتی و ارتباطی است.

۵. Genoa بندری در شمال غربی ایتالیا

عثمانی و مستر کایار وکیل انگلیس در مجلس شورای قرض عامه عثمانی و مسیوکولا وکیل بانک برلن که یکی از آن اشخاصی است که تفنگ موزر را به عساکر عثمانی داد؛ و آخر الامر، مسیوکولا با آن رقبای معتبر و حریف‌های پر زور، بر همه غالب آمد و کار را از پیش برد و روز بیست و هفتم ماه سپتامبر سال ۱۸۸۸، معاهده [ای] را که به موجب آن خط راه حیدر پاشا تا از مید [از میت]^۱ و انگوریه [انکارا] به بانک آلمان واگذار می‌شد؛ به امضا رسانید. و به نحو مسطور راه آلمان به اناتولی باز شد و مقدم بر همه قدم، در آن خاک گذاشت. و قدم دوم این کار روز ۱۳ فوریه سنه ۱۸۹۳، برداشته شد. یعنی بانک آلمان امتیاز کشیدن راه آهن انکوریه به قیصریه^۲ را گرفت و شعبه اسکی شهر^۳ تا قونیه^۴ را که از دُرِیله^۵ شروع می‌شود و منتهی به پای تخت قدیم سلاجقه روم می‌گردد.

بر روی هم از ۱۷۶۴ میل انگلیسی راه آهن، که تا سیزدهم ماه او [اوت] سال ۱۸۹۴، در تمام مملکت عثمانی کشیده شد؛ ۱۳۰۰ میل آن در تصرف آلمانی‌ها بود. و ازین [از این] جمله ۷۵۰ میل در عثمانی اروپا، یعنی ممالک اروپای عثمانی.

از ۱۳۷۹ میل راه آهن، که امتیاز آن برای ساختن، یا تجربه و امتحان کردن داده شده بود؛ ۵۴۴ میل آن که در آسیای عثمانی واقع است، تعلق به آلمان داشت. علاوه بر این آلمان‌ها، حق دارند که قبل از همه کس، امتیاز کشیدن راه سالتینیک [سالونیک]، مناستر^۶ را تا دازو^۷، یا تا اولنا^۸، بگیرند. همچنین مابقی خط اسلامبول و بغداد را.

پیش ازین [از این] از تفنگهای موزر، ذکر می‌رفت. باید تصریح کنیم که این مطلب هم یکی از خیرخواهی‌های بی‌شماری است که آلمان برای دولت عثمانی نموده و حاصل کلام اینست، [این است]، که، صنعت و لایات ماوراء رود رن^۹ به لطایف الحیل، راهی به دست آورده که، کرورها پول

۱. Izmit شهری در ساحل شرقی دریای مرمره در ترکیه

۲. Kayseri شهری است معتبر در آسیای صغیر (ترکیه) جنوب شرقی آنکارا در ساحل رود قره‌سو

۳. Eskisehir شهری در غرب آنکارا.

۴. قونیه، شهری در جنوب ترکیه، که به مناسبت مقبره جلال‌الدین مولوی و مرکزیت دراویش مولویه معروف است.

۵. دُرِیله، شهری در شمال بندر اسکندرون و شرق خلیج اسکندرون

۶. Monastair شهر و ناحیه‌ای در شمال غربی سالونیک در یونان

۷. Durresi بندری در غرب یونان ۸. Avlonya بندری در غرب یونان

۹. Rhine رن یا راین نام رودی در آلمان

عثمانی را بلع نماید. در صورتی که پرداختن آن پول برای عثمانی کمال صعوبت و اشکال را داشته و خیلی به زحمت از عهده ادای آن برآمد.

قرارداد سال ۱۸۸۷، که به موجب آن آلمان باید پانصد هزار قبضه تفنگ و پنجاه هزار قبضه قرابینه^۱ موزر به عثمانی دهد. چهار کرویر لیره خرج برای عثمانی تراشید. به غیر از خرید فشنگ، که فقره اول آن نیز به دویست و پنجاه هزار لیره عثمانی رسید. تفنگی که ابتدا برای دولت عثمانی معین کردند؛ همان تفنگ قدیمی آلمان بود. چه بعد از آنکه دولت فرانسه تفنگ لیل را قبول کرد، دیگر آن تفنگ قدیم کفایت کار آلمان را نمی کرد. لهذا به خیال فروش آن افتاد. به عبارت [آخری بُنجل آب کرد. قیمت این تفنگ را هشتاد و چهار فرانک معین نمودند و این معامله فایده خوبی برای مسیو موزر داشت.

زیرا که برای خود او هر یک قبضه، بیش از شصت و دو فرانک تمام نمی شد. ولکن برای عثمانی هم، یک منفعت در آن متصور بود و آن اینکه قریب هزار کرویر فشنگ، هانری مارتینی، که در قورخانه ها ریخته بود، به کار می افتاد. و اما تفنگی که این اواخر به صوابدید صایب پاشا^۲ و رقیب بیک، پیشخدمت انتخاب و اختیار کرده اند. فشنگ مخصوصی لازم دارد و آن را کارخانه جات [کارخانه جات]، توپخانه نمی توانند بسازند. و این فقره سبب می شود، که بعدها، علاوه بر اسلحه برای کار و مصنوعات قورخانه هم، دولت عثمانی محتاج آلمان باشد. پس، از همه جهت قاعده کلی حرکت به جانب مشرق، که آلمانها، در مدّ نظر دارند؛ حالا دیگر امری فرضی و خیالی نیست. بلکه، این منظور بر وجه مطلوب از قوه به فعل آمده و ظاهر و آشکار است. ملل ژرمن مثل همان زمان هایی که با ژرمن ها جنگ میکردند؛ به جنبش آمده، خیال دارند اراضی حاصل خیزتر و وسیع تر از آنچه در آن اعصار و از مننه نصیب و قسمت آنها شد؛ و حالا تاریخ از آن حکایت می کند، بدست آرند. و از تصرف آن بهر مند [بهره مند] گردند. و حالا هم کُلنی های آنها در کنار راه آهن آناتولی فراوانست

۱. قرابین یا قرابینه: نوعی تفنگ کوتاه شکاری سرپر (فرهنگ عمید، ص ۵۷۲).

۲. صایب پاشا: علی صائب پاشا، که در ۱۸۹۲ و توطئه دانشجویان علیه سلطان عبدالحمید از کار برکنار می شود و ضیاء پاشا عهده دار ریشه کن کردن توطئه می شود. (رحیم رئیس نیا، ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، انتشارات ستوده تبریز، ۱۳۷۴، ص ۳۴۲).

[است]. و سلطان هم که بر عواقب این امر بیناست [است] و می‌داند، که نتیجه این کارها چه خواهد شد. چنین به نظر می‌آید که خود مؤید پیشرفت خیال آن مهاجرین مزاحم می‌شود. و می‌خواهد، آن جماعتی را که پیش ازین [از این] به آمریکا می‌رفتند و اسباب زحمت آمریکایی‌ها می‌شدند، به طرف آسیای صغیر کشاند و مهاجرین مزبور هم، چنان به خاطر جمعی و اطمینان در فلسطین و شام مستقر و جای‌گیر می‌شوند، که دیگر نتایج این استقرار و خیالات خود را پنهان نمی‌نمایند و آشکارا بر زبان می‌آورند، ولایت آیدین را که بهترین ایالت این مملکت می‌باشد؛ ملوث و کثیف می‌نمایند و کمال آرامی و صبر و سکون انتظار تملک اسکندرونه و طرابوزان را می‌کشند، تا کی بیرق آنها در آنجا افراشته شود.

کسانیکه هواخواه این تاخت و تاز تدریجی و چپاول و یغمای بی‌سروصدا می‌باشند؛ ظاهر این تغلب و تاراج را به عبارات قشنگ آرایش داده می‌گویند، آلمان‌ها نه همین جمعیتی از مردمان قابل هنرمند، به ممالک عثمانی می‌فرستند که اهل آن بلاد را به زیور علم و صنعت بیاریند و خبیر و کاردان نمایند؛ بلکه مبلغ‌های خطیر هم پول به نقد داخل آن سرزمین می‌کنند. ولی بر عثمانی‌هاست [است] که خبط نکنند و تا این درجه سهو نمایند، و بدانند آلمان‌ها، که از اوطان خود مهاجرت می‌نمایند، برای این است که از خدمات نظامی فرار نمایند و خلاص شوند. یا در بلاد خود مبتلا به فقر و فاقه‌اند، از آن ابتلا می‌گریزند. و اهل خبر و آگاهی دانند که، اکثر اراضی ممالک آلمان لم‌یزرع و بی‌حاصل است. و مردم آن گرفتار عسرت و تنگی آذوقه، و وقتی که آلمانی‌ها به آمریکا می‌روند؛ غالب اینست [این است] که یک دینار در جیب خود ندارند و از سرمایه فقط دو بازوی خود را مالک‌اند [مال‌کنند]. همچنین زمانیکه به فرانسه سفر می‌کنند؛ قوت بدنی خوبی دارند. ولی فقیراند [فقیرند] و در کردن هر کاری بی‌مضایقه و به نصف و ثلث اجرت معمولی راضی، با این حال چگونه پول هموطنان خود را به مشرق می‌برند. و اما کسی که ملتفت خطر پلیتیکی هجوم آلمان‌ها به ممالک و بلادیست [است] که تاکنون در تحت حکومت و ریاست عثمانی بوده، [است]. همه عالم و آنکه ملتفت نیست فقط سکنه قصر یلدوز [یلدیز] یا اشخاصی که به همان درجه احمق و متغلب می‌باشند. مهاجرین آلمان، هر کجا که قرار بگیرند، خود را مثل اطفال گم شده می‌دانند، و آن‌ها را، از پیش

فرستاده که کشف امکانه و محل‌ها را نمایند، و برای سایرین جا مهیا کنند. و مثل آن‌ها، مثل صاحب‌منصب‌هائیت [هایی است]، که از جلو قشون، برای ترتیب منزل ایشان می‌روند. جنگ سال ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱ به فرانسه‌ها معلوم نمود، که تجار و کسبه هامبورگ و دکترهای آرام بی‌اذیت، چطور آسان و به چه زودی مثل جنگ دیده‌های آزموده به جنبش می‌آیند و چه خون‌ها می‌ریزند، و چه ظلم و بی‌رحمی‌های غریب و عجیب می‌نمایند.

البته اهل اطلاع باخبراند [خبرند] و می‌دانند که، پرنس بیزمارک، مبتکر و مدبر این تدبیر نیست. بلی فقط افتخاری که این صدراعظم دارد، این است که مطلبی را که از مدت مدیدی در ^۱ اِکُنومی [اکنونومی] پلیتیک آلمان داخل بوده، باز او تجدید نموده است. در سنه ۱۸۵۶، لُران دُاستِن، در روزنامه‌های وینه، فصل‌های مفصل معتبر منتشر نمود تا، ثابت کند که، تصرف مولداوی ^۲ و والاشی ^۳، برای دولت اطریش لازم است. ولی بدون تحمل و تعهد، زحمت و مرارت جنگ و این رنج و خسارات ضرورتی هم ندارد چه، از راه صنعت و تجارت این مقصود حاصل می‌شود.

مقارن همان وقت و زمان رُشه معروف به دول متحده آلمان شمالی، نصیحت و راهنمایی میکرد، که از روی قاعده و نظم و ترتیب حسابی، به طرف مشرق حرکت نمایند، و ابتدا، اراضی حاصل خیز کم جمعیت مجارستان و رومانی و بلغارستان را در مدنظر گیرند. و آسیای عثمانی را بر آن بیفزایند. رُشه می‌گفت: «در ممالک مزبوره به نرمی و ملایمت می‌توان آلمان جدیدی ساخت و تشکیل داد که از حیث عظمت و دولت و جمعیت هیچ نسبتی به آلمان قدیم نداشته باشد، و برتری آن خیلی زود محسوس شود و حصار و مانع خوبی برای طایفه اسلاو و روس‌ها گردد.»

چندی بعد لُران دُاستِن که مجدداً بر سر کار آمده بود، آلمان را که قوی‌ترین دول فرنگ می‌خواند، دعوت می‌کرد، که در مسئله شرقیه مداخله تام و تمام نماید و اصراری داشت که منافع آلمان و ساکس و اطریش در این باب و در این مسئله مربوط به هم می‌باشد و به اطریش سفارش

1. Economy. politic

۲. Moldavi جلگه‌ای در شرق کشور رومانی.

۳. Valachia ناحیه‌ای واقع در دشت سفلی رود دانوب در کشور رومانی که شهر عمده آن بخارست پایتخت رومانی است، شامل دو ایالت تاریخی بنام مون‌تنیا (Muntania) (والاشی بزرگ) اولتینیا (Oltenia) (والاشی کوچک).

می‌نمود که در راه پیدا کردن به شبه جزیره بالکان [بالکان] مبادرت نماید و بر سایرین پیشی گیرد و پیش‌پا را صاف و پاک کند.

اشخاصی که این پیش‌بینی‌ها را کرده و این حرف‌ها را زده‌اند؛ باید تا قیامت خشنود [خوشنود] باشند. زیرا که حدس‌های آن‌ها صائب می‌شود و آنچه خیال کرده‌اند، صورت وقوع به هم می‌رساند. بلکه فرمانی که داده‌اند به موقع اجرا می‌رسد. دولت آلمان با صلابت و متانت و کاردانی و کیاست مشغول است، که ولایات واقع مابین دریای مدیترانه و فرات و بحر اسود و جبال توروس را بعلاوه ایالات مابین دریای آرشیپل^۱ تا پای کوه‌های بالخان^۲ [بالکان] را تحت تملک و تبعیت خود درآورد. وقتی که محصولات و مصنوعات ملل آلمان و طوایف تابعه آن دولت یعنی آن‌هایی که در حمایت آلمان هستند، تمام شهرهای کنار مدیترانه را گرفت و صنایع آن امکانه را خراب و نابود کرد و منافع اهالی آن ایالات به تدریج از دستشان رفت و اماکن نظامی و مراکز تجارت و زراعت از تحت اختیار آنها خارج شد؛ به عبارت [عبارت] اخیری آلمانی‌ها خود را به زور داخل مملکت کردند و کار خویش را چنانکه باید از پیش بردند آن وقت، سلطان و محبوبین با جلالت ایشان چشم‌های خود را باز می‌کنند و می‌بینند، آب از سرشان گذشته و اقرار و تصدیق می‌نمایند که دولت عثمانی معدوم گشته، و عیب کار این است که جرأت نخواهند کرد؛ مانند ابو عبدالله^۳ آخرین پادشاه مسلمان اندلس بر از دست دادن غرناطه^۴ نوحه نمایند و بر سلطنتی افسوس خورند و گریه و زاری کنند که بی‌عرضگی و بی‌قابلیتی و نادانی خودشان، بنیان آن را کنده و به باد فنا سپرده است.

یک مطلب را هم باید اظهار کنیم و آن اینست [این است] که دولت فرانسه هم درین [در این] سوانح و حوادث پلیتیکی فرایض و تکالیف خود را ادا نمی‌نماید. در صورتیکه اعدا، عدو فرانسه،

۱. دریای آرشیپل: Archipel نام قدیم دریای اژه

۲. کوه‌های بالخان: [بالکان] در اروپای جنوب شرقی و شمال بلغارستان

۳. ابو عبدالله: بنام محمد یازدهم (۸۸۷ ه. ق / ۱۴۸۲ م) از سلاطین بنی‌نصر در غرناطه که سرانجام در سال ۸۹۷ ه. ق / ۱۴۹۲ م پایتخت آنان یعنی غرناطه بدست فردیناند و ایزابلا سقوط کرد و با فرار عبدالله اسپانیا بکلی از دست مسلمین خارج شد (استانلی لین پل، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، دنیای کتاب ۱۳۶۳، صص ۲۳-۲۶).

۴. Granada شهری قدیمی در ناحیه اندلس اسپانیا، چند قرن مهد تمدن اسلامی بوده، و قصر الحمراء از آثار تمدن اسلامی در آن معروف است.

یعنی آلمان با ملت عثمانی، در کمال بی‌رحمی و بی‌مزوتی رفتار می‌کند و ضمناً عثمانی‌ها را هم از فرانسه بی‌زار و مأیوس کرده که در شدت و رخا [رخاء]^۱ رو به آن دولت و ملت نکنند و هرچه آلمان‌ها بر سر ایشان می‌آورند؛ ساکت و متحمل باشند.

ما که فرانسه هستیم حالا لازم نیست، خیال کنیم عثمانی با ما چقدر خلاف و بد رفتاری کرده و بعد از واقعه سدان و متس^۲ ما را رها نموده و به گیلیوم اول [گیوم اول] چسبیده [است]. ما باید از جهت جنبه انسانیت قلباً بر حال عثمانی ترحیم آریم و به مهر و محبت با او حرکت کنیم. نه آخر ما فرانسه‌ها هم کلنی‌های زیاد داریم که مسلمان‌اند [مسلمانند]. ما دیرگاه‌یست [دیر گاهی است] دانسته و فهمیده‌ایم و خیال کرده‌ایم که باید دولت متبوعه ما با جرأت و قوت، قلب حامی مسلمانان آفریقا و عربستان و هندوستان شود و چون میدانیم مدار پیشرفت کارهای عالم حقیقت است. هر وقت، در یکی از روزنامه‌های بی‌معنی پاریس، تعریف و تمجید و مدح و ثنای سلطان را می‌بینیم، خجالت می‌کشیم و شرم‌نده می‌شویم و یقین می‌کنیم همشهری‌های پست فطرت ما پولی رشوه گرفته و این چرندها را به قالب زده‌اند. و به خوبی و درستی می‌دانیم؛ سلطان از ما متنفر است، و با ما فرانسه‌ها قلباً خوب نیست. به مثنی نقدینه همشهری‌های طماع ما را دلخوش می‌کند؛ که ضمناً ما را هم فریفته باشد. و حال آنکه سلطان، اگر عقل می‌داشت؛ می‌دانست فرانسه‌های ما، دولت عثمانی می‌باشند. و تکلیف او این است که به طرز قوانین و قواعد سابق ما، مملکت‌داری نماید. و آن تدابیر و اصول را اقتباس نماید. خیلی غریب است که سلطان، نمی‌داند دوست بی‌غرضی که عثمانی دارد همان فرانسه است و بس؛ و خدمات بسیار به آن دولت و ملت کرده [است]. از جمله جنگ‌های صلیبی^۳ فرنگیان را که نظیر جنگ جهاد مسلمانانست [است]؛ فرانسه به اختتام و انتها رسانید. و در

۱. رخاء: (به فتح را) وسعت عیش، فراخی روزی، فراوانی رزق، زندگانی راحت.

۲. واقعه سدان و متس: Sedan, Metz دو واقعه در زمان ناپلئون سوم که در اولی از دست رفتن شهر رُم و در دومی شکست فرانسه از آلمان اتفاق افتاد.

۳. جنگ‌های صلیبی عبارت از جنگ‌هایی است که مسیحیان اروپا برای بازپس گرفتن اراضی مقدس فلسطین، خصوصاً بیت‌المقدس از مسلمانان به راه انداختند و از قرن یازدهم تا قرن سیزدهم یعنی از سال ۱۰۹۵ تا ۱۲۷۲ میلادی در ۹ دوره انجام شد. این جنگ‌ها خسارات زیادی ببار آورد و اروپائیان فرهنگ مشرق زمین را با خود به عنوان ارمغان به اروپا بردند.

مشرق حقی برای عیسویان برقرار کرد. ازین [از این] فقره گذشته، شورش سال ۱۷۸۹ شاهد حقوق و آزادی تمام مخلوق گردیده و مملکت فرانسه، که در این سواحل در حکم مأمور اجرا، نماینده عدل و انصاف است. و حکم و حکم ما بین الملل از دولت آلمان مغرض پس می‌افتد. یعنی دولت آلمان که غرض او با عثمانی و همه کس آشکار است؛ خود را پیش می‌اندازد و مقصود خویش را حاصل می‌نماید. و آن مقصود چیست؟ فروختن امتعه و اجناس تقلبی آلمان را در ممالک عثمانی. و قصد دیگر اینکه، کُلنی‌های به اشکال مختلفه مطبوعه در مملکت عثمانی برقرار نماید و آن کُلنی‌ها، در خفا کم‌کم مبدل به نظامی و فاتحین بلاد و ولایات شوند.

سلطان عبدالحمید، البته پیش خود خیال کرد و اندیشید، که آیا دوست قدیم بی‌غرض خود را مقدم دارد و با او همراه باشد یا دشمن سبّ دزد مغرض را که به واسطه غلبه اتفاقی بر قشون فرانسه غرور و نخوتی پیدا کرده که فرعون به گرد او نمی‌رسد. و با وجود فرغت و دعوی خدائی برای اجرای خیال خویش و فریب وی از او [از او] تملّقی می‌نماید؛ آن را برتری نهد یا این را ترجیح دهد؟ اعوجاج سلیقه سلطان، کار خود را کرد. فرانسه را که با سعی و اهتمام بدون قصد منفعت و منظوری، سالها به سلاطین عثمانی مدد و خدمت می‌کرد و مقصودی که داشت فقط آسایش عیسویان و آزادی مدیترانه بود، هیچ پنداشت و رها نمود. و از حماقت و نادانی و مستی و غرور و نخوت خصم و بدخواه خویش، یعنی آلمان را گرفت. افسوس که ملت فرانسه، این حيله‌های زشت و خدعه‌های خنک را می‌بیند و هیچ به روی خود نمی‌آورد، و حرفی بر زبان او نمی‌گذرد. پس اقلأ وقتی که این گرسنه گداهای پاریس، یعنی روزنامه‌نگارهای کذاب و خیانتکارهای یاهو سرا تمجید ازین [از این] سلطان خائن می‌کنند؛ خوب است [خوب است]، یک نفر نویسنده راستگوی بی‌غرض، قلم را بردارد و حقیقت امر را بنگارد و حالات و صفات و افعال و اعمال این مرد متقلب خائن فریب خورده را که اسمش سلطان و رسمش نوکر آلمان است؛ و در دام‌هایی که خود تنیده افتاده، اینک در مانده و گرفتار است شرح دهد. و برای تمام ملت فرانسه ظاهر سازد، تا مطلب، مشقیه نباشد.

○ فصل سیّم [سوم]

در نتیجه، [ای] که تفرقه مسلمانان است

از بس غلامان و کنیزان و خواجه‌سرایان سلطان گفتند: «تو غازی و جنگجویی»، شیری، عتّری، اسکندر ذوالقرنینی. و از بس خود او با منجمین و ستاره‌شناسان خلوت و مشورت کرد؛ که کوکب بخت او را معین نمایند و به بینند چه در سهم طالع دارد و آنها نیز محض تملّق و خوش آمد او جواب‌های مساعد به وی دادند؛ رفته رفته، امر بر عبدالحمید مشتبه شد و یقین کرد که خداوند تبارک و تعالی او را برای این آفریده که اسباب خوشبختی و سعادت ملت اسلام و مسلمانان شود، بنابراین آن مقاصدی را که سلطان عبدالعزیز در نظر داشت و حصول آن را امیدوار بود، سلطان عبدالحمید، پیشنهاد خاطر نمود و به خیال اتحاد اسلام افتاد. و بر این شد که، تمام مسلمانان را در تحت یک رایت قرار دهد. و از ملل مختلفه مسلمان، دولتی واحد بسازد. و تأیید قصد و نیت او را علما نیز گفته‌اند: (سلطان قسطنطنیه، چون خلیفه است. باید بر تمام مسلمین روی زمین حکومت مطلقه داشته باشد و غیر از سلطان آل عثمان خلیفه دیگر، در دنیا وجود ندارد. پس تمام مسلمانان از همان روزی که متولد می‌شوند، رعیت شخص سلطان عثمانی می‌باشند، اعم از اینکه خودشان بخواهند یا نخواهند و باید دنبال خواجه‌ها و غلام‌های قصر یلدوز [یلدیز] بیفتند و الا کافراند) [کافرند]. و سکنه یلدوز [یلدیز] که این حرف‌ها را می‌شنوند، بادی زیر بغل خود می‌اندازند و مبلغی هم بر جهل و نادانی فطری و ذاتی ایشان افزوده می‌شود. و خود را اسباب اتحاد اسلام می‌پندارند. و خیال و هوا آن‌ها را برمی‌دارد.

برای رنگین کردن نشان‌ها و علامات و ماه و ستاره امیرالمؤمنین و جلوه دادن جوانی خلیفه توجّه به اروپا و عزیمت آن اقلیم ممکن نبود. میدان آسیا هم آن وسعت و جولانگاهی را که

می خواستند، نداشت. زیرا که پادشاه ایران چندان حاضر نیست که تن به تبعیت در دهد و تمکین کند. ایرانی ها هم شیعه می باشند و با عثمانی های سنی قلباً عداوت دارند.^۱ پس جایی که باقی می ماند افریقا است [است]. خواجه سرایان و مردمان بیکار که در قصر یلدوز [یلدیز] زیاد می باشند. آن مملکت و اقلیم را که هم مجهول الحال تر است و هم سهل التناول تر اختیار نمودند و قصد فرمودند، عدم پیشرفت کار سلطان را ازین [از این] راه تلافی و جبران نمایند. یکی از ملازمان سلطان هم که طرف التفات و محبت بود، سرگذشت و روایات سیاحان را با آب و تاب هر چه تمامتر برای عبدالحمید نقل می نمود. خرافات و دروغ های او سبب شد که، عشق و هوای نیگریتی^۲ به سر سلطان زد. در سنه ۱۸۷۹ در حرمخانه مجلس کردند و مصمم شدند که، آن مملکت را مسخر نمایند. چه، کسی چندان از حال آن سرزمین خبردار نیست. و این را هم باید گفت که، نقال سابق الذکر دروغ ها از خوبی آب و هوا و نعمت و وسعت نیگریتی به سلطان گفته و دروغ پردازها هم جفنگ های او را پرداخته، عبدالحمید را ذوق و شوق کاملی به مملکت گیری و کشورستانی دادند.

صیب^۳، دریاچه چاد طوری دل آن جماعت را برده بود که، مرغ روحشان به هوای آنجا پر می زد. و جغرافی دانهای سرای سلطان، از بی علمی و اطلاعی سر تا پا مفتون آن نواحی گردیده، خیال می کردند اگر، بر آن صفحه دست یابند. به عیش و عشرت های حکایات و افسانه های الف لیله فایز خواهند شد و از آلا و نعم و فواید آن بهشت زمینی منعم و متمتع خواهند شد. بعد از آنکه با کمال شأن و وقار مشورت و گفتگو کردند. و مبلغی گفتند و شنیدند. نتیجه مذاکرات این شد که قشونی در ایالت تری پلین^۴ [تریپولی] جمع شوند و عساکر بیک تونس نیز در آنجا به آنها ملحق شده به اتفاق روبه راه نهند و به قطع صحاری و براری پردازند و به سمت دریاچه چاد پیش روند. از طرف دیگر لشکر مصری به اعزی^۵ و اوآدائی^۶ و بورنو [بورکو]^۷ را، در تحت تصرف درآورده در سواحل

۱. این نظر نویسنده اصلی و فرانسوی کتاب است و حقیقت ندارد.

۲. نیگریتی: نام ایالتی در افریقای شمالی و جنوب صحرا.

۳. صیب: زمین نشیب، ریزش جوی یا راه درنشیب، ریگ ریزان - عاشق شدن، شیفته شدن منتهی الارب

۴. نام بندری در کشور لیبی.

۵. اعزی (Aozou) ناحیه ای در شمال کشور چاد در آفریقا

۶. اوآدائی، (Ouaddai)، ناحیه ای در شرق سرزمین چاد.

۷. بورنو [بورکو] Borkou، ناحیه ای در شمال کشور چاد.

شاری^۱ به جنگجویان و مردان کاری باب عالی پیوندند و ... از بدبختی، همینکه این لایحه معتبر امضا شد، وزرای عظام دولت، در عین اینکه گرم تعریف و تمجید این کار بودند و اظهار شغف و خوشحالی می نمودند. ملتفت نکته [ای] شدند که آن چندان اسباب مسرت و ترمداغی نمی شد، بلکه مورث افسردگی و خیال و جزوت و سستی اعصاب می گردید. بلی ضمیر این نکته راجع به خزانه عامره دولت علیه عثمانی می گشت. زیرا که در آن مخزن عالی آنقدر تنخواه موجود نبود که از عهده مخارج این امر مهم و مسافرت جنگی و جهانگیری برآید. وزرای کبار عثمانی با تأسف و تحسّر تمام، آن ضمیر را اظهار کردند و در سده سنیّه حضرت خلافت پناهی عرضه داشتند، که ولی النعم از اقبال بی زوال و بخت بلند سلطانی، اسباب تسخیر ایالت نیگریتی، بلکه تمام ایالات افریقا از هر جهت فراهم است. اما از سوء اتفاق در خزانه دولت ذاتاً پول نیست. عبدالحمید که این حرف را شنید آن شمشیری را که تا نیمه از نیام بیرون کشیده بود، دوباره غلاف کرد و آسوده در کنار بخاری سر جای خود نشست. مسئله اتحاد اسلام و خلافت کلیّه و مطاعیت و شاهنشاهی سلطان در تمام ممالک و بلاد اسلام، در بوته اجمال ماند و وزرای دولت عثمانی و کاردانان آن مملکت معطل و سرگردان ماندند که برای پیشرفت کار این سلطنت جهانگشا و عالم گیر چه طرح تازه بریزند و این امر بر عهده تعویق بود تا کوکب سعادت خیرالدین پاشا^۲، طلوع نمود و آن مرد کافی قدم بر مسند صدارت نهاد و بنای دلالت و راهنمایی را گذاشت و سلطان از نو به خیال افتاد. این دفعه تونس مطمئن نظر و مطرح پلیتیک جدید دولت عثمانی شد. سرای رفعت انتمای سلطان قایعی را که این اواخر در ولایات بربرستان افریقا، واقع شده به هیچوجه مبنی بر حقیقت و از امور واقعی نمی پندارد. اگرچه پنجاه سال است الجزایر به تصرف فرانسه درآمده و تونس صد سال است تبعیتی به عثمانی ندارد. مع هذا دولت عثمانی آن هر دو مملکت را جزو ممالک خود می داند و حرمخانه هم درباب این یک مسئله،

۱. شاری، نام رودخانه‌ای در آفریقا و کشور چاد که به دریاچه چاد می‌ریزند.

۲. خیرالدین پاشا: (۱۳۰۸-۱۲۳۸ ه. ق. / ۱۸۹۰-۱۸۲۲ م) یکی از وزرای سلطان عبدالحمید که در اصل غلام چرکسی بود که به بیگ تونس اهداء شده بود. وی عامل اصلی نفوذ عثمانی در تونس بود و طی سالیان دراز این مقام را عهده‌دار بود، سرانجام او دچار سیاست‌بازیهای دربار شد و به اسلامبول گریخت. در اسلامبول با کمیسیون اصلاحات مالی همکاری نمود و به همین علت توجه عبدالحمید را به خود جلب کرد. خیرالدین پاشا برای مدتی از ۴ دسامبر ۱۸۷۸ تا ۲۹ جولای ۱۸۷۹ وزیر اعظم (نخست وزیر) عثمانی شد. او همچنین در سالهای آخر سلطنت سلطان عبدالحمید تغییرات کلی در نظام باب عالی بوجود آورد. (تاریخ عثمانی، استانفورد، ص ۳۷۸)

با باب عالی همراه و همراهی می‌باشد. بلکه باب عالی را در این عقیده تشویق و تحریض می‌نماید و هر دو دسته، دل خود را خوش می‌کنند و می‌گویند، بر فرض لازم شده که الجزایر چندگاهی به دست فرانسه باشد، دخیلی به حساب ندارد. بیک تونس هم که یکی از والی‌های عثمانی است. هر وقت سلطان بخواهد او را معزول می‌کند، و باز هر ساعت رأی عالی اقتضا نمود منصوب می‌شود. اینها چیزی نیست که غم و غصه [ای] داشته باشد. غافل از اینکه الجزایر به فرانسه را دولت عثمانی امضا کرده است.

کافر ماجرای نباید کرد، امنای دولت عثمانی، از امضا نمودن تصرف فرانسه الجزایر را غافل نیستند. اما حرف حسابی در مقابل دارند، می‌گویند قانونی که مسلمان حقیقی مجبور به قبول و اطاعت آنست [آن است] فقط قانون شرع انور مطاع است. باقی لازم الاتباع نیست. شرع شریف، حکم می‌کند که هر وقت به موجب مقاوله اراضی متعلقه به اسلام را به کفار واگذار کنند، یا معاهده [ای] در باب تسلیم ملکی یا ناحیه [ای] به خارجه منعقد نمایند، آن مقاوله و معاهده باطل و از درجه اعتبار ساقط است. مفتی‌ها به کرات گفته‌اند: عهده‌ای که مسلمان با کافر می‌بندد، وفا نمودن به آن لزومی ندارد، بلکه دیانت و امانت آنست [آن است] که آن عهد را بر طاقچه نسیان گذارد و حتی المقدور شرایط آن را بجا نیاورد، مگر وقتی که برای اسلام و مسلمین فایده دائمی و منفعت فوری داشته باشد.»

در سنه ۱۸۷۱، خیرالدین پاشا، بیک تونس را بر آن داشت که نوشته بدهد و در آن نوشته، اقرار و اعتراف کند که محمدصادق بیک، حکمران تونس تابع دولت عثمانی است. مقصود خیرالدین پاشا، این بود که بعد از آن خود را بیک و حاکم تونس کند. دولین فرانسه و ایتالیا، ملتفت مسئله شده بر حسب حقوق خود سربلند نموده آن نوشته را بی‌مأخذ و ناصحیح خواندند. سلطان عبدالعزیز هم دیگر در آن باب اصراری نکرد و سلطان عبدالحمید، که به خیرالدین پاشا، صدارت داد، فی الحقیقه در ازای خدمات بی‌حاصل بود. اما خود او کارهای بی‌معنی صدراعظم را با منفعت می‌دانست و پس از آن که پاشای مشارالیه به آن رتبه و منصب جلیل نایل گشت، مآل اندیشان قصر یلدوز [یلدیز] باز دست بکار حدس و استخراج شدند و چنین دانستند که دولت عثمانی، دوباره قدم

در میدان جلادت و شهامت گذاشته و بر سر کار آمده و این دفعه، علاوه بر تابع نمودن تونس کارها می‌کند، که پیرت می‌داند و بس!

اسمعیل پاشا^۱ که در سنه ۱۸۷۹، به خواش دول فرنگ از خدیوی مصر افتاد و خلع و معزول شد؛ برای کینه‌خواهی از دول اروپا، خیال کرد حرص و آز، سلطان را اسباب کار خود قرار دهد و دولت عثمانی را با تمام دول مغرب دراندازد و به عثمانی‌ها وعده داد که اعراب افریقا را نیز، بر ضد فرانسه بی‌اغالد و عثمان پاشا^۲ را روبه خود نمود. اما بعد از آنکه هرچه سعی داشت کرد، تیرش به سنگ آمد و کاری از پیشش نرفت. مع‌ذلک آرام نگرفت و دست برنداشت و تا زنده بود؛ اهالی یلدوز [یلدیز] را تحریک می‌نمود، که سلطان عبدالحمید را محرک باشند و وادارند؛ انتقام او را از فرانسه‌ها بکشند، و ضررهایی را که در تونس و الجزایر به او وارد آورده‌اند، تلافی کنند، و به عنوان حبّ و وطن می‌گفت: «فریضة [ای] ذمّه سلطان است که برای استخلاص مصر از چنگ انگلیس تدبیر نماید. و همت کند و آخر الامر اسمعیل پاشا امیدوار بود که اگر نتواند، به فرانسه‌ها چندان صدمه [ای] بزند و اذیتی وارد آورد، اقلّ داد دل خود را از انگلیس‌ها بگیرد. بلکه خون آنها را در شیشه کند.

پوشیده نباشد که احکام و اوامر قرآن، رهبانیت را در اسلام حرام کرده [است]. مع‌ذلک رهبانان زیاد شده‌اند، و این از آن جهت است که قاطبه اهل مشرق، میل به تجرّد و تجرید و مراقبه و مکاشفه دارند. پیشوایان و علمای دین، همیشه در عالم انفراد و اعتزال بدون اهل و عیال می‌زیستند. رسم تأهل علمای مذهب، از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله است. علمای مذهبی شمال افریقا، با درویش عثمانی فرق و مغایرت کلی دارند و سراپا تمکین و مطیع خلیفه‌اند و هرگز با قدرت خلافت ضدّیتی ندارند و چشم بر حکم و گوش بر فرمان‌اند [فرمانند] رؤسای این ملل که

۱. اسمعیل پاشا: خدیو مصر که در سال ۱۲۹۶ هـ. ق. / ۱۸۷۹ م در اثر فشار بریتانیا و فرانسه به نفع فرزند خود توفیق پاشا از سلطنت کناره گرفت و در دوران وی مصر با مشکلات مالی فراوانی روبرو بود و خارجیان بر اقتصاد آن کشور حاکم شدند. (تاریخ عثمانی، پیشین، ص ۳۳۲-۳۳۳)

۲. عثمان پاشا، حکمران بوسنی و هرزگوین (۱۸۹۷-۱۸۳۲) و قهرمان نبرد پلونا با روسها و در طی سالهای باقیمانده سلطنت سلطان، عبدالحمید از جمله محافظه کاران و مشیر دربار وی بود، در دوران وی اصلاحات زیادی در حقوق مسلمانان انجام گرفت، عثمان پاشا به ملاحظه قهرمانیها در جنگ پلونا از طرف عبدالحمید لقب غازی یافت.

سکنه شمال آفریقا باشند، هر دستور العملی که از اسلامبول یا از طرابلس غرب^۱ به آنها رسد آن را پیروی می‌کنند و اگر احياناً در آن دو محل مأیوس شدند، یعنی، تکالیف آنها در آن دو نقطه مشخص و معین نشد، به مکه معظمه می‌روند و از شریف مکه که کارگذار دولت عثمانیست [است]، دستور العمل می‌گیرند. این برادران طریق، که به کلی از سایر قبایل و شعوب ممتاز و متمایزند، در عالم قصدی و منظوری ندارند. جز رواج دین اسلام و انتشار آن و جهاد با کفار و اضمحلال و نابود کردن آنها. فرقه سنوسیته^۲ که آنها نیز به اسم اخوان و برادران خوانده می‌شوند و از جریوب^۳ تا مراکش و آداماوا^۴، محل سکنای آنها می‌باشد، در تحت ریاست یکی از علمای مذهبی الجزایراند، [الجزایرند] و کمال خصومت و ضدیت را با ما فرانسه‌ها دارند و حرفی نمی‌زنند جز برانگیختن برادران، به جهاد. به عبارت [عبارت] آخری به ریختن خون عموم ملل عیسوی مذهب، خاصه فرانسه. و باید دانست که این برادران و اخوان در حمایت و ظل تقویت دولت عثمانی زیاد و قوی شده‌اند و از شرع و دین سخن می‌گویند، و مذهب را تکیه‌گاه و بهانه اجرای مقاصد و خیالات خود قرار داده‌اند و قدرت و قوتی پیدا کرده، رئیس آنها مهدی سنوسی^۵ می‌باشد و این رئیس در حقیقت شأن شیخ الاسلام دارد. اما در پلیتیک، در حکم سلطان است. با همان مقاصد و منظور است. طرابلس غرب در ممالک اسلامی آفریقا، حالت مرکزی به هم رسانده و کرسی تعصب گردیده، چنانکه مملکت مراکش، در قرون متوسطه همین حالت را داشت و شهرت و اعتباری حاصل پیدا کرده بود. آن اهمیت و رفعت قدر و منزلت مراکش، حالا، نقل مکان نموده، و در طرابلس

۱. بندری در کشور لیبی.

۲. سنوسیته: فرقه‌ای از پیروان ابن دباغ واضع مذهب حاضریه می‌باشند که در حال حاضر در حاشیه صحرای بزرگ آفریقا در منطقه کفرا لیبی سکنی دارند. (محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی ص ۳۱۲ انتشارات آستان قدس ۱۳۷۲)

۳. جریوب: ناحیه و شهری در شمال شرقی لیبی و همچنین جزیره‌ای بنام جربه در خلیج گابس واقع در شرق تونس است.

۴. آداماوا: نام ناحیه فلاتی شکلی است در شمال کامرون در آفریقا (Universal world Atlas U.S.A چاپ دوم. ۱۹۸۷)

۵. مهدی سنوسی: رهبر فرقه سنوسیته متوفی در ۱۸۵۹ (محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ص ۳۱۲).

رحل اقامت انداخته [است] اگرچه طرابلس نظر به عالم اسلامیت همیشه از شهرهای مقدس به شمار آمده است؛ و مخصوصاً این اوقات باید گفت آن ناحیه مقدسه رُم افریقایی است و مذهب اسلام در آنجا جوشی و اشتعالی دارد. و از چهل سال قبل تا کنون، حرکتی و اغتشاشی در الجزایر نشده، مگر اینکه از طرف فِزان و شت محرکی و مایه [ای] داشته باشد و اخوان غضبناک متعصب که با دولت عثمانی همدست می‌باشند از آن بی‌خبر باشند و به تحقیق پیوسته که هرچه از این فتنه‌ها برپا شده از آن سرچشمه آب می‌خورده و از آن وادی مقدس انگشتی به آن رسانده‌اند. چنانکه شورش اُرس^۱ که ژنرال سُسِیه آن را بدون مهلت و فرصت چست و چابک رفع کرد و شعله را به تفی خاموش نمود، باز هم زیر سر مقدسین طرابلس بود و آنها مسئله را در مکه معظمه طرح کرده و اسباب هیجان را فراهم آورده بودند.

این جمله را بطور مقدمه ذکر کردیم که مطالعه کنندگان باخبر یا متذکر شوند و در فهم نتیجه معطل نشوند و در نمانند. حالا باز می‌رویم بر سر مطلب. باید دانست خیرالدین پاشا و اسمعیل پاشا، چون مقاصد خود را به فرقه سنوسیّه اظهار کردند و اخوان را از ما فی‌الضمیر خویش خبردار نمودند، آنها به امتثال امر و اطاعت پرداخته روبراه نهادند. قلندر، ابدال، سانتون و مارابوت^۲ همه دامن همت بر کمر زدند و مهتای جنگ بزرگی شدند و از کوک و کلک‌های خیرالدین پاشا و اسمعیل پاشا آنکه پای مذهب را به میان آوردند، به عبارۀ آخری، اسم جنگ را جنگ جهاد گذاشتند و گفتند خدا و پیغمبر فرموده است: «دفع کفّار واجب است.» مختصر برضد ما فرانسه‌ها مجالس منعقد نمودند و حرف‌ها زدند و قبایل و عشایر تونس را بر آن داشتند که تمام قرا و قصباتی که در تصرف فرانسه است به باد نهب و غارت دهند. اهالی قسطنطنیه می‌گفتند: «دولت فرانسه این همه خلاف و بی‌قاعدگی و اجحاف را می‌بیند و هیچ به روی خود نمی‌آورد و دم نمی‌زند، معلوم است آن توانایی و قدرت را ندارد که با مسلمانان در اندازد و این مسئله را خوب می‌داند که، ملل اسلامیّه جز زور شمشیر و قوّت اسلحه چیزی به خرجشان نمی‌رود و چون زوری و سلاحی و تپیی و توپی در

۱. اُرس: (شهر مرزی ترکیه و یونان)

۲. صحیح مارابوت مُرباط است و مُرباط یکی از طوایف اعراب افریقا می‌باشند.

کار نیست؛ به سکوت می‌گذرانند و اغماض می‌کند و به خیال سیاست و تنبیه متقلبین نمی‌افند و نتیجه این جمله آنست [آن است]، که محمدصادق بیگ سلطان تونس مستأصل شود و خود را بر قدم‌های سلطان عثمانی اندازد و تبعیت خود را به درگاه خلافت پناه اقرار و اعتراف نماید؛ (و فرض می‌کردند، دولت فرانسه خیلی خوشحال است که محمدصادق بیک معزول و خیرالدین به جای او منصوب گردد). این خیالات محققین بزرگوار که گویا از علم منطق و ترتیب مقدمات و قوف درستی نداشتند یک دو سه روز قدری کیفیت داشت. اما به محض اینکه رفتیم بر سر کمیت نتیجه به عکس شد. عساکر فرانسه یک دفعه مثل بلای ناگهان وارد تونس شد و تمام ترتیبات را بهم زد. رنگ به صورت آقایان نماند. آب به دهن‌ها خشک شد. مختصر، سلطان را این مطلب هیچ خوش نیامد و زایدالوصف متغیر گردیدند و در همان عالم اشتداد غضب، حکم دادند افواج ادرنه حرکت نمایند و با دسته دیگر که در سرحد یونان بودند متوجه طرابلس شوند. بعد فی الجملة عقل به سرشان آمد و خیال کردند، که اگر سفاین آنها با کشتی‌های فرانسه برابر شود، جز اینکه صرف معدوم شود، چه چاره خواهد داشت. پس تدبیر دیگر اندیشیدند و گفتند باید فرانسه‌ها را به دوستی فریب داد و سر آنها را گرم کرد و متدرجاً قشونی به طرابلس فرستاد و ضمناً اعراب تونس و الجزایر را کلیتاً [کلیتاً] بر دولت فرانسه شورانید، تا همه یک مرتبه به هیئت اجماع بر قشون فرانسه حمله کنند و آنها را درهم شکسته به دریا ریزند. راست است که هیچ یک ازین [از این] مقاصد غریب عجیب به حصول نه پیوست و به انجام نرسید، ولی چون تکلیف مورخ اینست [این است] که حقیقت را اظهار کند، ازین [از این] جهت می‌گوئیم ملازمان سلطان آنچه جهد و کوشش داشتند کردند که آن کارها را صورت دهند. اما عدم شعور و بی‌کفایتی، بلای بزرگیست و همیشه کارها را خراب می‌کند. شورش و طغیان سفاقس^۱ که بنا بود به منزله مقدمه و ابتدای کار باشد بی‌موقع اتفاق افتاد. آشوب تونس قبل از آنکه والی طرابلس مهیا و مستعد کار باشد درگرفت. در الجزایر هم کمین‌ها و حمله‌های عثمانی نتوانست کاری از پیش ببرد و ابوعمامه که خود را از هر طرف محصور دید، به خیال افتاد که جانی از

۱. سفاقس: Safax در قدیم سفسس خوانده می‌شد و آن بندری است در کنار خلیج قابس در کشور تونس.

میانه بدر برد. بنابراین به طرف تَوّا^۱ گریخت.

ظلم‌های کارگزاران و عمال دولت عثمانی، اعراب ولایات و ایالات آسیای عثمانی را مستعد شورش و طغیان داشت و عبدالحمید، می‌خواست به تردستی راه این سیل را بگرداند و به واسطه تحریک خصومت‌های مذهبی و تعصب دینی عرب‌ها را به جان ما فرانسه‌ها اندازد. اما عدم پیشرفت اتحاد مسلمین و اتساع دولت عثمانی به سلطان فهمانید، این خیالات خام و این افکار غیر صائب است، و همیشه شوراندن مسلمانان بر عیسویان نتیجه خوبی ندارد. لهذا، امید او مبدل به یأس گردید و ناچار از تفتین و افساد، دست کشید. اگر شیر رنگ‌کن‌ها او را به حال خود بگذراند. خیلی اتفاقات مختصرتر، که همه آنها نیز اهمیت داشته، باید به سلطان حالی کرده باشد. که منجمین چاپلوس و فالگیری‌های او به او دروغ می‌گویند و ریشخندش می‌کنند، ابله گیر آورده‌اند. اینکه می‌گویند خلافت کامل حقیقی عود کرده، مشکل راست باشد؛ و اگر فرض کنیم که راست است یک عیب بزرگ دارد و آن اینست [این است] که خلیفه چیز فهم نیست خبرها را می‌شنود و متنبه نمی‌شود.

یکی از پلتیک‌های بد عثمانی‌ها این است که به واسطه اغراض فاسده حالت روحانیت و اخلاق حمیده را به زور و اصرار، از عرب‌ها سلب و دور کرده‌اند و انواع و اقسام اوهام و خیالات باطله را میان آنها شایع و منتشر ساخته عادات و رسوم قدیمه ایشان را که درست قولی و درستکاری و خیالات دقیقه شاعری و مضامین لطیفه و ذوق و میل مفرط به ادبیات باشد منسوخ نموده، بلکه در قوانین و اصول مذهب آنها هم تغییرات داده‌اند و به نقد رقابت و نقار و خلاف غریبی فی‌مابین طوایف و قبایل مسلمین که فی‌الحقیقه همه فرزندان یک مادراند [مادرند] درگرفته و آنها را متصف به صفات ناپسند ظلم و بی‌رحمی و زور و اجحاف و تعدی نموده است. جنگ‌های داخلی و زدوخوردهای بی‌معنی اعراب، اگرچه کار آنها را پس انداخته و اسباب ضعف آنها را فراهم آورده، مع‌ذلک همان طوایفی که به زعم کاردانان عثمانی ابدالدهر می‌باید طوق بندگی و اطاعت سلطان را به گردن داشته، آلت کار او باشند و بدون حرکت ارادی و اختیاری، هر طور که خلیفه آنها را میرقصاند،

۱. تَوّا: نام شهر و بندر رودخانه‌ای در کشور پرتغال.

برقصند. امروز به واسطه تولید و تکوین انقلابات و گونه گونه اغتشاش در میان خودشان و از بابت نارضایی از عالم حکومت اسلامی به کرسی دولت عثمانی طرف می شوند و برضد خلافت حرکت می کنند. نجد و یمن و بلاد جزیره و بین النهرین، از هیچگونه شورش و طغیان فروگذار نکرده بی پرده آشکارا یاغی می باشند و آزادی خود را که مدت پنج قرن است از دست داده اند مطالبه می نمایند و این طوایف و سلاسل نه همین برضد اقتدار دولتی سلطان سخن می گویند، بلکه در قدرت روحانی او که خلافت اسلام و ریاست مذهب باشد هزار حرف دارند.

محمدعلی پاشا مؤسس اساس سلطنت و خدیوی حالیه مصر که از قرار مذکور می خواست باز در قاهره دستگاه خلافتی مثل خلافت خلفای فاطمی برپا کند و اعراب را دوباره قادر و مقتدر نماید، در واقع بیش از یک نفر سرباز رشید نبود که در جنگ و صلح با کمال جرأت و جلالت کار می کرد. در شجاعت و هوش و تزویر و تقلب و قساوت قلب و سخاوت محمدعلی پاشا حرفی نیست. اما مرد دانای دورانیش وسیع الخیالی نبود و صفات مردمان بزرگ را نداشت. اما انصاف می دهیم که در انجام کار کردنی، و امور لازمه و اجرای احکام قرآنی و مسلط نمودن اعراب در مذهب اسلام و نامی کردن و باقی گذاشتن اسم خود در تاریخ، مردی کافی محسوب می شود. محمدعلی پاشا، اگر مردی بزرگ و کاردانی سترک بود و می فهمید چه کارها از او [از او] ساخته می شود، به جای حرص ها و هوس های لایعنی و آرزوهای ناشی از جنون سلسله سلطنت عثمانی را تغییر می داد و وارثین طغرل را به استعفا وامی داشت. در صورتیکه پیش قراول های پسرش از دور، چشم خود را به اسلامبول دوخته و آن پای تخت را خورده و برده، طعمه شکار خویش می دانستند. محمدعلی پاشا خیالی نداشت جز اینکه، مملکت پاشانشین خود را به طرف شمال و مشرق و مغرب بسط و وسعت دهد و در عالم تبعیت خود را دیشان نماید. خیالاتش، تا همین جا سیر داشت. عالی تر نبود و هرگز سلطنت در خاطرش خطور نمی نمود. و هابیها را که مسلمان خالص بودند و خاک عربستان را از ترکان پاک کرده، منهدم ساخت و چنین می پنداشت که فریضة اوست [او است] دوباره شبه جزیره عربستان را به تمامه و اگر نشود، اقلأ حجاز و قسمتی از یمن را تابع و مطیع کند و اینکه در مقام ساختن تمام، پُر اصرار نکرد و پانیفشرد به واسطه این بود که دید سایرین اطاعت نمی کنند.

هر چند سلطان در نوشتجات عمومی خود را خادم و حارس حرمین شریفین می خواند و امپراطور مستقل تمام ولایات عربستان که موهوماً در تحت اقتدار و تصرف اوست [او است] نه حقیقه [حقیقتاً]. ولی در وقت عمل دوچار [دچار] اشکالات زیاد می شود و خیلی مشکل است حکم او را آن طرف سواحل بخوانند. یعنی به آن مجسمه های مغرور و هیاکل عجب و غرور که مأمورین و فرستاده های او باشند؛ کسی اعتنا و احترامی کند. تمکین اوامر و نواهی سلطان مخصوص به بعضی از بنادر در بحر احمر و چند محل از امکنه داخله است که در آنها ساخلو و قراول قرار داده، مابقی شبه جزیره که اصل جایگاه و مبدأ و مسکن مذهب و دین اسلام است؛ اصلاً و مطلقاً به احکام سلطان عظمی نمی گذارند و قیدی به اطاعت او ندارند، بلکه همواره در کار مخالفت می باشند. چنانکه افواج و عساکر او که در صنعا و طایف و مکه معظمه و مدینه منوره متوقف می شوند؛ دایم محصور و محبوس می کردند، و اعراب بدوی پشت آن قلعه های مقواتی، کاروانها را غارت و برهنه می کنند و پادشاه ذیجاء مجبور می شود به توسط حکام و ولایه [ولات] خود باج و خراجی به رؤسای قبایل دهد تا قوافل دمشق و بغداد را مانع عبور نشوند، و راه جدّه و مکه را سد نکنند و هر سال هم توقعات و تمنیات این صحراگردان زیاد می شود و اعلیحضرت سلطان جز اطاعت چاره ندارد.

در سنه ۱۸۸۰ میلادی، دوازده هزار لیره عثمانی به شیخ و سایر راهزنان دادند و آن به جای گمرک هدایا و تقادیمی بود که برای روضه مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاده می شود. سال بعد مجبور شدند چهل هزار لیره عثمانی بدهند. گاهگاه که این قاطعان راه تردها [دماغند] و حالت شوخی دارند؛ بطور مزاح می گویند: «خیال ما این است، مقصرین نزاع مالتا کیوسک را که در سواحل محبوس اند [محبوسند]، بزودی آزاد و رها کنیم؛ همینکه سلطان اسم آن گرفتاران را می شنود؛ سراپا مرتعش می گردد و هر چه آن جماعت می خواهند بلامضایقه می دهد. در سال ۱۸۸۵، مدد معاشی که تفضلاً به این سارقین می دادند؛ از پنجاه هزار لیره عثمانی می گذشت و تجاوز می نمود. حالا باید آن مبلغ مضاعف شده باشد. در زمان قدیم که مذهب اسلام در عربستان، رواج و شیوع کامل بهمرسانید و مسلمین به اعلی درجه قدرت و اقتدار رسیدند؛ شرفای مکه و مدینه که از خانواده هاشم بودند، در حجاز بر تسلط و استیلای خود افزودند و در

حقیقت سلطنتی تشکیل دادند. اما آن سلطنت، بعدها تابع سلاطین مملوک قاهره گردید. همین که، سلطان سلیم اول از پادشاهان آل عثمان مملکت مصر را مستخر نمود. این تابعین خلفای اول یعنی شرفا، بالتبع مطیع سلاطین عثمانی که معروف به سلاطین روم شدند گردیدند. چه مشارالیه به ضرب شمشیر خود را خلیفه نامیدند. در سلطنت سلیم ثانی که دایم الخمر بود و هرگز روی هوشیاری را نمی دید، ترکان به یمن آمدند و بنای تطاول و تعدی را گذاشتند. اهالی حرمخانه و سکنه سرای سلطنت به هوای نفس و از روی خبث طینت و سوء فطرت و جهالت به خواجه و حمّال و ملاحظ قهوه چی و آشپز و فعله امتیازات دادند و آنها را حاکم طوایف مزبوره و شرفای باعزت و احترام کردند. حکام رذل نانجیب هم برای آنکه در تحصیل مال و مکت از یکدیگر پیش افتند هرچه توانستند، از آنها اخذ و عمل نمودند، تا آنجا که جان برای جسد آن بیچاره ها نگذاشتند و اگر وقتی در دادن مال تعلل و اهمال می کردند، فوراً تقصیری برای ایشان تراشیده رؤسای بی گناه آن قبایل را گرفته تحت الحفظ به اسلامبول می فرستادند و در آنجا، همین باید در بند و زندان باشند. بلکه باید متحمل شکنجه و عذاب شوند و به سختی جان به عزرائیل دهند. منصب شرافت مکه و مدینه به واسطه عدم اقتدار و تمکن از دست اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و سلطان، حکومت حرمین شریفین را بیک نفر از نوکرهای بی سروپای خود داد و رؤسای سابق مأمور کارهای پست شدند و باید گفت که در همان مشاغل ناقابل هم استقلالی نداشتند و هنوز هیچ نشده بیک اشاره سلطان معزول می شدند. این حکومت که مبنا و اساس آن ظلم و تعدی، بلکه غارت و یغماست [یغماست]، ممالک و ولایاتی را که پیش ازین [از این] حاصلخیز و معمور بود، حالا خرابه و ویرانه کرده و جور و بی اعتدالی نتایج بد خود را در آن امکنه ظاهر ساخته مع ذلک پادشاهانی که مأمور حکومت حجاز و یمن می شوند، از آن نهب و تاراجی که بدان معتاد شده هیچ فروگذار نمی کنند و جز جمع مال و ذخیره بیکد و اندازه قصدی ندارند. هر یک هوا و هوس آنها مالیات تازه [ای] را سبب می شود و مباشرین آن را جبراً قهراً می گیرند. و تا کیسه پاشا پر شود، چندین کیسه دیگر از واسطه های عمل و مباشرین و مأمورین و محصلین مملو می گردد و خانه خلقی را خراب می کند. مختصر صندوق های این پاشاها و حرمخانه ها نقود و وجوه و اسباب زینت و آرایش می خواهد. اما

نه کم بلکه زیاد و هرچه بیشتر بهتر بجهت آنکه حرص اندازه ندارد و روزبروز، رو به زیادی می‌گذارد. و آخر الامر نتیجه این چَوُ استمراری چیست؟ به ستوه آمدن رعایا و رفتن فریادهای شکایت به آسمان، و منجر شدن کار به کینه‌جویی چنانکه الآن اعراب تماماً کینه شدیدی از سلطان در دل دارند و منتظر وقت و فرصت اند [فرصتند] که دل خود را خالی کنند.

بی‌رحمی‌هایی که در سنه ۱۸۶۷، در موقع رفع فتنه یمن به عمل آمد و بعد نیز در زمان لشکرکشی به آشور تجدید شد، نفاق مابین اعراب و تورانی‌های غاصب را بیشتر از پیش تر ظاهر ساخت و کسالتی زیاده از حد تصور عارض آن طوایف مظلوم گردید و چنان تنفّری ازین [از این] خلافت ظالم حاصل کرده‌اند که به وصف در نمی‌آید و روزبروز بر آن نفرت می‌افزاید و شک نیست که آخر کار به جای بدی می‌کشد.

از سال ۱۸۷۹، در یمن و آشور شورش و طغیان از کارهای رایج معامله است. سوانح مشکله خارجی مملکت و اغتشاش آسیای صغیر و بی‌پولی خزانه بر روی هم سبب شده که نتوانسته‌اند مددی به عربستان رسانند و حال آنکه باید در آنجا همیشه قشون درست و حسابی کاری منظمی حاضر باشد. افسوس که دیوان نمی‌تواند، از همین سربازهای گرسنه برهنه خود که همه جور عیب و نقص هم در آنها هست، چند دسته سوا کند و به آن مملکت فرستد. چه وجود همین لکنه‌ها در جاهای دیگر هم لازم است.

یکی از شرفای آخری مکه معظمه که عبدالمطلب نام داشت و در سنه ۱۸۸۳، معزول شد. بعد از عزل خیلی اسباب وحشت و اضطراب بزرگان اسلامبول گردید. این شخص قوت و قدرتی داشت و در ایام زندگانی خود، پنج دفعه مایه شورش بزرگ و آشوب عظیم گردید و مخصوصاً چون دانا و باکیاست و فراست بود. بعد از هر شورش به آسانی خود را بری الذمه می‌نمود و نمی‌توانستند تقصیری به گردن او وارد آورند. مکرّر شریف مکه شد و بارها معزولی کشید و تمام قصد و منظورش اینکه شرافت را در خانواده خویش موروثی نماید و مثل شرفای پیش مکه دارای تسلط و اقتدار مادی و معنوی و ظاهری و باطنی با هم باشد و مجلس شورا، که طالب عزل او بود؛ نتوانست حکم معزولی او را از سلطان بگیرد، مگر بعد از آنکه چند نوشته از او [از او] بدست آورد که در آنها بر

ضد دولت عثمانی سخن گفته [است]. مخصوصاً مراسلاتی را که به مدحت پاشا نوشته بود و مدحت پاشا را آن وقت نفی بلد کرده و به طایف فرستاده و به او سپرده بودند. پس، از این جمله خوب می توان فهمید که در اواخر چقدر از قدرت شرفا کاسته و بیکاره شده، با وجود این حال، اگر زمام کار بدست شخص کاردانی می افتاد می توانست طوایف را متحد و همدست کند و بنیاد تسلط عثمانی را در عربستان مستحکم سازد.

در دور و حوالی سلطان عبدالحمید فقط یک نفر شخص قابل دانا پیدا شد که در خیال اعراب بود و اهمیت وجود این ملت را می دانست. این شخص از خواجگان سلطان و بهرام قزلباغ نام داشت و شاید مطالعه کنندگان، ملتفت شده باشند که این خواجه های سیاه که به واسطه نقصان خلقت، تقریباً از نوع انسان خارج شده اند؛ غالباً ادعای آنها اینست [این است] که اصلاً عرب می باشند. می خواهند از آن قومی باشند، که حضرت ختمی مآب افتخار آنست [آن است]. درین [در این] صورت، خود را پیشکار و وکیل و حامی عرب می دانند و از جانب آن نژاد جنگی پر شور و ادعا و کالت مطلقه دارند. بهرام آغا که از سایر آغایان و خواجه سرایان عاقلتر بود برای هموطنان خیالی خود خواست دست و پایی کند. به آقای خود، یعنی حضرت سلطان عرض کرد، تعدی و اجحاف کارگذاران دولت، در حجاز و یمن به سرحد کمال است؛ و این کار عاقبت خوشی ندارد، خو بست [خوب است] اعراب نیز، مشمول عدل و انصاف ملوکانه باشند و گرنه ناچار به صدا در می آیند، چنانکه آمده اند. بعضی روزنامه ها به تأیید و تشویق، بهرام آغا، فصل ها نوشتند و ثابت و مدلل نمودند که، در حجاز و یمن اصلاحات فوری لازم است. خود بهرام آغا هم، الحق دست بکار شده بود و خیال داشت تمام اعراب بدوی را در یک سرزمین جمع کند و در یک محل سکنی دهد. به این قصد و نیت، خانه های دهقانی به طور نمونه می ساخت.

همچنین مبلغ های عمده داده، آلات و ادوات زراعتی جدید را خریده که فلاح اعراب را بطرز حالیه ملل متمدنه کم زحمت و پرمفعت نماید، و این آلات و ادوات را مجاناً به دهاقین و زارعین می داد و در میان آن طوایف تقسیم می کرد. همانا نیت سلطان نگذاشت. خیال این مرد خیراندیش صورت وقوع بهمرساند و ملتی آسوده شود. بهرام آغا مرحوم شد و آن اندک امیدی هم

که حاصل شده بود، قطع و مبدل به یأس گردید و جای آن را افسوس بگرفت.

* * *

دیپلمات‌های [دیپلمات]، دولت عثمانی دوچار [دچار] سختی و گرفتار رنج بدبختی شده‌اند. مدتی برای رفع این اشکال دست و پا می‌زنند و چاره‌جویی می‌کنند. هنوز از آن خلاص و آسوده نشده، مشکل دیگر برای آنها تراشیده می‌شود، و هر دفعه که ناخوشی این مریض نکس می‌کند؛ بیشتر از بنیه او میکاهد و قوت او مستحیل به نصف می‌شود. و از حق نباید گذشت و باید گفت که سلطان و برگزیدگان او برای مبتلا کردن دولت عثمانی به ابتلا و مرض علاج‌ناپذیر و اجل حتمی هیچ فروگذار نمی‌کنند و کمال کوشش را در زوال آن دارند. در آن وقت که عربی پاشا^۱، هنوز سرهنگ بود. فرقه ملتی در مصر ترتیب داده، راه خودسری پیش گرفت و مصر را آزاد خواند. سرای عثمانی به عادت دیرین خویش گمان کرد وقت شعف و خوشحالیست [است] و حالاست [است] که کار به کام او می‌شود و همای اوج سعادت بدام او می‌افتد. اغتشاش در مصر درمی‌گیرد و موقع بدست می‌دهد که عثمانی، دولت خدیوی را یکی از ایالات و ولایات خود نماید. بنابراین تصورات، مصمم شد عربی را درست برضد خدیو تحریک کند و بروی او وادارد تا قاهره خوب مغشوش شود. از طرف دیگر خدیو را بر آن دارد که با دول معظمه اروپا در اندازد و بهم زند. معلوم است با این دو مقدمه نتیجه آشوب است و انقلاب و فتنه و فساد. پس دو بهانه بسیار خوب بدست دولت عثمانی می‌آید و می‌گوید چون در کنار رود نیل اغتشاشی در گرفته، باید قشونی به آن وادی فرستاد و آنجا را امن کرد و رسیدن قشون عثمانی به مصر همان، و تصرف نمودن آن همان و خوب هم که خیال کنیم گرفتن مصر در عالم خیال برای هیچکس اشکال ندارد. همه حرف‌ها در سر وصول و وقوع است. فرستادگان حرام عربی را دیدند و تبلیغ رسالت نمودند و آن جوانمرد، ابتدا به آنها چنین وانمود کرد که بر وفق مرام و منظور آنها رفتار خواهد نمود و گفت اگر شخص مقدس سلطان در عالم یکنفر جان نثار حقیقی داشته باشد، آن منم و آسوده و خاطر جمع باشید که در تمام عرصه

۱. عربی پاشا: رهبر گروهی از نظامیان که در سپتامبر ۱۸۸۱ م علیه نفوذ خارجی‌ان در مصر قیام کردند و سرانجام در ۱۳ سپتامبر ۱۸۸۲ از انگلیسها شکست خوردند و بدینوسیله سلطه انگلیسها به مدت ۷۰ سال در مصر ادامه یافت. (تاریخ عثمانی، پیشین، ص ۳۳۵).

با وسعت افریقا، حامی مذهب اسلام و دولت عثمانی می‌باشم. عربی، علاوه بر این اظهار دو نفر از صاحب‌منصبان خود را روانه اسلامبول کرد که به حضور سلطان مشرف شوند و استدعا کنند که صاحب و جالس عرشه خلافت و اریکه سلطنت حمایت و تقویت خود را درباره عربی پاشا مبدول فرماید و از مراحم ملوکانه چیزی دریغ ننماید.

چیزی نگذشت که عربی پاشا، وزیر جنگ مصر گشت و به محض اینکه دارای آن منصب جلیل گردید؛ خدعه و حيله را کنار گذاشت و تا دولت عثمانی خیال کرد، قشون به مصر فرستد. آشکارا به حمایت توفیق پاشا^۱ خدیو خیالی مصر و متبوع مصنوعی خود برخاست و گفت: «هیچ لازم نیست، افواج و عساکر منصوره عثمانی زحمت بکشند، سنگین و رنگین سر جای خود بنشینند، بی‌پرده می‌گویم، اگر قشون عثمانی، پا در خاک مصر گذاشت، در ساعت همه را با گلوله توپ و فشنگ‌های فشنگ تفنگ، سیر می‌کنم و از غصه نرسیدن مواجب و جیره گرسنگی و برهنه گی [برهنگی] خلاص می‌نمایم.» سلطان از این حرف عربی پاشا، مات و مبهوت ماند و چون خیال می‌کرد توفیق پاشا خدیو مصر است و آقا و صاحب اختیار عربی و تسلطی به سر وزیر جنگ دارد. کاغذی به او نوشت و ازین [از این] جسارت عربی پاشا شکایت کرد. لکن خلیفه بزودی از اشتباه بیرون آمد و دانست مستشاران درگاه خلافت پناه، خلاف عرض می‌کنند که توفیق و عربی را آقا و نوکر نزد او قلم می‌دهند. عربی مقلدی است تردست و توفیق عروسک پشت پرده اوست [است].

همه کس شنیده و دیده که نادانی عربی پاشا، چه نتیجه بخشید و عاقبت کار او به کجا کشید. فتح تل الکبیر^۲، که بزور و ضرب لیره نصیب انگلیس‌ها گردید. خیالات آزادی فرقه ملت‌ی مصر را باطل کرد. لرد راندلف چرچیل^۳ در مجلس وکلا، توفیق پاشا را محرک و بانی جنگ و خرابی

۱. توفیق پاشا: (۱۴ آوریل ۱۹۰۹ تا ۵ مه ۱۹۰۹) و ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ تا ۱۲ ژانویه ۱۹۱۹ وزیر اعظم.

پسر و جانشین اسماعیل پاشا در مصر که توسط انگلیسی‌ها و فرانسویها روی کار آمد وی تاکنون تصفیه بدهیهای مصر را پذیرفت و همه درآمدهای کشور را صرف پرداخت بدهیها کرد و تمام منابع مالی بدست خارجیان افتاد و در نتیجه موجب قیام ملی‌گرایانه مصریان به رهبری احمد عربی پاشا گردید (۱۲۹۹ / ۱۸۸۱ م)

۲. تل الکبیر: مکانی در مصر و نزدیکی بندر اسکندریه

۳. لرد راندلف چرچیل: ۱۸۹۵-۱۸۴۹، سیاستمدار انگلیسی (پدر وینستون چرچیل معروف)

اسکندریه خواند، و خدیو با کمال خفت و سرشکستگی در ظلّ حراست و خفارت سرنیزه‌های قشون انگلیس به قاهره مراجعت نمود. انگلیس‌ها، به موجب سیره و عادتی که دارند، مصر را تصرف کردند، مثل یک پارچه ملک شش‌دانگی که از آبا و اجداد، جانبول^۱، ارث به او رسیده باشد. (مقصود از جانبول ملت انگلیس است.) و همه کس حالت جانبول را می‌داند. جناب مشارالیه را همیشه عقیده این بوده که صاحب اختیار، تمام ملل و دول روی زمین است و تاریخ می‌گوید: که حرمین شریفین یعنی، مکه معظمه و مدینه منوره در هر عصر و زمان تابع حال مصر بوده و بعد از آنکه انگلیس‌ها به خاطر جمعی در قاهره متمکن شدند؛ دیر یا زود نفوذ و تسلط حسابی در عربستان حاصل می‌نمایند. آن وقت، برای اینکه خود را حامی و حافظ آن اماکن مشرفه قلم دهند. دلایل موجه دارند. چنانکه تا در عدن استقراری بهمرسانیدند؛ مشغول کار شدند و بدست و پا افتادند که خود را در خاک عربستان جا کنند. زور و تزویر را با هم به کار انداختند. گاهی بزور اسلحه و زمانی، به واسطه عهدنامه‌های مزورانه کاربینی کردند، تا هر طور بود، نفوذ حقیقی خویش را در سواحل عمان [عمان] بسط دادند و صاحب قدرت و استیلا شدند. مثلاً، امرا و مشایخ یمن و آشور مکرّر از طرف جاسوسین انگلیس تشویق شده و راه‌ها پیش پای آنها گذاشته‌اند. چنانکه در سال ۱۸۸۴، شری‌نجم‌الدین^۲، که از اخلاف و اعقاب سلاطین قدیم حمّیز بود و بدون اینکه کسی او را بشناسد در بمبئی می‌زیست. ناگاه در پشت دیوار صنعاء طلوع نموده، ادعای خلافت کرد و تمام مملکت را به هم زد و با آنکه چند دفعه شکست خورد، باز دست برنداشت. چنانکه سال قبل هم به واسطه و کمک پولی و سلاحی انگلیس، نجم‌الدین حمیری باز مصمم تاخت و تاز شد.

یکی از مورخین عالم عاقل که هوپرون بهن، نام دارد، می‌گوید: «بعضی اشخاص خیال‌باف که می‌خواهند، دولت عثمانی را در حالت کمال، نگاهدارند. مثل آن اطفالی هستند که دست خود را به طرف آسمان دراز می‌کنند، که ماه را بگیرند و چون دستشان به ماه نمی‌رسد و آن جرم درخشنده را نمی‌توانند بگیرند. تعجب می‌نمایند که چرا به مقصود خود نمی‌رسند، همانا از تعلّل این مفهوم که

۱. جانبول: از القاب انگلیسی‌ها

۲. شری‌نجم‌الدین: از اعقاب سلاطین قدیم حمیر، از امیران یمن

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل عاجزاند، تا چه رسد به مدلول: «وَ أَيْنَ الثَّرِيَاءُ مِنْ يَدِ الْمُتَنَاوِلِ»^۱

تأسیس اساس پلیتیک اروپایی در مملکتی که ساعت به ساعت رو به تنزل و انحطاط می‌گذارد. از خط‌های عظیم است و این کار از آن قبیل که معماری بخواد، عمارت بسیار محکمی بر روی ریک روان بسازد. انقراض دولت سلطان از کارهاییست [کارهایی است] که بزودی صورت وقوع بهم میرساند و اصلاً از آن گزیری نیست. وضع حکومتی، که اهالی قصر یلدوز [یلدیز] اختیار کرده‌اند؛ اسباب سرعت آن زوال و انقراض می‌شود و مدت مهلت رادم بدم کوتاه‌تر و کمتر می‌نماید و اگر دولت عربی، بر روی خرابه‌های این دولت بنا شود؛ در اسلام، یقیناً تغییر کلی حاصل خواهد شد و این نزاع دائمی و خلاف و اختلافی که در میان فرنگی‌ها و مسلمانانست [است] و معاهده‌های دوستانه باب عالی نتوانسته است؛ آن را اصلاح کند، رفع و برطرف می‌شود و وضع سلطنت با عظمت و جلالتی که اعراب قرون متوسطه در اسپانیا داشتند، کافیتست [است] که معلوم و مدلل نماید که این نژاد چه قدر قابل و با استعداد می‌باشد. و اگرچه حالا در عالم تمدن و تربیت عقب افتاده، اما جنس و فطرتش عوض نشده [است].

عهد مودت و اتحادی که دولتین فرانسه و عثمانی در مائه شانزدهم، با یکدیگر بستند، صحیح و به قاعده بود. چه آن عهد را، بر ضد اطیش منعقد نمودند و دولت اطیش با هر دو خصمی و نقاضت داشت و دولت فرانسه ازین [از این] اتحاد و اتفاق منتفع می‌شد. اما باید دانست که حالا وضع تغییر کرده و آن مقتضیات موجود نیست. راست است که حالا خانواده ههن زلرن [هوهنزولرن]^۲، یعنی سلطنت آلمان با ما فرانسه‌ها خصومت و کینه می‌ورزد. چنانکه آن وقت خانواده سلطنتی اطیش این جنگ و ماجرا را داشت (خانواده هابسبورگ)^۳، لکن دولت عثمانی با آن

۱. مضمون این عبارت به معنای: «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل است» با این تفاوت که در این مورد دست یافتن به ستاره ثریا از محالات است؛ در حقیقت می‌توان گفت: «آدمی در روی زمین است کی می‌تواند به ستاره پروین دست یابد.»

۲. هوهنزولرن: Hohen-zolern خانواده‌ای آلمانی که در کنار دانوب زندگی می‌کردند و بعداً از سال (۱۹۱۸-۱۷۰۱ م) در آلمان حکومت کردند (فرهنگ عمید، ص ۲۳۱۵)

۳. Habsburg نام یکی از خاندانهای سلطنتی آلمان، مشتق از نام قلعه اجدادی آنها در ناحیه آرگوی سوئیس، کنت‌های ادامه پاورقی در صفحه بعد

خانواده کمال همراهی را دارد و خود را به آلمان می‌بندد و بر او تکیه می‌کند، در مائه شانزدهم منافع ما و عثمانی یکی بود. ولی حالا به واسطه خط‌های آن دولت از هم جدا شده و به حالت ضدیت و افتراق افتاده، ما باید از راه دیگر و جای دیگر فکر کار خود را بکنیم. عَجَالَةً [عجالتاً] تکلیف ما این است که مانع اتحاد اسلام شویم و نگذاریم اینکار پیشرفتی حاصل نماید. چه اتحاد اسلام اسباب قُوَت خلیفه [ای] می‌شود که از ما متنفر است و با دشمن ما متحد. پس بر ماست [است] که سعی و کمک نماییم و سلطان اسلامبول را از جانشینی، حضرت رسول صلی الله علیه و آله، که به غضب آن را مالک و مدعی شده، بیندازیم و محروم سازیم و مملکتی را که تابع و مطیع ملت تُتُنْ^۱ (یعنی آلمان) شده بر باد فنا و زوال دهیم؛ بلی دنیادار، مکافاتست [است]، وقتی باب عالی به وُلاة [ولات] و حکام خود می‌سپارد و دستور العمل می‌دهد، که اهالی الجزایر و تونس را که در بلاد عثمانی می‌باشند، رعیت دولت عثمانی بدانند و مثل سایر رعایای آن دولت با آنها رفتار کنند. ما فرانسه‌ها هم باید، به تلافی پردازیم و کمر خصومت با عثمانی را، تنگ بیندیم کاسه و کوزه‌اش را بهم بزنیم. مختصر حتی الامکان اعراب را بر دولت عثمانی بشورانیم.

اهالی و سکنه قصر یلدوز [یلدیز] هرگز گمان نمی‌کنند که وقتی طوایف اعراب بتوانند به جنبش آیند و دعوی حریت نمایند، و ربه اطاعت و تبعیت دولت عثمانی را از گردن خود اندازند، و اتحاد آنها را برای حصول این مقصود، غیر ممکن و شوخی شمرده، یاوه و مضحکه می‌پندارند و دیپلومات‌های عثمانی، فراموش کرده‌اند. که ناپلئون اول، نه تنها در خیال انجام این مرام بود و به اتحاد و آزادی اعراب عربستان قناعت نداشت. می‌خواست در افریقا هم این کار را صورت دهد. جنگ مصر فی الحقیقه، جهادی بزرگ شمرده می‌شد و مقصود از آن جنگ این بود که اعراب آزاد شوند و در دریای مدیترانه امنیت حاصل آید و آن صفحه مصفا گردد.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

خانواده هابسبورگ از قرن یازدهم میلادی صاحب نام و شهرت بوده‌اند و فرمانروایی ممالک کوچک اروپا و سپس سلطنت کشورهای آلمان، اتریش، هنگری و بوهیم و اسپانیا را دارا بوده‌اند. (فرهنگ عمید، ص ۲۲۳۷)

۱. تُتُنْ یا توتُنْ: Toton، قومی از ژرمانی قدیم آنان با سیمبرها Cimbres به گل (فرانسه) حمله کردند و توسط ماریوس دراکس - آن - پروانس در سال ۱۰۲ قبل از میلاد، مغلوب و پراکنده شدند. (فرهنگ عمید، ص ۳۹۸).

در همین اواخر هنگام ظهور متمدنی منشیان ادارات، روزنامه‌های قسطنطنیه، شیخ عبّا و هواخواهان او را مردود خواندند و هر چه توانستند از او [از او] بد گفتند. بلکه هر کس یک کلمه حرف راست از اهالی سودان و متمدنی می‌زد و از خطرهای صدماتی که آنها برای مملکت مصر و دولت عثمانی ایجاد می‌نمودند، چیزی بر زبان می‌آورد، مورد طعن و لعن و ملامت میشد و به گناه و خیانت متهم می‌گردید و هیچکس قبول نمی‌کرد، شیخی مجهول‌الحال با خلیفه برابر شود و پا در کفش او کند و عرصه را بر وی تنگ نماید. تا آنجا که حقوق او را متصرف شود. در صورتیکه، آن حقوق را خداوندی می‌خوانند و عجب آنکه متملقین نادان، بی‌خبر با کمال تبختر، می‌گفتند، چگونه سگی صحرائی با مستی در اویش که مثل خود او، زوزه می‌کشند، می‌تواند ادّعا کند که با سلاطین روم شاخ به شاخ می‌شود و سر به سر می‌گذارد. بلکه گماشتگان دولت عثمانی، را از متصرفات و مملکات آن دولت بیرون می‌کند.

رجال کاردان اسلامبول، و روزنامه‌نگارهای آن پای‌تخت تماماً چشم‌های خود را به روی هم گذاشته، انکار بدیهی می‌کردند و در جهل و نادانی مبالغه و اصراری داشتند و کار به آنجا کشید که در وقت اغتشاش هیکس پاشا و لشکریان او در ملباس، اداره انطباعات اسلامبول به عجله لایحه [ای] نوشته، به ادارات روزنامه‌ها داده، در جراید خود درج نمودند و مضمون آن لایحه این بود: (متمدنی آدم بی‌سروپایی است و استعداد و قابلیت ندارد و فقط جمعیت او عبارتست [است] از دوسه‌هزار نفر راهزن و یقین است که کاری از پیش او نمی‌رود.) اداره انطباعات اسلامبول و دل‌خودش و جمعی از بی‌خبران آن سامان را به این حرف‌ها خوش کرد. اما اهل خبر و اطلاع، همه می‌دانستند که متمدنی در همان اوقات پی در پی فتوحات می‌کرد.

سلطان عبدالحمید، حالا هم از بابت مصر آسوده است و ترسی ندارد. مگر از جماعت دولت انگلیس و دخل و تصرف کارگزاران آن دولت. دیگر به خیال هیجان و جوش و جنبش مصری‌ها و عرب‌ها نیست و حال آنکه این کار حتماً و مسلماً شد، نیست و یقیناً خطر این طغیان برای دولت عثمانی، بیشتر از آن مخاطراتی است که سلطان، از آن اجتناب و احتراز می‌نماید. غرور عبدالحمید نمی‌گذارد؛ ملتفت حقیقت امر شود و بترسد. از اینکه قبایل عرب که قومی بامتان و عقیف و

بزرگ منش و فقیراند، یک روز پشت به پشت هم دهند و به یک حرکت دست، شهر استانبول را، رگ به رگ نمایند و از شأن و جلالتی که به خود می‌بندد، بیندازند و به انتقام سلاسل منقرضه، دودمان عثمان را به باد فنا و زوال دهند. همان دودمان که روان بزرگان و سران سلاسل منقرضه و مشایخ و شرفای، از حقوق خود محروم شده، تا قیامت بر آن لعن می‌کنند.

چند سال است، در میان عرب اغتشاش و انقلاب متوالی و پی‌درپی است، و هر روز شورش و فتنه تازه [ای] برپا می‌شود و چنین به نظر می‌آید که سکنه قصر یلدوز [یلدیز]، التفاتی به این سوانح ندارند. و چه خوبست [است]، که بدانند این طغیان و جوش، تنها در مسلمانان عربستان و اولاد وهابی‌های مقتول و اولین جانشین‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله که شهدای ظلم می‌باشند نیست. بلکه در میان طوایف باغیرت هندوستان که گویا اسلام بعدها، در آنجا بیشتر روبه رواج و شیوع می‌گذارد، نوایر فساد مشتعل شده. [است] همچنین در مساجد و معابد ترکستان و البته، دانشمندان، حضور سلطان عبدالحمید به خاطر دارند که مملکت، ترکستان چه سرزمینی است و چه سیل‌های هایل از آن وادی سرازیر گشته و داستان امیر تیمور و ایلدرم‌خان را فراموش نکرده‌اند. مختصر، حالا تمام ممالک اسلامی نظرشان به اسلامبول است و از آن نقطه جلیله سرمشق می‌خواهند. اما از بی‌سعادت‌ی هر چه از آن مصدر صادر می‌شود، اسباب رسوائی و افتضاح می‌باشد و بس.

شب‌ها که اعلیحضرت سلطان در عالم خیال و دریای اندیشه غوص می‌کند، و به تدبیر و تفکر می‌پردازد، که بداند برق خرمن سوز از کدام طرف جستن می‌نماید؛ چنین به نظرش می‌آید که ابرهای آفاق اروپا برای این کار بیشتر مستعد است و هیچ تصوّر نمی‌کند که همان نواحی محکومه‌او که فعلاً اظهار اطاعت و انقیادی می‌کند، نیز، بی‌استعداد نیست و ممکن است آن سوزنده پر خوف و خطر در همان حدود مشتعل شود و خانمان آل عثمان را یکباره بسوزد. آن نواحی و حدود که بدان اشاره می‌نمائیم، آسیاست [است]، که مرده و بی‌جان به نظر می‌آید. ولی چنین نیست، زنده‌ایست [است] که حلم و حوصله دارد و خیلی کم خیالات خود را ظاهر می‌سازد. اما وقتی دست به کار زد چنان می‌زند که دیگر نه بود برای دولت سلطان می‌گذارد، نه تار نه هستی نه تشخص نه پندار.

همانا دل سلطان، چیزی ازین [از این] مقوله احساس می نماید که جداً مشق تزویر و دورویی می کند و می خواهد، درین [در این] کار، کمال مهارت را داشته باشد. از یک طرف مسلمانان را میفریبد که، برضد اروپا برخیزند و با فرنگی ها ستیزند. از طرف دیگر اهالی اروپا را ریشخند می نماید، تا با او همراه باشند و هر قسم کمک به او کنند، تا در کار جور و خیانت خود مسلط باشد، و در ازای خدمات مردم فرنگ نیز، کاری نکند جز، دغلی و کینه جوئی. اما بدتر از همه اینست [است] که هیچ یک ازین [از این] مطالب، بر احدی پوشیده و پنهان نیست، همه کس حیلہ های آن مزور را می داند و هیچکس فریب او را نمی خورد، زیرا که او مشعبد^۱ کاملی نبوده و به خودش بیشتر خیانت نموده و هر شعبده [ای] به کار برده، واضح و آشکار شده و دانسته اند که جز تقلب و خدعه خیالی ندارد.

از عبدالحمید، در تاریخ هیچ باقی نخواهد ماند جز، نامی که فقط ننگ است و آن را بر سنگ قبر دولتی خواهند نوشت و همین هم اگر بایک نوع شأن بود عیبی نداشت. حرف در این است که این سلطان فاقد تمام شئون است [است].

عبدالحمید، آن اشخاصی را که می توانستند به او خدمت کنند و نسبت به او کمال بی غرضی و صداقت را داشتند، رنجانید و با خود دشمن نمود. اگر دولی که حالا مشغول اصلاح حال و کار ارمنستان می باشند، از عهده بر نیایند، که بدون مداخله مردم این سلطان ملحد ظالم جابر متقلب دنی را خلع و معزول کنند؛ وقتی خواهیم دید که مسلمانان به ستوه آمده آسیا و اهالی اسلامبول و سالتیک [سالونیک] شوریده و به طغیان کمر بسته تلافی فضاحت و جنایت و دزدی و تقلب و دنائت و پست فطرتی های بیست ساله او را نموده وی را مجبور به استعفا کرده و قهرآبر آن داشته که دست از تخت و تاج بکشد. آن وقت ما هم تعجب خواهیم کرد. هم خوشحال و خرم خواهیم شد.

امر خلع و استعفای عبدالحمید ناگزیر است، و این مرض علاج پذیر نیست. از یک طرف خشم و غضب و تغیر اروپای عیسوی و اوامر و احکام مسیو گلاستون.

از طرف دیگر بی میلی و شورش تمام امکنه مهمه مشرق زمین و مللی که به ظاهر خراب و

۱. باض م، فتح ش، کسر ب: شعبده باز، تردست.

متفرق شده‌اند عرصه را بر سلطان تنگ می‌نماید و همین که دید عالمی به فریاد آمده‌اند و محال است دست بکشند و او را به حال خود گذارند؛ ناچار به دیپلمات‌هایی که انجمن نموده و کار را به انتها رسانیده‌اند، تسلیم می‌شود و چون نمی‌تواند جواب رعایای خود را که در تمام ولایات شوریده‌اند بدهد از سلطنت استعفا می‌کند، چه می‌داند که اگر خود از خر شیطان پائین نیاید، پائینش می‌آورند، یعنی اخراجش می‌کنند.

ما بدون تشویش و تردید، این سرنوشت را از پیش می‌خوانیم و میدانیم و گاهگاه نیز رفتی حاصل می‌نمائیم که بعد از چند قرن اقتدار و تسلط و عظمت و جلال کار به اینجا کشد و قدم به قدم یقین ما کامل تر می‌شود که عبدالحمید، بزودی مجبور به استعفا می‌گردد و آخر الامر باید به واسطه سکوت تام و تمام و تسلیم محض، استدعای عفو و بخشش نماید.

این شارلاتان متقلب، برای اینکه از او [از او] تعریف بنویسند؛ در دادن پول بی‌مضایقه است و همین طور در تعدی و سوء سلوک هر چه پیش برود، می‌راند و هیچ فروگذار نمی‌کند و چون کارها بی‌حساب نیست؛ حالا وقت حساب پس دادن اوست [است].

اعلیحضرتا به جزا و سزای اعمال خود برسید، اجر مجزا شدن بلغارستان را دریافت فرمائید. به کيفر، ایروان و اشمیدازن [اچمیدازین] نائل شوید. مزد از دست دادن جزیره قبرس و ایالات بسنی و هرزگوین به شما برسد. جواب نواحی موش و سازون^۱، را که عنقریب از دست خواهید داد. بدهید، خجالت بر باد دادن ولایات حجاز و آشور و یمن و مسقط محتضر را بکشید. جواب تری‌پلی‌تن را که مسیوکریسپی^۲ پاک می‌خواهد بلع کند، همچنین مصوع و امدورمان و گودکُر و دارفور^۳ را بدهید، مکافات انتزاع قاهره را بکشید.

اعلیحضرتا، متحمل عقاب شوید، تحمل کنید. نه آخر مدحت را ده سال زحمت و مرارت

۱. موش و سازون: شهرهایی از آسیای صغیر واقع در غرب و جنوب غربی دریایچه وان.

۲. کریسپی: Eracisco, Crispi (۱۹۰۱-۱۸۱۹) سیاستمدار ایتالیایی مخالف رژیم پادشاهی در ایتالیا. وی پس از وحدت ایتالیا طرفدار ایتالیای جدید گردید و سپس به نمایندگی ریاست مجلس رسید (۱۸۷۶) در سال ۱۸۷۷ وزیر داخله و از سال ۱۸۷۷ و ۱۸۹۱ و ۱۸۹۳ تا ۱۸۹۶ نخست وزیر و وزیر خارجه ایتالیا گردید. وی طرفدار اتحاد مثلث و توسعه مستعمرات ایتالیا بود (تاریخ دیپلماسی عمومی، ص ۱۵۸)

۳. مصوع، امد و رمان، گودکُر، دارفور (Darfur) نواحی در شرق آفریقا و سودان.

حبس دارید، تا خفه و شهید شد. می‌دانید با برادر سلطان خود، مراد چگونه رفتار کرده‌اید، و برای غضب تخت و تاج او چطور وی را بر زمین زدید. آنچه با او کرده‌اید. در تواریخ ذکر شده و تا انقراض عالم مردم آنرا می‌خوانند و سیئات اعمال شما را می‌دانند و شما را قابیل دویم لقب می‌دهند. به عقوبت ظلمی که به ولیعهد خود می‌نمائید و نزدیک است در زیر بار بندگی و اطاعت هلاک شود، گرفتار شوید. جواب گناه بهم زدن، کُنْستیتوسین^۱، را و اصلاحاتی را که مانع شدید و عهدهایی را که شکستید، و آن خرج‌های بی‌معنی را که برای ساختن خانه‌های قصبه استانبول گردید چه می‌خواهید داد. سخاوت‌های دروغی که به خود می‌بندید و از کیسه دیگران می‌بخشید، چه جواب دارد. کرورها پول که از رعایای خود، دزدیدید و به طلبکارها ندادید و در بانک‌های خارجه پنهان کردید، چطور می‌شود؟

بکشید اعلیحضرتا، بکشید. فقط یک وسیله برای شما مانده که به واسطه آن می‌توانید خودتان را ازین [از این] مهالک نجات دهید و آن مرگ اختیاری است. ولی احتمال نمیرود کیسه شما تحمل این خرج [را] نماید، یا شما دل این کار [را] داشته باشید. پس منتظر باشید تا از طرف مشرق یا از جانب مغرب، از سمت اروپا، یا از امکنه و حدود رعایای خودتان حکم آخری برسد. آن چنان حکمی، که سلاطین را بی‌تخت و تاج می‌کند، و گوشه‌نشین می‌نماید. اعلیحضرتا امیدواریم که چنین شود و گمان می‌کنیم شما، چندان زحمت انتظار این کار را نکشید، والسلام.

حاشیه:

«به تاریخ غره رجب ۱۳۱۳ در قصر جاجرود تقدیم آستان مبارک شاهنشاه جمجاه ولینعمت بی‌منت روحنا و روح العالمین فداه داشت؛ خانه زاد و بی‌مقدار محمدحسن مترجم، مشهور به اعتمادالسلطنه از فرانسه ترجمه نمود.

۱. کُنْستیتوس: مشروطیت، حکومت مشروطه (Constitution)

«فهرست اعلام»

بیست و نه، سی، سی و سه، سی و پنج، ۲، ۱۱، ۱۲،	«آ»
۲۰، ۲۵-۲۹، ۳۱-۳۹، ۵۸، ۵۹	آتاتورک: یازده، سی و شش
آناتولی: نه، ده، یازده، دوازده، سی و پنج،	آدالیا: سی و پنج
سی و شش، ۳۰، ۳۲، ۳۳	آداماوا: ۴۶
آندرونیکوس [سوم]: یازده	آدانا: سی و پنج
آندلس: ۳۷	آدریاتیک: ۳۱
آنقره: یازده	آدریاتیک [دریا]: سی و سه
آنکارا: ۳۳	آرشیپل [دریا]: ۳۷
آولنا: ۳۳	آرگوی: ۵۸
آیدین: ۳۰-۳۵	آستان قدس: ۱۵
	آسیا: یازده، سیزده، بیست، ۲، ۳۳، ۴۱، ۶۱، ۶۲
«الف»	آسیای صغیر: نه، ده، یازده، دوازده، بیست و هشت،
ابدال: ۴۷	سی و یک، سی و شش، ۳۵، ۵۳، ۶۳
ابراهیم اول [سلطان]: ۱۹	آسیای عثمانی: ۳۲، ۳۶، ۴۹
ابن دباغ: ۴۶	آسیای مرکزی: ده
ابوعبدالله: ۳۷	آشور: ۱۳، ۵۳، ۵۷
ابوعمامه: ۴۸	آفریقا و آفریقائی: چهارده
ابیض [قصر]: هفت	آلبانی: پانزده، ۷، ۸، ۱۶، ۳۰
ایروس: سی و پنج	آلژاس: ۲۷
اتحاد ثلاثه: ۱۱	آل عثمان: ۱، ۸، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۶، ۴۱، ۵۲، ۶۱
اچمیادزین: ۶۳	آلمان و آلمانیها: هیجده، نوزده، بیست و یک،
احمد: دوازده	بیست و دو، بیست و چهار، بیست و هفت،

احمر [دریا]: بیست و شش، بیست و هفت، ۵۱	استانلی لین پل: ۳۷
اُدر [رودخانه]: ۳۱	استتن: ۳۱
ادرنه: یازده، شانزده، سی و شش، ۴۸	استرنزبرگ [دکتر]: ۳۲
ادسا: سی، سی و یک	اسکندر [ذوالقرنین]: ۴۱
ادمبورگ: ۱۴	اسکندرون - اسکندرونه: ۳۳، ۳۵
ادوارد مالت [سر]: بیست و چهار	اسکندریه: بیست و پنج، ۵۶، ۵۷
ادیب الممالک: هفت	اسکی شهر: ۳۳
ارامنه: بیست و یک، بیست و هشت، بیست و نه،	اسلام: ده، پانزده، ۲، ۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۰،
سی، سی و پنج، ۲۸	۵۱، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱
ارتدوکس: شانزده، بیست، ۲۸	اسلامبول - استانبول: یازده، ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۲۱،
اردن: سی و شش	۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۴۳، ۴۶، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۱
اُرش: ۴۷	۶۲، ۶۴
ارض روم: بیست، سی و شش	اسلاو، اسلاوها: هفده، هیجده، بیست، بیست و دو،
ارطغرل: ده	۳۶
ارمنستان: سی و یک، سی و شش، ۶۲	اسلونی: ۲۹
ارمنی: ۳	اسماعیل پاشا: بیست و سه، بیست و چهار،
اروپا: یازده تا سیزده، هفده تا بیست و شش، سی،	بیست و شش، ۴۵، ۴۷، ۵۶
سی و دو، سی و چهار، سی و پنج، ۲، ۹، ۲۰، ۲۵، ۲۷،	اسود [بحر]: ۳۷
۳۰، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۵، ۵۵، ۵۹، ۶۲، ۶۴	اشمیدازن: ۶۳
ازمید [ازمیت]: ۳۳	اضحی [عید]: ۸
ازمیر: سی و پنج، ۱۱، ۳۰	اطریش: چهارده، هفده، هیجده، نوزده تا
اژه [دریا]: نه، سی و یک، ۲۹، ۳۰، ۳۷	بیست و دو، بیست و نه، سی، سی و دو تا سی و پنج،
اسپانیا: شانزده، ۹، ۲۰، ۳۲، ۳۷، ۵۸، ۵۹	۱۱، ۲۶، ۲۸-۳۱، ۳۶، ۵۸، ۵۹
استانفورد، جی، شاو: ده تا سیزده، پانزده، شانزده،	اطلس [اقیانوس]: ۳۲
هیجده، بیست، بیست و یک، بیست و سه تا	اعتماد السلطنه [محمد حسن]: هفت، هشت، ۶۴
بیست و پنج، بیست و هفت، سی و یک، سی و دو،	اعراب: ده، ۳۶، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۹، ۶۰
سی و چهار، ۱۵، ۴۳	اعرابی پاشا [احمد]: ۵۶

اعزى: ۴۲	انگیزاسیون: ۹
اعلیحضرت و اعلیحضرتا: هشت، ۱۰، ۶۳، ۶۴	اودانی [اوآدانی]: ۴۲
افریقا: دوازده، بیست و سه، ۲، ۲۸، ۳۸، ۴۲، ۴۳	اورخان [اورهان]: یازده
۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۶، ۵۹، ۶۳	اورس: ۴۷
افشار ایرج: هشت	اورشلیم: دوازده
افندی [درویش]: ۲۳	اولتیا: ۳۶
اقبال عباس: ۳۷	اوهایو: ۲۹
اگسبورگ: ۲۱	ایستالیا: بیست و دو، بیست و نه، سی، سی و سه،
الب [رودخانه]: ۳۰، ۳۲	سی و چهار، ۱۱، ۲۸، ۳۲، ۴۴، ۶۳
الجزایر: سی و پنج، ۲۸، ۴۳، ۴۴-۴۸، ۵۹	ایتالیایی: سی و پنج، ۱۲، ۶۳
الحمراء [قصر]: ۳۷	ایران: شش، نه، ده، سیزده، چهارده، شانزده، ۴۲
الکساندر [دوم]: ۲۶	ایرلند: بیست و سه
الکساندر [سوم]: ۲۶	ایروان: ۶۳
الکساندر و پولیس: ۳۰	ایزابلا: ۳۷
الکساندر منچیکف: هفده	ایلدرم [بایزید - خان]: یازده، ۸
أمد: ۶۳	
امریکا: شانزده، ۳۵	«ب»
امریکاییها: ۳۵	بابعالی: ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۲۷، ۴۳-۴۴، ۵۸، ۵۹
امیر المؤمنین: ۱۹، ۲۱، ۴۱	بارون بلیش رودر: ۳۲
امیر تیمور [گورکانی]: یازده، دوازده، ۶۱	بارون هیرش: ۳۱
انگلستان: چهارده تا هفده، نوزده تا سی،	باطوم: بیست، بیست و یک، ۲۸
سی و چهار، ۱۱، ۲۱، ۲۸	بالتالیمان [پیمان]: شانزده
انگلیس: هفده، بیست، بیست و چهار، بیست و پنج،	بالخان [بالکان]: یازده، دوازده، سیزده، پانزده،
بیست و هفت، سی و شش، ۲، ۱۴، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۳،	هیجده، بیست، بیست و دو، سی و دو، سی و سه،
۴۵، ۵۷، ۶۰	سی و پنج، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۷
انگلیسی، انگلیسیها: ۳۲، ۴۵، ۵۵، ۵۶، ۵۷	باویر باواریا: ۳۰، ۳۲
انگوریه: ۳۳	بایزید: [اول]: یازده، دوازده

بایزید [دوم]: دوازده	بنی نصر [سلاطین]: ۳۷
بخارست: شانزده، بیست و هفت، ۳۶	بوئر: بیست و هفت
بربرستان: ۴۳	بورسا: یازده، ۱۵
برشو: ۱۳	بورنو [بورکو]: ۴۲
برلن [بانک]: ۳۳	بوهم: ۵۸
برلن [برلین]: ۲۸، ۲۹، ۳۱-۳۳	بهرام آغا: ۱۵، ۵۴
برلن [کنگره]: نوزده، بیست و یک تا بیست و چهار،	بهرام بیکی [علی اصغر]: ۱۳
بیست و هشت، سی و دو، ۲۸، ۲۹، ۳۲	بهرام قزلباغ: ۵۴
بریتانیا: بیست و سه، ۴۵	بیت المقدس: ۳۸
بریلانساوارن: ۱۳	بیزانس: نه، یازده، ۱۸
بسارابی: شانزده، بیست، بیست و یک، بیست و دو،	بیزمارک - بیسمارک [پرنس]: بیست و یک،
۲۸	بیست و چهار، بیست و هفت، بیست و نه، ۲۷، ۲۸،
بسفر: یازده، شانزده، بیست و نه، سی و یک، ۲۷	۳۶، ۳۰
بُسنی [بوسنی]: پانزده، بیست، بیست و یک،	بیک: ۱۲، ۴۳
بیست و دو، سی و پنج، ۲۸، ۲۹، ۴۵، ۶۳	بیک [تونس]: ۴۲، ۴۴
بصره: چهارده	بیکسفیلد [لرد]: بیست، ۳۲
بغازکوی: نه	بین النهرین: ۵۰
بغداد: ۳۲، ۳۳، ۵۱	»پ«
بگویج [عزت]: ۲۹	پاریس: هفده، بیست و شش، سی و یک، ۲۹، ۳۲،
بلاد جزیره: ۵۰	۳۸، ۳۹
بلژیک: شانزده، بیست و چهار	پاشا: ۱۲، ۵۰، ۵۲
بلژیکی: ۳۱	پاناما [ترعه]: بیست و سه
بلغارستان: یازده، چهارده، شانزده، نوزده، بیست،	پرایا: ۲۱
بیست و یک، بیست و دو، سی و دو، سی و سه،	پرغال: شانزده، ۴۹
سی و پنج، ۲۸، ۳۶، ۳۷، ۶۳	پرنس ژورژ: سی و سه
بلغاری - بلغارها: سی و دو، سی و سه، سی و چهار	پروانس: ۵۹
بمبئی: ۵۷	

پروس: چهارده، شانزده، هیجده، بیست و هفت، ۲۸، ۲۷	توکی یو [قوم]: ده تونس: بیست و دو، سی و پنج، ۲۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۹
بطر کبیر: پانزده پلونا [شهری در بلغارستان]: ۴۵	تونس: ۴۷ تهران: هیجده، بیست و سه، بیست و هفت
«ت»	
تاجمند: ۲۹	«ج»
تبریز: بیست و یک، ۳۴	جاجرو: هفت، هشت، ۶۴
تبلیس: بیست و نه	جانبول: ۵۷
تن: ۵۹	جبل الطارق: ۳۲
تراس: سی و شش	جده: ۵۱
تراکیه: ده، سی و پنج	جدی: هفت
ترکان: ده، پانزده، سی و شش، ۵۰، ۵۲	جربوب: ۴۶
ترک: ده، سی و چهار، سی و پنج، سی و شش، ۳	جربه: ۴۶
ترکستان: سی و پنج، ۶۱	جزیره [بلاد]: ۵۰
ترکها: چهارده، هیجده، بیست و دو، بیست و نه، ۱۱	جفر: ۴
ترکیه: نه، ده، سی و شش، ۳۰، ۳۳، ۴۷	جواد پاشا: ۱۱، ۱۲
تروشاک [گروه]: سی و یک	«چ»
تری پلین [تریپولی]: ۴۲، ۶۳	چاد: ۴۲
تریست: ۳۱، ۳۲	چالدران: دوازده
تزار و تزاران: شانزده، هفده، ۲۶	چرچیل راندولف [لرد]: ۵۶
تسالی: سی و سه، سی و پنج	چرکس و چرکسی: ۷، ۱۶، ۴۳
تل الکبیر: ۵۶	چلبی: دوازده
توا: ۴۹	چین: بیست و شش
تورانیها: ۵۳	چینی: ده
توروس [جبال]: ۳۷	
توفیق پاشا: بیست و چهار، ۴۵، ۵۶	

«ح»

«د»

دارالشوری: ۱۱	حاضر به [مذهب]: ۴۶
داردانیل: شانزده، بیست و نه، سی، سی و یک	حجاز: سی و شش، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۳
دارزو: ۳۳	حرم: ۱۰، ۱۱
دارفور: بیست و شش، ۶۳	حرمخانه: ۱۰، ۱۱، ۱۸، ۴۲، ۴۳، ۵۲
دارون: ۴	حرمسرای: ۱۲
داروین: ۴	حرمین شریفین: ۵۱، ۵۲، ۵۷
داروینسم: ۴	حضرت رسول (ص): ۴۵، ۵۱، ۵۹
دارویو [شوالیه]: ۲۷	حلب: دوازده
دائزیک: ۳۱	حلمی پاشا: سی و چهار
دانشگاه [تهران]: هیجده، ۲۶	حمیر: ۵۷
دانمارک: چهارده	حیدر پاشا: ۳۳
دانبوب: چهارده، شانزده، هفده، هیجده،	
بیست و یک، ۲۸، ۳۶، ۵۸	«خ»
دداآغاج: ۳۰	خارطوم: بیست و شش، بیست و هفت
درتمند: ۳۱	خان بالغ: هفت
درویش [افندی]: ۲۳	خدیو و خدیوی: پانزده، ۴۵، ۵۵-۵۷
دریسه [مسیو]: ۱۴-۱۶	خدیو [مصر]: بیست و پنج
دریله: ۳۳	خرازی، کمال: پنج
دسوترلاند [دوک]: ۳۲	خلفای اسلامی: ده
دمشق: دوازده، ۵۱	خلفای [اول]: ۵۲
دنی پیر [رود]: چهارده	خلفای فاطمی: ۵۰
دوبروجا: شانزده، بیست، بیست و یک، ۲۸	خلیفه: ۷، ۸، ۴۱، ۴۵، ۴۹، ۵۶، ۵۹، ۶۰
دورموندولف: بیست و هفت	خونکار اسکله سی [پیمان]: شانزده
دوک دادمبورک: ۱۴	خیرالدین پاشا: ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸
دولت شاهی [اسماعیل]: ۱۳	
دیار بکر: بیست و نه، سی	

رومانیا: سی و چهار	دیتون: ۲۹
رومانی: هیجده، بیست، بیست و یک، بیست و دو، سی و سه، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۶	دیسرایلی: بیست، بیست و سه، بیست و چهار، بیست و هفت
روملی: ۳۰-۳۱	«و»
روملیا: دوازده	رئیس‌نیا، رحیم: بیست و یک، بیست و هشت، بیست و نه، سی و یک، ۳۴
ریاض پاشا: بیست و چهار، بیست و پنج	راز دیویل [پرنس]: ۲۸
«ژ»	رامسس [دوم]: نه
ژرمانی: ۵۹	راندولف چرچیل [لرد]: ۵۶
ژرمن: ۳۴	راین-رَن [رود]: ۳۳
ژرمنها: هفده	رشاد افندی: ۱
ژن: ۳۲	رشه: ۳۶
س	رقیبیک: ۳۴
ساردنی: هفده، ۴۰	رمان: ۶۳
سازون: ۶۳	رم-روم: نه، یازده، دوازده، ۹، ۳۸، ۴۷، ۵۲، ۶۰
ساسون: بیست و هشت، ۶۳	رمضانزاده، محمود: ده، پانزده، ۱۵
ساکس: ۳۰، ۳۱، ۳۶	رَمُل: ۶
سالونیک: نوزده، سی، ۲۹، ۳۰-۳۳، ۶۳	رمن‌ها: ۳۴
سالیسبوری: بیست و هفت، بیست و نه، سی و یک	رنانی: ۳۱
سامسون: سی و شش	روزبری: بیست و نه
سانتون: ۴۷	روس و روسها: چهارده، پانزده، بیست، بیست و دو، بیست و هشت، سی، سی و یک، ۱۱، ۱۹، ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۴۵
سباستوپل: سی، سی و یک	روسیه: چهارده تا نوزده، بیست و یک تا بیست و سه، بیست و هفت تا بیست و نه، سی و دو تا سی و پنج، ۲۶، ۲۸، ۳۲
ستوده تهرانی [حسن]: هیجده، نوزده، بیست و سه، بیست و چهار، بیست و شش، بیست و هفت، بیست و نه، ۲۶، ۲۷	
سدان: ۳۸	

سرا - سرای: ۸، ۲۴، ۲۶، ۴۲، ۵۵	بیست و هفت، ۷، ۶۰، ۶۳
سرایوو: ۲۹	سور: سی و یک، سی و شش
سرستان [صربستان]: ۲۷	سوریه: نه، پانزده، سی و شش
ششیه [ژنرال]: ۴۷	سیاه [دریا]: شانزده، هفده، هیجده، بیست و یک، سی
سفاس: ۴۸	سیلان: بیست و چهار
سلاجقه [روم]: ده، ۳۳	سیمبرها: ۵۹
سلجوقیان: ده	سیواس: سی و پنج
سلطان: هشت، یازده تا پانزده، هیجده، نوزده، بیست و چهار، بیست و هشت، سی و سه، سی و چهار، سی و شش، ۱، ۳-۸، ۱۰، ۱۲-۱۴، ۱۶-۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۱-۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱-۶۴	«ش» شاری [رودخانه]: ۴۳ شام: ۲۷، ۳۰، ۳۵ شاه اسماعیل: دوازده شاهزاده: ۱ شاه طهماسب: سیزده شرقا: ۵۲، ۵۳، ۵۴ شریف [مکه]: ۴۶، ۵۳ شری نجم الدین: ۵۷ شوروی: سی و شش شیخ: ۵۱ شیخ الاسلام: ۱۱، ۴۶ شیخ عبّا: ۶۰
سلیمان ثانی: ۱۹	«ص» صایب پاشا [علی]: ۳۴ صیب: ۴۲ صدر اعظم: ۱۴، ۲۷، ۲۸، ۴۴
سلیمان [سلطان]: یازده، دوازده، سیزده، ۱۰	
سلیم اول [سلطان]: دوازده، سیزده، ۵۲	
سلیم ثانی: ۱۷، ۱۹، ۵۲	
سن استفانو [پیمان]: نوزده تا بیست و دو، بیست و هشت، سی و دو، ۳۸	
سن پترزبورگ: هیجده	
سنوسی [مهدی]: ۴۶	
سنوسیه [فرقه]: ۴۶، ۴۷	
سوئد: چهارده، ۲۰	
سوئر [ترعه]: بیست و سه، بیست و پنج، بیست و شش، بیست و هفت	
سوئیس: سی و شش، ۵۸	
سوآکین: بیست و هفت	
سودان: پانزده، بیست و پنج، بیست و شش،	

- صربستان: یازده، شانزده، هیجده تا بیست و دو،
سی و دو، سی و سه، سی و پنج، ۲۷، ۲۸
صرب و صربها: سی و دو، سی و چهار، ۲۹
صفوی، صفویه: دوازده، سیزده
صلیبی: ۳۸
صنعا: ۵۱، ۵۷
صوفیه: بیست و یک
- «ض»
ضیاء پاشا: ۳۴
- «ط»
طارق بن زیاد: ۳۲
طایف: ۵۱، ۵۴
طرابلس: بیست و نه، ۴۶ تا ۴۸
طرابلس غرب: ۴۶
طرابوزان: بیست، ۳۵
طغرل: ۵۰
طهماسب [شاه]: سیزده
- «ع»
عبد الحمید [سلطان]: هفت، هشت، دوازده،
چهارده، نوزده، بیست و هشت تا سی و دو،
سی و چهار، ۱-۴، ۷-۱۱، ۱۵-۱۷، ۱۹-۲۲، ۲۵،
۲۷، ۳۰، ۳۴، ۳۹، ۴۱-۴۵، ۵۴، ۶۰، ۶۲، ۶۳
عبدالعزیز [سلطان]: هیجده، نوزده،
بیست و هشت، ۷، ۱۵، ۲۷، ۴۱، ۴۴
- عبدالمجید [سلطان]: هیجده، نوزده، ۳
عبدالمطلب: ۵۳
عثمان [پاشا]: ۴۵
عثمان [خان اول]: ده، یازده، ۴، ۱۳، ۶۱
عثمان دوم: سیزده
عثمانیان: یازده، چهارده
عثمانی: شش، هشت، ده، یازده تا بیست و سه،
بیست و پنج تا بیست و هفت، بیست و نه تا
سی و شش، ۱-۳، ۱۰، ۱۱، ۱۳-۱۸، ۲۰، ۲۱،
۲۴-۲۹، ۴۳-۵۲، ۵۴-۶۰
عثمانیان: یازده، چهارده
عثمانیها: یازده، بیست، ۱، ۱۲، ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۳۸،
۴۱، ۴۵، ۴۹
عدن: ۵۷
عربی، عربی [پاشا]: ۵۵، ۵۶
عراق: سی و شش
عرب: سیزده، پانزده، ۳، ۵۴، ۶۰
عربستان: چهارده، پانزده، نوزده، ۲، ۳۸، ۵۰، ۵۱،
۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۱
عربها: پانزده، ۶۱
عربی الحسینی [احمد]: بیست و چهار
عزرائیل: ۵۲
عمان: ۵۷
عمید حسن [فرهنگ]: ۳، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۵۸، ۵۹
عونى پاشا [حسین]: بیست و چهار، بیست و پنج، ۷
عیسی: دوازده

فیلیپ [چهارم و پنجم]: ۲۰	«غ»
	غرناطه: ۳۷
«ق»	غزنویان: ده
قابس [خلیج]: ۴۸	
قایل: ۶۴	«ف»
قارص: بیست، ۲۸	فاطمی [خلفا]: ۵۰
قاضی محمد: سی و یک	فرا: ۳۷
قائصوغوری: دوازده	فرامری احمد: هفده
قاهره: ۵۰، ۵۵، ۵۷، ۶۳	فرانسویها - فرانسه‌ها: پانزده، بیست و چهار، ۱۲، ۱۳،
قیرس: بیست و یک، سی و پنج، ۱۱، ۲۹، ۶۳	۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۵-۴۹، ۵۶، ۵۸، ۵۹
قرآن: ۲۴، ۲۶، ۴۵	فرانسه: هشت، چهارده، هفده، هیجده، نوزده،
قراینه: ۳۴	بیست و دو، بیست و سه، بیست و پنج،
قرم: ۲۷	بیست و هفت، بیست و نه، سی، سی و یک،
قره‌مان [اوغلو]: ده	سی و شش، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵
قره‌سو: ۳۳	۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۴-۴۸، ۵۸
قسططنیه: نه، یازده، دوازده، هفده، بیست،	فرائش کتته: ۲۰
بیست و دو، بیست و پنج، بیست و هفت، سی،	فرانکفورت: بیست و هفت، ۲۷
سی و دو، سی و شش، ۴۱، ۴۷، ۴۶۰	فردیناند: ۳۷
قصبه: ۳۰	فردیناند دوکوبورگ: سی و دو
قصر [ابيض]: هفت	فردیناند دولسپس: سی و سه
قصر [الحمراء]: ۳۷	فرغت: ۳۹
قصر [جاجرود]: هفت	فرعون: نه، ۳۹
قصر [بلدیز]: ۷، ۸، ۱۱-۱۳، ۱۶، ۱۹-۲۱، ۲۳، ۲۸،	فرنگ، فرنگیها: ۱۲-۱۴، ۲۵، ۴۵، ۵۸، ۶۲
۳۰، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۶۱	فروگیا: نه
قفقاز: شانزده، سی و پنج	فران وشت: ۴۷
قلندر: ۴۷	فلاندر: ۲۰
قونیه: ده، ۳۳	فلسطین: سی و شش، ۳۵، ۳۸

قویون حصار: یازده

کو ترا: ۲۳

قیصریه: ۳۳

کولا [موسیو]: ۳۳

قینارچه [پیمان]: چهارده

کیچنر [لرد]: بیست و هفت

«ک»

«گ»

کاپادوکیه: نه

گابس، قابس [خلیج]: ۴۶

کاپیتولاسیون: شانزده، سی و شش

گرانادا: ۳۷

کازت دوکلنی: ۳۱

گریسی: بیست و نه، ۶۳

کامرون: ۴۶

گلادستون: بیست و سه، بیست و چهار،

کامل [پاشا]: ۱۱

بیست و هفت، بیست و نه، ۶۲

کانه: سی و یک

گل [سرزمین]: ۵۹

کاوسی عراقی [محمدحسن]: پنج، هشت

کلیوم [گیوم] اول: ۲۸، ۲۸

کایار [مستر]: ۳۳

گودکُز: ۶۳

کرت [جزیره]: سی و یک، سی و دو، سی و سه

گورچاکف: هیجده

کرد: ۷

گوردون [ژنرال]: بیست و شش

کردها: بیست و هشت، سی و پنج

«ل»

کروآت: ۲۹

لاریسا: سی و سه

کریمخان [زند]: چهارده

لایپزیک، لپزیک: ۳۱، ۳۲

کریمه: چهارده، هفده، هیجده، بیست و شش، ۲۶

لیبل [تفنگ]: ۳۴

کفرا: ۴۶

لبنان: پانزده، سی و شش، ۱۱

کلایکا [ژنرال]: ۳۲

لران دواستن: ۳۶

کلبر [ژان باتیست]: ۲۰

لُرن: ۲۷

کلنی: ۲۱، ۳۴، ۳۸

لندن: بیست و شش

کلنی ها: ۳۹

لوئی [چهاردهم]: ۲۰

کمال پاشا [مصطفی]: سی و شش

لوئی [سیزدهم]: ۲۱

کنستانتین: نه، یازده

لوئی [شانزدهم]: ۲۰

کنستیتوسیون: ۲۲، ۶۴

لوئی ناپلئون بنایارت: هفده	محمد صادق [بیک]: ۴۴، ۴۸
لوزان: سی و یک، سی و شش	محمد علی [پاشا]: پانزده، بیست و شش، ۵۰
لوگزامبورگ: ۲۷	محمد یازدهم [سلطان]: ۳۷
لهستان: ۳۱	محمود ثانی [سلطان]: هیجده، ۹، ۱۹
لیبی: سی و پنج، ۴۲، ۴۶	مدحت [پاشا]: نوزده، ۹، ۲۲، ۵۴، ۶۳
لیدی: نه	مدیترانه [دریا]: هفده، بیست و نه، ۳۷، ۳۹، ۵۹
«م»	مدینه [منوره]: سیزده، ۵۱، ۵۲، ۵۷
مادرید: بیست و هفت	مرادخان پنجم [سلطان]: هشت، هیجده، نوزده، ۱
مارابوت: ۴۷	۳، ۷، ۹، ۲۲، ۶۴
مارسیل [مارسی]: ۳۲	مراد دوم [سلطان]: دوازده
ماریوس دراکس: ۵۹	مراکش: ۴۶
مازارن: ۲۰	مرمره [دریا]: سی، سی و یک، ۳۳
مالتا کیوسک: ۵۱	مسجد: ۸
مایانس: ۳۱	مسقط: ۶۳
متس: ۳۸	مسکو: هیجده
متهدی: ۶۰	مشکور [محمد جواد]: ۴۶
مجارستان: هیجده، بیست و یک، بیست و دو، ۲۸، ۳۶	مصر: نه، دوازده، سیزده، پانزده، شانزده،
	بیست و دو تا بیست و هفت، بیست و نه، سی و پنج،
	۱۱، ۲۹، ۴۵، ۵۰، ۵۲، ۵۵-۵۷، ۵۹، ۶۰
مجارها: هفده، بیست و دو	مصری، مصریها: پانزده، ۴۲-۴۵
محمد: یازده، دوازده	مصطفی [کمال]: سی و شش
محمد احمد [درویش]: بیست و شش	مصوصع: ۶۳
محمد ثالث [سلطان]: ۱۹	معین، [فرهنگ]: نه
محمد ثانی، دوم [سلطان]: یازده، دوازده، ۱۸، ۱۹	مفتیها: ۴۴
محمد حسن مترجم [اعتماد السلطنه]: هفت،	مقدونیه: یازده، بیست و یک، سی و دو تا سی و پنج
هشت، ۶۴	مکه [معظمه]: سیزده، ۴۶، ۴۷، ۵۱-۵۳، ۵۷
محمد رابع [سلطان]: ۱۹	ملباس: ۶۰

- مناستر: ۳۳
منچیکف: هفده
موزر تک [پیمان]: سی و چهار
موزر [تفنگ]: ۳۳-۳۴
موزر [مسیو]: ۳۴
موش: ۶۳
موسی [شاهزاده]: یازده، دوازده
مولداوی: شانزده، هفده، ۳۶
مولویه: ۳۳
مولوی [جلال الدین]: ۳۳
مولیر: ۱۵
مونتر و: سی و یک
مونت نگرو: هیجده تا بیست و دو، سی و سه، ۲۸
مون تنیا: ۳۶
مهدی [سنوسی]: بیست و شش
میلان: ۲۰
میلوسویچ: ۲۹
«ن»
ناپل: ۲۰
ناپلئون [اول]: پانزده، بیست و سه، ۱۳، ۵۹
ناپلئون [سوم]: هفده، ۳۸
نازی [حزب]: ۳۲
ناصرالدین [شاه]: هفت
نجد: ۵۰
نجیب [پاشا]: ۳۲
نظامی پاشا [علی]: ۲۸
نوئل باریر: ۷
نورامبرگ: ۳۱، ۳۲
نیکریتی: ۴۲، ۴۳
نیکلای دوم [امپراتور]: سی و دو
نیل [رود]: بیست و هفت، ۵۵
نیمک: ۲۰
«و»
والاشی: هفده، ۳۶
والاکیا: شانزده
وان: ۶۳
وزارت امور خارجه: شش، هفت، هشت
وزیر اعظم: ۱۱
وفیق پاشا [احمد]: ۱۵
وهايون: چهارده، پانزده
وهايها: ۵۰، ۶۱
ویکتوریا [ملکه]: بیست
ویل دورانت: ۱۳
ویلhelm [چهارم]: ۲۸
ویلیام ادوارد: بیست و سه
وینستون چرچیل: ۵۶
وین: سیزده
وینه: ۲۶
«ه»
هابسبورگ: ۵۸، ۵۹
هارار: بیست و شش

هاشم [خاندان]: ۵۱	هیتی‌ها - هیتی: نه
هامبورگ: ۳۶، ۳۲	هیکس پاشا: ۶۰
هانری مارتینی [تفنگ]: ۳۴	
هانور: ۳۱	«ی»
هرزه‌گوین: هیچده، بیست، بیست و یک،	یاسی [ایمان]: چهارده، بیست و هشت
بیست و دو، سی و پنج، ۲۸، ۲۹، ۴۵، ۶۳	یلدیز، یلدوز [قصر]: ۷، ۸، ۱۱-۱۳، ۱۶، ۱۹-۲۱،
هلس پونتوس [داردائل]: سی و یک	۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۶۱
هلند، هلاند: چهارده، هفده، ۲۰، ۳۲	یمن: ۵۰، ۵۲-۵۴، ۵۷، ۶۳
هند: ۲۹	ینی چری: سیزده
هند شرقی: ۲۰	یوگسلاوی: ۲۹، ۳۱
هندوستان: بیست و هفت، ۳۸، ۶۱	یونان: شانزده، بیست و یک، بیست و نه، سی و یک،
هنگری [اطریش]: ۲۹، ۳۰، ۵۹	سی و دو، سی و سه، سی و پنج، ۲۳، ۳۰، ۳۳
هو برون بهن: ۵۷	یونانیها: بیست و دو، سی و سه، سی و پنج
هوشنگ مهدوی عبدالرضا: ۷	یونانی - یونانیان: نه، ۴۷، ۴۸
هو هنزگرن: ۵۸	یهودی: بیست
هیتلر: ۳۲	

کتابخانه و اسناد وزارت امور خارجه

تاریخ ۱۳۵۱ فرار

شماره ثبت ۱۵۳



۴۹۸۷ { ۱۳۵۱ مهر سردرگاه وزارت امور خارجه

نقشه بر سر خط

کتابخانه و اسناد وزارت امور خارجه

شماره ثبت ۱۵۳

تاریخ ثبت ۱۳۵۱

جای ۱۰۰

کتابخانه و اسناد وزارت امور خارجه

شماره ۱۵۳ تاریخ ۱۳۵۱

بسمه تبارک و تعالی

بطور مسطور در ذیل با احترام تمام تقدیم شده است
 بحضور هما یون علیحضرت سلطان مراد خان
 سلطان عثمانی محض مدکار حق علیحضرت معظم و ظلمی که
 بشخص ایشان وارد آمده است و بجهت خیرخواهی و
 صلاح اندیشی عثمانیها و همسنان از وضع آینده ممالک
 آل عثمان که امروز طرف ظلم واقع شده
 اگر سلطان مراد خان پنجم بر تحت سلطنت عثمانی باقی بود
 ملت بزرگی دوچار صدمات و بدبختیهای که ما با کمال

اسامی صدراعظم‌های عثمانی سلطان عبدالحمید خان دوم (دوران مشروطیت)^۱
(۱۹۰۸-۱۸۷۶ میلادی)

شماره	اسامی	سال میلادی	سال هجری قمری
۱	رشدی پاشا	۱۸۷۶-۷۶	—
۲	مدحت پاشا	۱۸۷۶-۷۷	۱۲۹۴ محرم ۲۱-۱۲۹۳ ذی حجه ۳
۳	ادهم پاشا	۱۸۷۷-۷۸	۱۲۹۵ محرم ۷-۱۲۹۴ محرم ۲۱
۴	حمدی پاشا	۱۸۷۸-۷۸	۱۲۹۵ صفر ۱-۱۲۹۵ محرم ۷
۵	احمد و فیک پاشا	۱۸۷۸-۷۸	۱۲۹۵ ربیع‌الثانی ۱۵-۱۲۹۵ صفر ۱
۶	صدیق پاشا	۱۸۷۸-۷۸	۱۲۹۵ جمادی‌الاول ۲۶-۱۲۹۵ ربیع‌الثانی ۱۵
۷	رشدی پاشا	۱۸۷۸-۷۸	۱۲۹۵ جمادی‌الثانی ۳-۱۲۹۵ جمادی‌الاول ۲۶
۸	صفت پاشا	۱۸۷۸-۷۹	۱۲۹۵ ذی حجه ۹-۱۲۹۵ جمادی‌الثانی ۴
۹	حیرتین پاشا	۱۸۷۹-۷۹	۱۲۹۶ شعبان ۹-۱۲۹۵ ذی حجه ۹
۱۰	اریفی پاشا	۱۸۷۹-۷۹	۱۲۹۶ ذی حجه ۳-۱۲۹۶ شعبان ۹
۱۱	سعید پاشا	۱۸۷۹-۸۰	۱۲۹۷ رجب ۱-۱۲۹۶ ذی حجه ۳
۱۲	قدری پاشا	۱۸۸۰-۸۰	۱۲۹۷ شوال ۷-۱۲۹۷ رجب ۱
۱۳	سعید پاشا	۱۸۸۰-۸۲	۱۲۹۹ جمادی‌الثانی ۱۳-۱۲۹۷ شوال ۷
۱۴	عبدالرحمان پاشا	۱۸۸۲-۸۲	۱۲۹۹ شعبان ۲۲-۱۲۹۹ جمادی‌الثانی ۱۳
۱۵	سعید پاشا	۱۸۸۲-۸۲	۱۳۰۰ محرم ۱۹-۱۲۹۹ شعبان ۲۲
۱۶	احمد و فیک پاشا	۱۸۸۲-۸۲	۱۳۰۰ محرم ۲۱-۱۳۰۰ محرم ۱۹
۱۷	سعید پاشا	۱۸۸۲-۸۵	۱۳۰۲ ذی حجه ۱۵-۱۳۰۰ محرم ۲۱
۱۸	محمد کامل پاشا	۱۸۸۵-۹۱	۱۳۰۹ محرم ۲۹-۱۳۰۲ ذی حجه ۱۵
۱۹	رضا پاشا	۱۸۹۱-۹۱	۱۳۰۹ صفر ۱-۱۳۰۹ محرم ۲۹
۲۰	جواد پاشا	۱۸۹۱-۹۴	۱۳۱۲ ذی حجه ۱۵-۱۳۰۹ صفر ۱
۲۱	سعید پاشا	۱۸۹۴-۹۴	۱۳۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳-۱۳۱۲ ذی حجه ۱۵
۲۲	محمد کامل پاشا	۱۸۹۴-۹۵	۱۳۱۳ جمادی‌الاول ۱۹-۱۳۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳
۲۳	هلل رفعت پاشا	۱۸۹۵-۱۹۰۱	۱۳۱۹ شعبان ۶-۱۳۱۳ جمادی‌الاول ۱۹
۲۴	سعید پاشا	۱۹۰۱-۰۳	۱۳۲۰ شوال ۲۵-۱۳۱۹ شعبان ۶
۲۵	فرید پاشا	۱۹۰۳-۰۸	۱۳۲۶ جمادالاول ۲۳-۱۳۲۰ شوال ۲۵
۲۶	سعید پاشا	۱۹۰۸-۰۸	۱۳۲۶ جمادی‌الثانی ۸-۱۳۲۶ جمادی‌الاول ۲۳

۱. نقل از کتاب گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، واحد انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه. به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۷۸۰.



خريطة

«نقل از: احمد رشید، خريطة لی و رسم لی، استانبول، ۱۳۲۷ ه. ق.»



سلطان عبد الحمید دوم (۱۹۰۹-۱۸۷۶ م / ۱۳۲۷-۱۲۹۳ هـ.ق)

«نقل از: انور ضیاء کارال، تاریخ عثمانی، جلد هشتم، آنکارا، ۱۹۸۸»



سلطان عبد الحميد ۱۹۰۹-۱۸۷۶ م

«نقل از: آلبوم سلاطين عثمانی، استانبول، مؤسسه انتشارات عثمانی، ۱۹۸۲»

کتابشناسی

- ۱- آلبوم سلاطین عثمانی، استانبول، مؤسسه انتشارات عثمانی، ۱۹۸۲.
- ۲- احمد رشید، خریطه‌لی و رسم‌لی مکمل تاریخ عثمانی، استانبول ۱۳۲۷ ه. ق.
- ۳- استنفورد، جی. شاو، تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه محمود رمضانزاده، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
- ۴- افشار ایرج، نشریه، نسخه‌های خطی وزارت امور خارجه، دانشگاه تهران، شماره ۱.
- 5- The New Encyclopedia Britannica, Chicago 1992.
- ۶- انور ضیاء کارال، تاریخ عثمانی، بنیاد تاریخ ترک، آنکارا، ۱۹۸۸.
- ۷- رئیس‌نیا رحیم، ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، جلد سوم، انتشارات ستوده تبریز، ۱۳۷۴.
- ۸- راندیک نالی (Universal World Atlas (U.S.A)، چاپ دوم، ۱۹۸۷.
- ۹- ستوده تهرانی، حسن، تاریخ دیپلماسی عمومی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
- ۱۰- عمید حسن فرهنگ فارسی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.
- ۱۱- فرامرزی، احمد، راه‌آهن اروپا و خلیج فارس، به کوشش حسن فرامرزی، تهران ۱۳۴۶.
- ۱۲- لین‌پل، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۱۳- مشکور محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۷۲.
- ۱۴- معین محمد، فرهنگ فارسی، اعلام، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۵- میشل دوگر: آخرین سلطان، سرگذشت عبدالحمید دوم سلطان عثمانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و علیرضا هاشمی‌نژاد، انتشارات علمی تهران ۱۳۷۶.
- ۱۶- نونل باربر، فرمانروایان شاخ زرین، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر گفتار، تهران ۱۳۷۰.
- ۱۷- وزارت امور خارجه، فهرست بخشی از اسناد عهدنامه‌ها و سفرنامه‌ها و رساله‌های دوره قاجاریه، نشریه شماره ۲ مرکز بررسی و تنظیم اسناد وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۵۴.
- ۱۸- وزارت امور خارجه، اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، گزیده اسناد روابط سیاسی ایران و عثمانی، جلد ۱ و ۳ به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، تهران ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰.
- ۱۹- ویل دورانت، تاریخ تمدن، عصر ناپلئون، ترجمه اسماعیل دولتشاهی و علی اصغر بهرام‌بیگی، تهران ۱۳۷۰.

In the Name of God

*Biography of Sultan Abdul Hamid
and The Situation of The Ottoman
Empire During His Reign*

Translated by:

Mohammad Hassan Khan E'atamad ul-Saltaneh

Edited and Annotated by:

Mohammad Hassan Kavousi Araghi

Tehran-1998



113740

کتابخانه تخصصی
وزارت امور خارجه